

شاه عالم نامہ





B I
44

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رب یسر و تمم بالخیر

حمد بیحد احدیرا رسد که میزان ادراک فردی حقیقت ذاتش *Praise of God.*

نمی سنجد - ستایش و نیایش بیقیاس صمدیرا سزد که در مقیاس قیاس
 فهم دقیقه شناس اشخاص ماهیت صفاتش نمی گنجد - لم یلد و لم یولد -
 خداوندی که خداوندان بخداوندیش میخورانند - و لم یکن له کفو احد -
 بی مثل و مانندی که همت بلندان بیمثل و مانند میدانند * * نظم *
 خدائیکه دنیا و دین آفرید * زمین و زمان کرد صنعش پدید
 جهاندار دادار مالک رقاب * خداوند کلک و خدای کتاب
 طراز فلک بست نقشی چنان * که ناید بفهم کسی در گمان
 جهاندار بی یار و یاری او * جهان زنده از زنده داری او
 زبانرا کند از سخن کامیاب * شود دل ازو مشعل آفتاب
 روح دروان را مایه تازگی ازو - و خرد خرده دانرا پیرایه بلند آوازی ازو -
 بیچارگانرا کمر بندی از عطا کرد کبریایش - و بر جامه وار هفت آسمان
 اتوی قلمی از باران رحمت موج دریايش - گلگون تبنای آفتاب را رنگی
 از شعشعه نیرنگش - چشمک زنی انجم شیوه از عشوہ گریهایش - و خنده
 دندان نمایی کواکب برق نشان راهش - سبز بیگانه - از گلشن اشغای
 رازش فسانه - و آبشار از چین زلف قدرتش چهره آئینه خانه - بلبل یکی
 از مسغانش - و گل در گلزار میکند هستی سرشار باده پرستانش - نهالانرا دام
 ریشه بتلاش کفش بر دوش - و مزرع سبز سپهر از مکرمتش زمرد پوش -

سرو آزاد بنده یکپای استاده درگاهش - و گرمی طوق بندگی در گردن افتاده
 بلند بالایی بارگاهش - کجکلاهی غنچه چار ترکی از - و شوریدگی عندلیب
 حسن چارید در ترانه سرائی او - شعله آوری ناله نی شرر پردازي آن
 نیکوست - و گرمجوشی می محبت آتش گلو سوز عشوه طرازی نظر بازی
 اریست - شورش دل دیوانه - و جوشش ناله مستانه - و زمزمه عشاقانه -
 رمزی از پرده قانون جان نوازپایش - و کرشمه ناز معشوقانه غمزه از لعبت
 بازپمایش * * نظم *

ای درجهان واله و شیدای تو * کون و مکان داغ تمنای تو
 فاتحه مصحف ایمان توئی * جوهر آئینه ایقان توئی
 حسن تو چون آئینه پرداز شد * کشور حیرت نظر انداز شد
 ناله چرخ از تر جرس دار شد * قافله ناله سبکبار شد
 بحر و بر و کشور و هامون ز تو * هفت سرا پرده گردون ز تو
 تا شدی خیاط دل چاک چاک * کسوت جان درختی از تار خاک
 نیش زهر پیش بود ذات تو * نفی شده نفی در اثبات تو
 هیچ وجود از تو نبودست پیش * چشم عدم از سر تو ریش ریش
 گرد ز آئینه چو افشانده است * از تو بقا نقش بقا خوانده است
 شمع ازل بزم ظهور از تو یافت * چشم ابد سرمه نور از تو یافت
 پا صفت آئینه ذات شد * عکس تو معمار خرابات شد
 سجده چو از غیر تو مایوس شد * ناصیه گلچین زمین بوس شد
 عقد گهر خوشه تاک از تو بست * هفت کوه خوشه خاک از تو بست
 آتش و آبی بهم آمیختنی * رنگ چمن بر ورقی ریختنی
 دشنه الماس زبان از تو تیز * لعل لب از حرف تو یاقوت ریز
 سرد کنی گرمی سیماب را * آب دهی آئینه آب را

خامه قدرت تو علم کرده * بر ورق خاک رقم کرده
 لطف تو رنگ سحر و شام ریخت * خون چمن در جگر جام ریخت
 وحدت تو خواست ز هستی گواه * سر زدن ازان اشهد ان لا اله
 در چمن ذکر تو ابر بهار * گشته سمن پوش چو زلف نگار
 دیده آینه جام است * همت ز مهبای تو حدیث پرست
 شش جهت از نر تو روشن شده * گلخن گردون ز تو گاشن شده
 گلبن سودایتو چسبون گل کند * غنچه هم آهنگی با سبیل کند
 نفی وجود و عدم اثبات تست * آنکه نظیرش نبود ذات تست
 حسن تو از چهره چو برقع کشود * گرد عدم ریخت بسوی وجود
 چاره هوشیاری و مستی توئی * معنی هر هست که هستی توئی
 صرصر قهرت چو عیان میشود * ابر کرم شعله نشان میشود
 ناله ز مهر تو نفس زد سحر * میشود از صدق و صفا کامور
 آنکه تست دل و جان ما * هست عیان نرد تو پنهان ما
 کاک تو صورت گر ایجاد شد * خانه معنی ز تو آباد شد
 مصور معنی نگار چادر آفرین صنایعش بمو قلم باریک بینی عقل خورده بین
 نمیتواند یافت صنایع اعجاز طراز سحر پرداز خالق زمان و زمین بدایعش
 به نیشه اندیشه فرهاد پیشه شیرین آئین کسی سر مو نمیتواند کاست -
 زهی بخشایش جودش که زرق شکسته وجود نوح را بجزودی نجات
 رسانیده - و خبی گنجایش لطف مسجودش که تلاش خلافت آدم بر
 نامیده خاتم جن و انس نشانیده - یکنایش در چشم هر احوال روشن -
 و یگانگیش بر خویش و بیگانه مبرهن بهار گل در گردبان از مهرش -
 و خزان پاره پاره دامن از قهرش - مهربانیش مهر و مده را تابندگی داده
 پستان شیر آلود صبح بر لب خشک زنگی بچه مادرزاد شب نهاده - از

تفصیلش شب دپیچور سیاه بخت زلف امید و دل شکستگی نرفد
 اختری درست تر از مومیائی روز سفید تبارک الله اسمہ خالقہ کہ عقول
 عشرہ و افلاک تسعہ و مزاج ثمانیہ و طبقات سبعہ ارض آفرید - و شش جهت
 و حواس خمسہ و چار عنصر و موالید ثلاثہ بمعرض وجود از کتم عدم بہم رسانید -
 سبحانہ جلّ شانہ - رازقی کہ شیطان نعمتش بساکنان ربیع مسکون و متمسکان
 بحر و جیحون ارزانی - و جبال حجر از چشمہ سار نعماء و الوان بیشمارش
 آینه دار حیرانی - امواج بحار کرمش آنچنان ذخار و موحہ دارند - کہ ذرات
 موجودات ساحل وجود بکحل الجواهر بیضائی ہر (طہ العین) رطب اللسان -
 و تذکظرفان حباب سیر در گرداب ہی بصیرت پوچ فہمی سرگشندہ و دست
 و پا زنان *

فکر ندارد بحسبیم توراہ * عاجزی جان و تن است اشک و آہ
 رنگین کلامی کہ بر بیاض عرفان تعریفش چمن چمن از گل نسوین و نسترن
 بوی بمشام انس می رساند - و بہترین مقالی خوشگوار تر از چشمہ کوثر کہ
 ذائقہ فہمان معنی را حلوت مرہ ترہید می چشاند - جان بخش بیانی کہ در
 جنب عذوبتش آبجویان در مد نظر دیدہ و روان سراب نماید - و روح فزا
 تقریری کہ در پہلوی تکریرش آسمان سر فرو آید - حامد اوست کہ محامد
 مطلق و مقید را اصل و مغز است و دیگر ہمہ پوست - ذوقش کیفیات را
 ہی کم و کاست بر روی کار آورد - قلوب محبتانرا از جذب محبت محبوبیش
 جانی تازه - و چشم مردم آگاہ دل بر اظهار ربوبیتش حلقہ دروازه - بر پرنیان
 پردہ گوش حق نبوش صور اصوات کاینات نازک تر از برگ گل کشیدہ -
 و بر طبقہ چشم عیب پوش گل رنگارنگ اصواء و الوان در گلستان ابداع ید
 قدرت او چیدہ - ظرفہ میفاگری های کارش - و ہوا معجب (اکثرها) اسرارش -
 تعسین بر نقش طرازی آن معجز ناف کہ لایح و مشتہر از قاف تا قاف *

* نظم *

بی تو نظر حجله خیرانی اامت * آنکه در دست پشیدانی است
 هشت چمن برگ گل باغ تو * لاله خونین جگران داغ تو
 بی تو خرد قافله سالار نه * جز تو نظر را خبر کار نه
 حکیمی که حکمت بالغه اش از حیظه و احاطه عقول متجاوز و مزید بود -
 و عادلی که عدلش در قسطاس المستقیم اوهام فحول نگذجد - شمه از
 الوهیتش آنکه فانوس خیال اجرام از پرتو شعاع نورش مسجود - و رشحه
 ربوبیتش کفیل نشو و نمای گل وجود - وحدت وجودش از واحد واحد ظاهر -
 و کثرت صفات معبودش در هر کثرت مستقر و باهر - وزراء الوری همه اوست
 می نامند و میداند او را و ندیدند *
 * نظم *

خسرد را نیست ره در پرده راز * که انجامش چه باشد چیست آغاز
 جامع اصدان و صانع کارخانه ایجاد سیاره در طریق سلوکش در شاطری - و از
 مهربانیش شب و روز سالیانه و ماهیانه دار چاکری - خاک از ستایش
 (عیب) افتادگی پوشیده - و هوا از هوا خواهیش سر به اوج افلاک رسیده -
 بر عارض گلزار ناز از گرم بازاری گرمش رنگ لاله غازه - و چهره آب از
 آبیاری رحمتش تر و تازه - آفتاب را از مرحمتش هر خ رو - و بحر عمان
 را از گهر قمر مکرمتش آبرو - در خلعت خانه عنایتش کمر بقدر موج
 و کلاه حباب برای هر قطره مهیا - و خلع آبی رنگ دریایی بر جامه
 قامتش زیبا *
 * نظم *

علم تو دریا و خسرد موج او * عشق تو شاه و دوجهان فوج او
 مومن و کافر از خشک و تر مقر خداوندیش هستند - در کعبه و دیر همه او را
 می پرستند - منعم رسائل - بر انعام او همه قایل - لب شیرین دهان خنده
 بر شور نمکدانش - و من و سلوی یکی از نعماء مائد خوارنش - دیده بادام

مشبک جگر از قدرت سوزن نظرش - و پشت چشم نازکتر کرده سوی دار
 رهش - کوه نمر برای خدمتش تنگ بسته - و چشمک شرر در دل سنگ
 از جسته - طبع کون و فساد از اصلاحش صالح - و هر همه مصلحتها را او
 مصالح - مهر او ذره را ماه گرداند - و مقدور کیست که باین زبان هرزه
 درای جرس صفات بجنیانند - عقل شریف انبیا و ملکوت مقدور و گنجایش
 ندارد - که از مقام ادب گام فراتر گذارد - و فروغ تجایی پر جیوه نهدل میسوزد -
 شادروان کمالتش آنقدر ارفع و اعلی است که بغیر نقصان خود تقصیری
 نمی درزه - و میدان جلالتش همچنان وسیع الفضا است که بپای سر بیسر و پا
 وسع سعی نمیتوان پیورد - و باین اسان قاصر البیان نمیتواند ستود - عجز
 عبودیت در هر حال گواه - و بدامن کبریا پیش دست رس بشر کوتاه - مگر
 جذبه شوق لطف رسایش که مقصد اقصای شهود متمم لا تحصی و علت
 غائی کل موجود است ادای مراسم ثنای خود بتقدیم رساند او داند
 و کار او داند *

مناجات

خدایا همین بس بود بدگسی * که خواهم ز تو عذر شرمندگسی
 ز بس گشت عقلت مرا رهمنون * گذر کردم از شصت منزل کفون
 ز خاطر غم این و آنم نرفت * شدم پیر و طبع جوانم نرفت
 نشد کام شیرینم از شورگسی * مویزم فلک کرد در غورگسی
 به بنت العنب عقد جان بسته ام * خط تقوی از لوح دل شسته ام
 ز آئینم اسلام را خلق تنگ * بود دین من ننگ اهل فرنگ
 نشد رخنه در کفر پنهان من * بود چاک دامان ایمان من
 بعفو تو از بسکه دارم امید * شدم را چو صبح از کرم کن سفید
 سرانجام کار من زار کن * توفیق غیبم سزاوار کن

نعت حضرت سید المرسلین

Drise of the
Prophet.

درود متکثر از احاطه افهام و محوطة اقام بیرون - وصلوة و سلام از تعداد

تمشیت جزو و کل افزون - بر ملک ملائکه و رسل راه پیمودن حقیقت
و معرفت باد - که در تنق حجاب بشریت نقش پرداز چهره کشای قدرت
نمای آنی انا الله رب العالمین او گردید - و بنور نحن اقرب الیه من حبل
الورد پرده کشای بصیرت ما زاغ البصر و ما طغی کون و مکان از فهمیده -
بر رخ آئینه الوهیت زنگ زدای کفران نعمت انکه قبار نعلیش سرمه
نوتیای دیده عرش گردیده - و معنی انا معکم افلا تبصرون در سواد سویدای
دل آفاق و انفس انجلا پذیرفته اوست - طلیعه شفق نعوتش از آیه و النجم
اذا هوی روشنی یافته - و سرابند هفت گردون از حبل المتین و ما یلتق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی محکم و آراسته - حبذا شهنشاهی که
چاربانش غذا و فقر متکای حقیقت هستی قدیمش - و تعالی الله خوان سالاری
که آدم از وظیفه خواران شیطان لطف عمیمش - استقامت آرازه آفاق دینش
رنگین پرده گوش مسنمان - و صلی اقامت مات پاک آئینش تا قیام
قیامت سرفراز فرمای سران و سروران - اوصاف صفات فیض البرکاتش از
ما ارحمناک الا رحمة للعالمین ساطع - و آب زلال دلائل معجز براهینش
برای اطفای شعله افروزی خصمان سیف قاطع *

چراغ رسالت که در بدو کار * از یساف پروانگی نور و نار
زیک قطره نور خدا آفرید * زلال نبی روی شد پدید
انانیت حضرت ذوالجلال * بتحقیق پیوست زین هر دو حال
معهده که حق شاهد حال اوست * مقارن به نیات اعمال اوست
زهی قبله انبیسای انام * که دارند رو سوی او خاص و عام

- صفات الهی بسود ذات او * کلام معجید است آیات او
 چو لولاک در شانش آمد نرود * عیان شد که او شایه کونین بود
 ز پس بود سبب او سبب * ز شق القمر گشت معجز طلب
 ازو آنچنان شمع دین یافت نور * که شد ظلمت نفر از خلق دور
 چنان رحمت حق ازو عام شد * که کار دو عالم سرانجام شد
 برای محمد علیه الصلوات * کند حق بخلق اینهمه التفات
 زهر مو اگر صد زبان آردم * کجا شکر او در بیان آردم
 محمد بود خاتم انبیا * بر ختم گردید دین خدا
 در اجماع امت نخستین قیاس * ابوسکر از وحی کرد اقتباس
 مپرس از عمر کان شجاعت شعار * زنده است بر قلب هشت و چهار
 ازان زهر کو ریخت در کام کین * هنوز است تریاق فاروق دین
 همین بس معاصر ز عثمان بود * که از خون او سرخ قران بود
 چوان هر سه اوصاف یکجا کنی * علی ولی را تو پیدا کنی
 بهمنائی خویش در خاص و عام * علی العظیمش خدا کرد نام
 رفیع جنابی که سلم درجات علومش بلند تر از هلال مصراع برجسته
 و انشق القمر است - و رسالت مآبی که سبحان الذی اسرى بعدة لیل
 در شبستان ظلمت کده بین المشرقین و المغربین در شان او از خورشید
 روشن تر - بلند مقامی که لقد جاءکم رسول من انفسکم شاهد حال
 عز و جلالش - و ما کان محمد ابا احد من رجالکم گواه ناطق عدیم المثالش -
 امی لقبی (هر کس که از باب علم لدنی اش واقف حقیقت کل ذی
 علم علیم نگشته) کور سواد ابد و از لست - و بی دست آویز بد اله فوق
 ابدیهم کشایش کار بسته دنیا و آخرت عقده ما لا ینحل - از هواداری
 فیضش هر جا دهقان چرخ بر بصل گشته نرگس میروید - و اخگر از

آبیاری اطقش بلعل و یاقوت شمسوی میجوید - نائقه آسمان کبود لز حدوت
 او جرس دار - و در معمل زمین و زمان اپلی قدمش قافله سالار - گوهر
 خورشید را آب و تاب از رخسارش - ر آئینه مهتاب را سیماب از عذارش -
 فلک مصحف عرفان - جوهر آئینه ایمان - سجده گاه کون و مکان - شمس
 پیشطاق حق اندیشگان - مطلع لامع دیوان صفا پیشگان - راهبر راه روان
 هر شام و سحر - سرمایه دوکان تاثیر و اثر - چانداری بیمارهای حرمان -
 از جوی نخل وجودش ازل آب خورده و از رطب لب او ابد
 کامیاب شده - خسرو شکر لب شیرین گفتار - غنچه خاموش سراپا دهن
 رطب بار - سدره بهشت عطا و نوال - طوبی کرم حضرت ذو الجلال - کعبه
 قبله نامی اسرار بی شمار - معصوم حریم عزت و اعتبار - مرهم کافر زخمهای
 بیداری - ماه شب چهارده حکمت ازلی - معکمه نشین مسند قضا و قدر -
 قائمی قضایای نفع و ضرر - مرکز پرکار ادیان و ملل - نقطه مرکز دایره ابد
 و ازل - ابر معطا و عطا - بحر کرم حلم و حیا - گوهر گنج بقا - نگین خاتم
 سلیمان - فریادرس هر مور ناتوان - عالی هم - والاشیم - مقصود کن فکان -
 زندگی مرده دلان - شافع عامیان - آئینه جلا پرور معراج - سپهر عروج مروج
 احکام خراج - (ر سوره نوردم آخرین - آیه رحمت پروری) سید المرسلین -
 خاتم النبیین - شفیع الامم - مظهر اتم - سکه زن ممالک ضیق و وسیع - سراپا
 خیر عالم مطیع - سحاب گهر بار ابر نیسان پناه - چشمک زن خورشید و ماه -
 خاک درگاهش کحل الجواهر بینائی مراد - امر و نهیش سرمایه جهد
 و جهاد - کوی او بیت الحرام زوآران - کل و لای پایش بهتر از آب حیوان -
 پیر فلک از دوران رسالتش بخت جوان - شهنشاه مالک رقاب دو جهان - قطب
 آسمان نبوت در زمین و زمان - دم صبح از مهرش دم بدم همدم - و از احسانش آدم
 آدم - خلوتش جلوه گاه جان چیرگیل - و انجمش برای خان روحانی خانه

چشم خلیل - آئینه ظهور نور افروز - چراغ چشم شب و روز - موم
دهانش دیده هوش - و از یکنایت چشم لطفش چمن جان بگ قلم
نوکس فروش - سایه اش پر وبال همای مراد - بادشاه دین پناه کشور
عدل و داد - دربان درگاه اسمانجاهش کلیم - و روح القدس یکی از (حاشیه
کشان) قدیم - عزت خواب یوسف از غلامی لر - و اسمعیل یکی از قربانیان
قربانی لو - مقصد اقصا - صاحب یثرب و بطحا - تصدیق بسته ایمان از عجم
تا عرب - تصور آداب علم و ادب - صفحه ایجاد تلموز کافه عباد از (حکمش
ذرفک و دوچار حد) و همت صف را از شرف - سایه خورشید من صرف
لا يعرف - ناخن قیغ او بدشمنان دناظرش - کفر ظلمت رهنیش دور
باش - کشت زار امید سر سبز از سعاب کرم او - هبوب نسیم رحمتش
باعمه نشو و نمای عالم سفیله از خرمن جود او خوشه دار هل دهقان
فلک از قوشه اسرار

ای خجل از پرتو آفتاب * کاه بر انداز ز عارض نقاب
روشنی مشعل امید شو * قبله مه کعبه خورشید شو
خون شفق باشکوه آمیختند * رنگ دهان و لب تو ریختند
لب مکشا بر رخ اسرار غیب * تا رود از آنکهها رنگ ریب
نخل تو از جوی ازل خورده آب * از رطب تست ابد کامیاب
آنکه جلاوا آزادگان * ما حضر خوان فرستادگان
کعبه مقصود وجود و عدم * مسجد معراب حدود و قلم
جامع مجموعه کل صفات * جوهر آئینه اثبات ذات
روشنی دیده صدق و یقین * آنکه دست جهان آفرین
آمی آگاه زهر گفتگر * روشنی شمع شب آرزو
خاتم انگشست نگاه پری * مهر سلیمان نظر پروری

افسر نولاک بر اوردگ خاک * فوج کش عرصه دلپسای پاک
 ختم رسل خاتم احسان بهشت * روی جهان مهر نبوت به پشت
 شافع پر معصیت احسان تو * زفسدگی مرده دلان جان تو
 عفو تو روزی که جهان ساز شد * عقده زناز گنه باز شد
 منتخب نسطه ام الكتاب آفرینش - شاه بیت دیوان دانش و بینش -
 از وجود شریفش کرم مکرم - واسطه صنعت و فطرت خلقت آدم - درین
 سه پنجی سرای آب و گل حرم و هوارا بعنصرش نه راهی - و آرزوی
 دو جهان را سوی هریمش نه بناهی - سجده گاه ملایک استانش - شهپر
 روح الامین جاروب میدانش - کاشف اسرار خفی و جلی - واقف سر مکتوم
 لم یزلی - رکن اسلام کعبه مقصود - قیله اهرام ایاز طبعان عاقبت محمود -
 مرات صدق و صفارا صیقل ازان - و صورت جام جهان بین معنی دل و روان *

* نظم *

زمین و آسمان کوش و زبانت * ز سب و نطق حیرت ترجمانست
 بومش آنچه خالق کرد مذکور * ندارد نعت او مخلوق مقدر
 تحفه درود نامعدود - بر آل و اصحاب او الی یوم الموعود - بر زبان
 ناصر البیان جاریست - که پیشوایان ملت و آئین و مقتدایان دین اند -
 بمضمون الی و اصحابی کالنجوم بایهم اتددینم اهددینم هادی صراط
 مستقیم و ارشد طریق تویم ایمانند و در بهار ولایت و لا رطب ولا یلبس
 الا فی کتب مبین ناخدای سفینه شکستهای دریای خدای - بمقتضای
 اهل بیتی کسفینه نوح من ركب علیها نجی باعسها نجاح و فلاح
 و مرجع حوائج اولی الالباب (ایفانند) اللهم صل علی النبی الامی و آله
 و ازواج و ذریانه *

اما بعد حمد و ثناء و نعت حضرت رسالت پناه محامد جناب کیوان
مآب حضرت شهنشاه عرش بارگاه حضرت ظل الله مقدم - و بر اقبالیم
قلوب خیر خواهان آمد ابد مدت و (جیره) خواران نعت مانند خط استوا
ملنزم - خصوصاً بر سویدای دل این اقل العباد مستر شد ارشاد هدایت
بذیاد آفتاب نهاد چون دعای صبحگاهی الزام - انگشت خامه رنگین
شمامه فندق بند از حیا خطاب پا بوس مدح شاه شده از فرط دست رس
رعنائی بر خود می نازد - و پیداشی عروس الفاظ چربانی از غازه توصیفش
می یابد - و سیمای صفحه شاهد معانی از کنگ گوهر سلک و سکه ابروی
معشوقان طراز شده - سرمه آهو غزالان ختن بچشم روشنائی و قام مردمی
رقم میکشد - پایه سخن نورس گلشن فکر پای بر فرق فرقدان می نهد -
و ازایک گفتگوی شیرین بیانی خنده به هفت لوزنگ فلک و نه کرسی
آسمان میزند

Praise of the
Emperor
Shah Alam II.

مدح ولی نعمت دنیا و دین * ریخت بکام سختم انگبین
شاه فلک قدر کواکب سپاه * کز علمش مهیجه بود مهر و ماه
در چمن دولت او صبح و شام * گابن اقبال کفد گل مدام
قطب کرم رکن سپهر امان * خسرو اقطاب زمین و زمان
آدم یوسف رخ عیسی نفس * عادل کُل یاد شه جز و رس
ناصر دین قوت بازوی داد * تاج سر بخت و نطق مراد
مرکز دور فلک دیر پای * کوكب رخشان سیاهی زدای
شمع شبستان جمال و جلال * مردم چشم کرم لا یزال
کعبه مقصود همه مقبلان * میسر بزرگ همه کوچک دلان
کیسه کانهها شده خالی ازو * مرتبه همت عالی ازو
تاج سرش باج گرفته زمهر * تخت زرش برده کرد از سپهر

هست در ایوانچه باغ ارم * جبهه اولوح طلسم ارم
 گوهر تحقیق بسر کوشیش * دولت توفیق هم آغوشیش
 وسعت مشرب بود افزون ز حد * تگ نگردد دلش از نیک و بد
 بسکه کشود است نوائش گره * دور شد از دهر بگیر و مده
 سلطنت از سطوت او یافت کام * بود فلک طبل جلالش بیام
 دشته قهرش چو دل پر شکاف * و اشمه از کاه کند کوه قاف
 نکبت خلق آتش کل بر فروخت * هرچه بجز حسن ادب بود سوخت
 معدلتش کار نکو ساخته * رسم بد از خلق بر انداخته
 ریش نیمان چو کذ اختیار * بحر شود از کف او شرمسار
 دولت جاوید گل باغ او * خاکدش جوش بهار آبرو
 نام بانگشتر او داد و هشت * نقش نگینش بدر عالم نشست
 سک او داد رواج درم * تیغ و قلم یافت طبل و علم
 رایت او پیشرو فوج طیب * مرده رسانده فتح قریب
 منظم دور ایامش مرام * نظم و نسق یافت ز عهدش نظام
 ابرش اقبال و اظفر راهوار * قطره زان دزپی او اقتدار
 برده درین عرصه امید و بیم * کوی زر مهر بچوگان سیم
 شاه انجم سپاه باذل - سلطان حق آگاه درویش دل - چراغ دردمان
 صاحبقرانی (یافت) نژاد گورگانی خاقان ابن الخاقان سلطان
 ابن السلطان همای همایون سایه نیر اکبر خورشید پایه شاه جهانگیر
 کشورستان آفتاب نسب شاهجهان سکندر پاسبان اورنگزیب عزیز
 لقب دارا دریان بحر کف دریا دل عالی گوهر عادل معظم الدین
 و الملة حامی الشرع و السنه عالمگیر روشن ضمیر جوان بخت در تدبیر
 اولوالعزم معظم بن معظم شاه عالم خلد الله جلاله و ادام الله افضاله *

* نظم *

شه عالم آن شاه عالی جناب * کز زهره شیر نرگشما آب
 فرمانروای ممالک آگاهی - سایه چتر اطاعت ظل الهی - صاحب تاج
 و طومار - مالک رقاب اولوالبصار - باج گیر باج گیران - از دوران و ایران -
 آسمان کریاس ستاره حشم - ملائک خدم ممالک هفت اقلیم در سرپرده
 اقبال نقش شیر - و در بر اذاختن دشمنان دین دلیر - مهربانیش برای
 دست رعشه دار ضعیفان مصای کلیم - و خشمش برای اعدا ثعبان عظیم -
 لطفش بنده ساز آزادگان - و دستگیر مظلومان بی سر و پا و ملهوفان از پای
 افتادگان - جام جهان بین نیکنامی - اصطراب اوج کیوان مقامی - مهر منیر
 بیضا تنویر - آفتاب نظیر - قمر خدمتگار - عطارد قلمدان بودار فریادرس فوکه
 ارباب احقاق و استحقاق - قانون ممالک اداب محاسن و مکارم اخلاق -
 دوست نواز دشمن گداز راست پسند کم برانداز - سلانه استحكام سلطنت -
 رساله نشین قوانین ملک و ملت - مسند آرای دین و دولت - سرنوشت
 خوان لوح نامیده منافع و موافق چاشنی گیر دل و زبان موافق - جوهر
 آئینه جوانمردی - روشنگر کدورت هرزه گردی - بسم الله اخلاص آگاهی -
 فاتحه کتاب خلقت خیر خواهی - معتری چار سوی جاه و جلال - سرمایه
 بیع و سلم جویده عز و اقبال - کیوان نیره دور اندیش ستیزه هیبت الهی -
 بر قلوب عباد هدایت نامشاهی - با موافق و منافق مروت و مواها با دوست
 و دشمن نیک بیخ آی - از چشمش حشمت متعظم و از انراش
 کرامت مکرم - تا گمان امکان سیم و زر در کان و معدن هست از بحر ذخار
 کفش کهربل دریابست - ابر احسان گوهر نشانش چون میغ دریغ ندارد -
 در بحر کلزمین و شوره زار میبارد - و سایه پر چمش ظفر نامه و آتش خشمش
 در دار و گیر گرمی هنگامه - سرمایه ملک سلیمانی بمرچه ناتوانی میبخشد -

و طلاء ابرویز و عیم دست گداز ابر احسانش میجو شد - که بی کوشش
 بهر گدا رسد - در خانه چشم مردم از پروانگی شهبستان دولتش نور -
 و بر خوان نعمت خاص و عام از چاشنی نمکدان چاه و مکنت او شور -
 مستغنی اوصاف حاجت روی خالق الله - موبد فتح و نصرت من الله -
 علم و طرح و طبل العمام - مدبر مملکت رحمت حق بر خواص رعوم - عقل
 کل نفس مطمئنه - خوش ظاهر و باطن نمک مظنه - مهندس علم و عمل -
 محاسب مخارج و مداخل - در عقد انامل خواب کوکبه یوسف - در بیداری
 بمشاهده از اعراض نفسانی پاک شب و روز مشغول بمجاهده آئینه قدره
 نمای صورت اطاعت الهی بر روی زمین آسمان آگهی در جنوب و شمال
 هبوت نکبت نسیم خلقتش وزیده - و بعمرات چار حد در رسیده - شرق و
 غرب نقش انقیاد فرمانش بر لوح طلسم دل کشیده - زاعی رعیت حامی
 حشمت و عزت صاف طینت پاک طوبیت دولت فریدون در زاویه اضلاع
 گاو تکیه اش موجود حشمت جمشید در مربع و مستطیل مسندش محدود -
 مکنت کسری و کی در قایمه عدالتش عبود مستحکم - مولای ملوک
 العرب و العجم کف السلاطین قدوة الخواقین ایده الله (او) بنصرة الدین
 زبد و سروران سلک و سلوک ولی نعمت ممالک و ملوک چون فلک
 اطلس بی ستاره بر سرکار از ممکنات بلند تر منزلت و مقدار - مهر سپهر ارج
 خوبی - بدر منیر افلاک دل مرغوبی و محبوبی - خط شعاعی آفتاب عظمت
 و وقار - چنگ قوس قزح گردون عزت و اعتبار - زیب ده الکیل و اورنگ سر
 دفتر کشف اللفت دانش و فرهنگ - مصباح لیل و نهار - ستاره نور افروز
 در شب تار - سبع المثانی قرآن شاهی - آیه رحمت الهی تفسیر بیضا ضیای
 کشور کشائی - کشاف معنی حق شناسی - معالم التفریل نیک اساسی -
 مهبط نزول طوق و تاج - مشکوة بامره باج و خراج - مجاهد فی سبیل الله

سلیمان دستگاه آصف وزیر آفتاب نظیر بی نظیر زفاخر و مباحات نفوس
 و عقول - سروروان جویدار گلشن فحول - حاشیة شمس بازغة فیکوئی - زلف
 مطول لیلی مختصر گوئی - بدیع فهم معانی - کنایة استعارة نکته دانی
 نام مفاس در زمانش فلوس دار - و ماهی ماه از کماهی ماهیت اقبالش
 بقلزم آسمان به (شهب و بفازک) گرفتار - خلیفة استاد ازل و اهد در بیفتش -
 و ظل سبحانی در گرمی آفتاب آفرینش - در استحکام ارکان دین و دولت
 عدالت عمر بکار برده - و حیاء ذوالفوزین بر در چشم انصاف بردارش پرده -
 تصدیق صدیق بر دل صدق مفولش نسبت متلازم - و کیفیت هیولای مردم
 از تصور او مقوم - و قوام مردی را صورت جسمی - جنس عالی جوهر نرم
 آدمی - خاصة لازم فضل انسانی - عالی مرتبة عرض عام مقارن اسافل
 و ادانی - موضوع برای حفاظت و پاسداری عباد - و معمول ازو بار دانش
 و داد - برای تبلس استثنائی صورت و مردمی - نتیجة شکل اول خرمی -
 شرطیة معرفت گرمی تهذیب اخلاق - واسطه عروق صداقت و وفای -
 صاحبقران دانش قرین - ممالک ستان مهر آفرین - حارس تخت و دیهیم -
 مالک و وارث هفت اقلیم - معنی صورت امید و بیم - سیاهی و سفیدی
 این فکین فیروزه فام - (از) نقش سکه نامش کلید فتح و نصرت - مصاص ظفر
 اندامش سبوس کبکشان و جواجرام بر آخور ابلق تند خرامش و یکران
 فلک رام در جولانگاه میدان سماحت نشانش در سر بیستة چرخ شیر شوزة -
 و از نهیب قهرمان قهرش در (استقساط) اعدا البرز مثال تمپ لوزة - بیای
 شبخون تیغش هفت گردون افتاده - و در نخچیر شیر گیرش هدو در کند
 و در بند کردن نهاده - آب از آب شمشیرش زهره شیر نر - و جوهر تیغش
 شهپر اوج باز ظفر پر - عقل اول در دبستان تعلیمش سبق خوان - و از یک
 اشاره هلال ابرویش شرح حکمت العین عیان - قدر مروارید پیش هلو

همنش کم از یک قطره آبست - و یاقوت زمانی از آفتاب لعل لب
 در بارش سیراب - سخاوت گنجینه جوهر شجاعت آهنه فنوت (فتوی) هرور
 فرمای دادگرداور - آسمان چاکر - فلک فر - جن و انس خدم - زالی ملک
 کسری و جم - سپهر چشم - مالک رقاب - مستشهر به تخلص آفتاب - طبع
 موزونش که سووروان گلستان معانیست - اکثر باین خوشه چین ثمره سخندان
 از معانی گلستانه تازه از بوستان نازک خیالی میفریسد - و این احقر (گلستان)
 سامعه را سراپا گوش طره دستار هوش میکند - درین اوان میمنت اقترا -
 و ازمان بهجت توامان - در هنگامیکه آتش و آب بهم از آب و رنگ رنگ
 آمیزی بهار بود - و ناخن کل عقد ما لا ینحل زلف سنبل دل میشود -
 و حلقه دیده جان (کامدام) آتشین ناله و قمری با زلفش محو (سر و آه) شرد
 بتخاله و کاسه آئینه زانو فکر خرد بینی و نکته چینی مودار و گل چین
 پیشانی فرزانی بچمن خیال همیشه بهار - شوق حدی خون و دل سازبان
 ناله لیلی مار سخن صد جرس داغ بدل درین منزل کهن بسته - و در قافله
 کذعان طبع شکسته هزاران یوسف گل پیرهن معانی سرگشته - غایب سلی
 جبهه زرین درات صندل تشنه مه جبینان و عطر آمیزی و سرمه بیزی
 سیاهی باعث تر دماغی و روشنائی دیده موقلم باریک بینان مایده
 وحی الهی از بیان بخوان فریحه ناتوان ریخت - از مرزه حور قلم کردم - و از
 کرشمه تجلی طور همدم شدم - لیلی نه محمل رنگا رنگ - در بغل آئینه ام
 * * * * *
 * * * * *

بود تنگ
 شب همه شب مطرحه انگیختم * آب گهر در صدنی ریختم
 خامه من بسکه شکر ریخته * (مصر) بنار نظر آویخته
 غمزه معشوق رقم میکنم * از مرزه حور قلم میکنم
 پیر جوان بختم و کلکم عصا است * موی رقم قلم ازدها است

آتش گل بود مسوا در ایام * شعلة حل کرده فشاندم بباغ
 حلقه زده بر در شوقم چمن * ریخته ام رنگ بهار سخن
 ارشاد سراپا انقیاد خورشید نهاد شرف نفاذ و تشویف اعزاز یافت -
 و فرمان مطلع آفتاب مطامع در الكه ممالک نسحت آباد کلزمین هندوستان
 چنت نشان آوازگ کوس لمن الملکی انداخت - که هر سخنگوی شیرین
 اذیشه فوهاد پیشه کمر تیشه قلم برای کوهکنی سخن معازک خسروی بقداد -
 و نقشی بدیع و مثالی منیع از تیغ خارا شکاف خامه تراشد - که هر فقره
 رنگینش بناخن تازگی معانی چهره گل خراشد محضر دعوی بهر دوست
 و دشمن درست کرده - و در حلقه دبستان چرخ کهن نو معازره بکار برده
 موبد آنشکده تطالع علی الافئدة گرد - و راهب دیر حسن (و روشن)
 چیده شود - پیر معان خمخانه چشم نمذاک - سالک مسالک دل چاک -
 چون نی بی برگ و نوائی سامان ساز قرنم افزا همدم جهان پهلوان چهار
 پهلو گفتگو در معرکه خاکمالی چون آئینه روی از گرد خوش آمد شمس
 ناقوس نواز کلیسای شعور داد - از آشنائی بگوش دل نزدیک و در حاشیه
 نشین افق المبین حضور کمترین بندگان بعلاقة بندگی مشهور غلام علیخان
 این بهکهاربخان روشن الدوله رستم جنگ مبرور قلم مردمی (رقم بنیان پیشه)
 (ارادت کرد از بفضل مفضل مسان فاخر بست دخل حاسدان ده زبان
 از زلف سخن چون سایه کوتاه و در مجمر محفل فردوس مقول دانه دل
 انبیا چون سپند سوخته سیاه باد) و شور این نمکدان فارسی چاشنی بخش
 شهرین سخنان سواد نور دلنشین صبح لوای آفتاب مکین در ربع مسکون
 ورق کرد آمده بر زبان خامه فتوحنامه سواد اعظم عراقین نگارد - و بوی گل
 حسن سبزه ترقه خوان مراد شده کام دماغ بر لنگ گذارد - گوهر نثره در سلک
 نثر سرما نمط - و هنر عرش در مایه کرسی خط - نطق کام جان بندد و در

کلزمین الفاظ رنگین گل دل بشکفت - جواهر سومه صفاهان غریب الوطنان
معانی - ر اویزه گوش شاهد سخندانی شود - برگرفته خاطر گرامی نظراتان
انصاف پسند و بر آئینه دل صافدان دانشمند لایح و منکشف - که بلام
حق سخن از تار و پود جان رشته بیان می تابد - و دولت قبل از بهت
خدا داد می یابد - اگر سامعه عالی همتان گوش حق نبوش برین ساز
خوش آواز نهد - و تار تو دم تا زلفش دل نواز شوند - مایده ساط تفضل
کبریا است و شاه و گدا خشنود ازین دستور العمل بی ریا است - صندل
درد سر عالم است و صلاح نساد حق و باطل جنس آدم عطر مجموعه
طبیعت عطاران حکمت نهیت گلدسته بوستان بوی گل سیب غنچهان شور
فوشند شیرین لبان پیچ خم زلف طره مار مشکین کرشمه نگار تابه کمر نازک
ادائی آب و رنگ خوش اسلوبی و خوشنمائی ترنجبین خوران مسیح -
چاشنی حسن ملیح - (دلور) از آب زمزم کتبه زرین رقم کعبه و حرم حلقه
بیت المعمور علم و عمل - عرو و ثقی زلف مسلسل - جام جهان بین -
حقیقت نمای دین - امین عالم شاهی از ماه تا ماهی علم آگاهی
بر افراشت - و در دریای نه فلک قلعه انداخت مهر ذکر شاه عالم بقاع
برین صحیفه خسروانی بوم التذک مزین (و مشین) باد - و ابدالاباد چشم بد
مرساد - بار دیگر دهن را بمشک و گلاب شسته بنجدید خطاب زمین بوس
میدنت مانوس می پردازد - و جبهه و جبین نیاز را بفمازدها و ثنا نور آگین
میگرداند

ای پدر نصرت فتح و ظفر * مادر کس چون تو ندارد پسر
نصرت ترا تاج زمین کرده اند * خنگ فلک بهر تو زمین کرده اند
میخورد از جوی صفا تا که آب * کف نشد تیغ تو چون آفتاب
رایتو خورشید جهان پرور است * پرتو رویتو مه انور است

- هیبت تو کرده عدو را حقیر * از تو صلابت شده صولت پذیر
قاب دهد شاهد جودت چو زلف * وعده احسان ترا نیست خلف
تقد مکرر بکام جان ساسمه ثالثاً از خطاب معلى القاب جناب حضرت آفتاب
انفساب ریخته سر افتخار باوج فلک دوار میرساند * نظم *
- کوا سر فرازا جهان داورا * خرد آزمایا فرشته سرا
تسوی بادشه عالم راز را * (رسموع) طعمه دهی باز را
بخندمت شبانروز بر آستان * کمر بند و از منطقه آسمان
ز بس موکبت رفعت و کبریا است * بکیوان عملداری تو بجا است
ز روزیکسه بودی بدولت بمهد * بمهر تو برجیس بسته ست عهد
چو کسار بودش تیغ گران * بقور تو بهرام باشد روان
سر از نشئه کاهراپی متاب * بود سانی رای تو آفتاب
به بزم تو ناهید شد مطربه * کمانچه زند از مه یکشبه
چو خواهی مرادی بدل نقش بست * فرنگی قلم باد تیرت بدست
بود در چراغ تو تابنده نور * که پروانه گردد سفین و شهسور
ترا بخت و اقبال پاینده باد * چو خورشید روی تو تابنده باد
(که رزم و بزم) تو بادا عیان * قضا در رکاب و قدر در عیان
بجاء و حشم از شهان برتری * نه (سنپدست) اهل خرد صرمی
بدریوزة دولت ناگهان * سپهر است کشکول دست زبان
بود پایه اقتدارت بلند * مبیناک کرسی جاهت گزند
چراغ شریعت ز تو روشن است * بچشم حقیقت رخت گلشن است
تو آن آفتابی که در روزگار * زهر ذره مهسرت شود آشکار
(بهر رنگ که) جلوه سر میکنی * خدائی درین بحر و بر میکنی
بهر ملک امری تو دارد نفاذ * تسوی آدمی زادگانرا ملاذ

پذیرفت عهدهت ز بس امتداد * غم عاقبت نیست کس را بیاد
بائیس دیرینگان کار کس * بکن نخل بد خواه از بیم ربن
الهی بتائید دین رسول * پیایی ظفر بر ظلوم و جهول

Accession of
Alamgir II.

طلوع نیر سلطنت شاه فریدون دویم عالمگیر

ثانی بتائیدات یزدانی از افق اقبال -

و بیان برخی از احوال آن خورشید

سپهر عظمت و اجلال

هرگاه که طائر زرین بال اقبال احمد شاه مہین پور حضرت فردوس
آرامگاه یعنی محمد شاه نور اللہ مرقدہ پرواز کرد - و خورشید عز و اجلالش
رو بزوال آورد - کار آگہاں تقدیر بساط نو گستردند و بحسب مشیت لم یزل
امر خلافت عظمی را نامزد بادشاه دین پناه عدالت گستر حق بین
خدا آگاہ فرمودند آواز کوس بهجت خورش آویزہ گوش گرمی
نیوش گشته از ماه تا ماه بلند گردید - و آفتاب عالمتاب جهانپایی
عالمگیری از اوج اجلال سر کشید - خاص و عام زبان ثنا و دعا کشودند -
و مسرور الحال ازین نوید فرحت جاوید گردیدند زہی حضرت جهان پناه
عادل بادشاه ملایک سپاہ - کہ در شان آن خدیو زمین و زمان آیہ فضلنا
علی العلمین نازل - و مضمون آیہ و ینصرک اللہ نصراً عزیزاً در ہمہ
حال شامل - متعلق باخلاق اللہ جانشین مسند حضرت رسول اللہ
در میدان نبرد سایہ علمش فتوحنامه - و آب حام و هیایش فرد کن گرمی
هفکامہ - سرمایہ سرپر سلیمانی در پیش همتش برابر پای مور و از شیرین

زبانی در نمکدان شیرین ایوان شور نطع همتش از قاف تا قاف رسیده
و فراخور قسمت بخشش بیکرانش بهر کدام رسیده هر که در ورطه آرزوی
بی کنار افتد همتش محروم نگذارد و هر کس که دشوار در خواست نماید

- بآسانی سر رشته مدعا بدست آرد * **نظم ***
- جهان داری که در جلب تمیزش * غلامش خسرو و شیرین کنیزش
دلش آئینه دار بادشاهیست * ز رحمت بر جهان ظل الهیست
بعالم داد بهر لطف و رافت * خدا او را بجای خود خلافت
بدین و داد زو کس نیست افزون * بفسر او کجا برده فریدون
سلیمان هم ز شرم حشمتش داد * بساط شاهی افساق بر باد
دش از روشنی آئینه دیده * بمکنت بر سنگ در خط کشیده
بود از دانش و داد فراوان * دلش دریا و دست ابر نیسان
ز نقش جبهه اش در چشم دانا * عیانست آینه انا فتعنا
درین خرم چمن شد فیض گستر * ز عطر خلق او فرودس دیگر
سر دشمن به تیغ افکنده مردم * کشیده حصن آهن کرد عالم
چگونه رشح آب قیغ او را * فرو شسته است سر خط عدو را
ز عدل او جهان شد آنچنان شاد * که از کسری نمی آرد کسی یاد
نگهبان شد جهانرا تا به تدبیر * بود باشیر فر برغاله همسیر
بلوح جبهه اش خورشید (رافات) * نوشته ز ابروش شرح اشارات
کریم کاینات از عدل در داد * ورا سرمایه دنیا و دین داد
از آنروزیکه بر لوح زبرجد * رقم زد کاتب ایجان ابجد
خبر تا از زیان و سود دادند * بهر کس هر چه قابل بود دادند
یکی گر زشت شد دیگر نکو شد * یکی گر سنگ شد دیگر سبزو شد
چون زیب سر بر سلیمانی از شرف پایبوسی حضرت عالمگیر ثانی گردید

Appointment of Ghaziuddin Khan to the Vicerate with the title of 'Imad-ul-Mulk.

غازی الدینخان که طبعش از شقاوت و بی سعادتی مخلوق بود و آثار نیره بخنی از جبینش می نمود - داغ پیشانی را از داغ عبودیت ظاهر دوستی باطن دشمنی جانی نورانی ساخت . و بر بیعت خلافت مآب پیشدستی نموده بمنصب والی امارت وزارت که این قبا بر قامت قیامت زایش نازیب بود سرفرازی یافته لوای افتخار باج فلک عز و اعتبار در ابتدای روزگار و خویش و تبار بر افراشت - و به خطاب بی بنیاد عماد الملکی بغای نخوت مانند عاد و شداد آن شقاوت پرست بد نهاد تو گوئی از آن بد کیش جفا پوشه هلا کو خجل - و از اوضاع آن سفله منفس گردون درون پر منفعل چنانچه شاعری بی خوف و هراس و بی تامل و وسواس این شعر پیش او هر خواند

بروزگار تو هر دل که بود پر خون شد
ستم تو کرد و تهمت نصیب گردون شد

با وصف کمی سن ذلتش موجب ظهور فساد در عالم شد . و رجوعش باعث هلاک خلقت بنی آدم گشته و خار جور و ظلم در گلزار سلطنت بمقتضای جبلت بد خو گشته - و از بوم طبیعی خود باعث خرابی ملک و ویرانی آن شده - در همان اوان استاد خود را که بانجام کار عاقبت نامحمود و بقام عاقبت محمود - مشهور عوام بود مختار مهام ملکی و مالی گردانید و برادرش که بسیف الله زبان زد جمهور انام بود بسیف الدین محمد خان سیف الملک موسوم و مخاطب ساخت و عاقبت محمود را همانروز واسطه سوال و جواب خود در حضور پر نور نموده شرف امتیاز داد روز دوم از حضور جناب کیوان مآب خدیو زمان برای احضار اراکین دولت عظمی و اعیان خلافت کبری فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت - چنانچه عمده اهلی آستان دولت یکسر بر عتبه سدره مرتبه حاضر شده

Ghaziuddin appoints his teacher 'Aqibat Mahmud as his official agent and confers the title of Saif-ul-Mulk on his own brother Saif-uddin, Alamgir II convences an assembly of the nobles and ascends the throne a second time.

بتقدیم آداب تهنیت و مبارکپناه فرق عبودیت باوج فرقدان رسانیدند -
 و هر همه موافق مراتب نذر و پیشکش گذرانیدند - مرحمت شاهانه هر
 یکی را بعطای خالص فاخره فواخت - و هر متفلس موافق قدر و منزلت
 ممتاز گشته قامت افتخار و مباحات برافراخت - و جقاب حضرت
 خلیفه الرحمانی بر تخت طلوس یعنی کرسی زرنگار میفاکار بار دیگر
 جلوس فرموده پایه فرش را سرفراز قر از عرش ساخته رتبه امتلا افزودند -
 از بدایع وقایع آن روز ملازمت شاهزاده‌های والا تبار که چراغ دودمان
 سلطنت و سلاله خاندان دین دولت اند شبستان شاهی را هر یک بسان
 شمع نور افروز و خورشید ظل الهی را روشن تر چون روز - چشم بد شیره چشمان
 ازین آفتاب رو بان کور باد - بوقوع پیوست - وضع و شریف از دیدن این
 نگارستان ابهت و اجلال نقش شادی بر لوح دل کشیده و قال نیکو اختر
 ملک هندوستان را از مصحف روی آن پاک نژادان دیده *

The Princes
of the Imperial family in-
terview the
Emperor.

* بیت *

واجب آمد چونکه آمد نام او * شرح رمزی گفتن از انعام او
 دران روز دل افروز وقت ملازمت حضرت خدیوگیهان از مراسم جذاب همایون
 بعطای خلعت نه پارچه مع جواهر گرانمایه و قبضه شمشیر مرصع مع
 نطق مکمل و سپهر زرنگار میفاکار و معه علی بند مرصع بعلاقه و بقدر مرورید
 شاهوار و خنجر مرصع و زنجیر فیل کوه پیکر و دو (مادیه) فیل سرفراز گشته
 پای مرتبه فلک اقتدار را بر فوق فرقدان گذاشتند - و در همه اقران شرف
 اختصاص یافتند - و در مشاوره مهمات سلطنت - و نظم و نسق امور دین
 و دولت - و نیابت خلافت - دخیل و سرخیل همگنان در همان آن بتعجیل
 هرچه تمامتر گشتند *

Alamgir II
starts for La-
hore.

توجه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور بتجویز وزیر بی تدبیر

از آنجا که باندیشه عقل قباة کار خبطی که در دماغ خود داشت
اندر اوقات بندوبست بلاد لاهور صاله الله تعالی عن الفتن و العجز بعد وفات
معین الملک رستم هند پسر اعتماد الدوله مرحوم وزیر وقت سلطنت فرخوس
آرامگاه صوبه دار پنجاب مرکز خاطر و مکنون دلش می بود - و نیز طمع
اموال و اسامه بی تیاس آن مرحوم بصوبی آن میکشید - و معینا کار آن بد
سوانجام بعد کشتن غایتت محمود استاد خود دستار قلیخان که بجای
غایتت محمود بمختاری بعد آن پهلومیزد بسیار ابر شده و با وصف
اینکه دولتخانه بادشاهی را از دراز کردن دست تصرف بکار خانجات
اندرین محل و بیرونی جاروب نموده بحرام نمکان سپرد - حتی که کل اجناس
کارخانجات برهم خورد قاهم کفایت نکرد - ناچار توجه رایات عالیات را بسمت
آن دیار مصمم ساخت - و جناب شهنشاه را متوجه آن ناحیه نمود - درین اثنا
قابه قصبه پانی پت نزل اجلال شده بود که قوم بدخشی که از غایت
هرکشی کسی را بغاطر نمی آوردند بلوای عام برای تذخراه خودها نموده
بر سر وزیر آمدند و راه نمکسرامی (۱) پیمودند تا اینکه بیکرمت ساختند
و زمانی در قبضه خود آورده فرصت جنبش ندادند - نجیب خان قوم رهیله
که سردار و در رکاب ظفر حاضر بود موافق ارشاد اقدس حمایتش نموده
از دست درنده خویان و گرگ مفتان رهائی دهانیده بار دیگر بر مسند
امارت نشاند (و سزای بد کرداری آن گروه باغیده رساند) وقوع اینمعنی موجب
پویشانی خاطر مختار تبه روزگار گردید و هم گره ملال بر دامن دل خاطر بلندگان
قدسی شهنشاه زمین و زمان رسید - فسخ عزیمت بی نیل مقصود فرمودند

Dastar Ali
Khan suc-
ceeded 'Aqibat
Mahmad.

The Badak-
shis mutiny
for pay.

(۱) حرام نمکی

و عطف هذان بصوب دار الخلافه نمودند بعد چندی بار دیگر وزیر عزم بالهزم
 بجهت تسخیر آن معموره دلتشین پیش نهاد خاطر خود ساخت و از پیشگاه
 حضور لامع النور خدیو گیهان شرف اجازت خواست - روز رخصت برای
 قیامی کرسی طلا در دیوانعام و بارعام ارکان دولت سعادت فرجام شرف
 نفاذ یافت و مشمول عواطف سلطانی از عطای عنایات خاص شرف
 اختصاص یافت از اقبال عدد مال شاهی در اندک فرصت خس و خار
 آن مرز و بوم از کوته اندیشان که سر غرور بلند ساخته بودند و از پست
 فطرتی دامن کوهها ملجا و مارای خود میدانستند از صولت موکب ظفر
 کوکب غاشیه اطاعت و انقیاد بردوش عبودیت و اعتقاد گذاشتند -
 و آدینه بیگخان فرجدار دوآبه بیارزی بخت بیدار آئین عقیدت و اطاعت
 پیش گرفته مالگذاری نمود و مطابق فرمان قضا جویان زن معین الملک
 مرحوم را که آن شوریده سرگیسو بریده بعد وفات آن مرحوم مغفور مبتلای
 فصیح و فحور گشته مبالغ خطیر در اعمال تبیحه و افعال شنیعه بله و لعب
 اسراف نموده بود و پای خود را از جاده اعتدال بیرون نهاده باعش
 و برائی آن بلده دار الضرور و خرابی حال رعایا و برابا گردیده و مرتکب
 خون ذاق روشن الدوله مبرور والد راقم این شرفنامه باعانت افواج افغانه
 ملاعنه گشته ذخیره اندوز و مال برای خود شده مقید و اسیر زنجیر
 عقوبت و عذاب گشت - و بعد از انقراض بندوبست امور ضروریه رفیع الدوله
 سید جمیل الدین خان بهادر را بنظامت آن دیار وزیر ناهنجار نامور ساخته
 و زن معین الملک را بضبطی اموال و سایر اسباب حشم آن مبرور از جنس
 توپخانه و انیال و غیره روانه حضور پرنور نموده - و بعد روانه نمودن آن زن
 تبه کار رفیع الدوله بهادر را به نیابت خود بصوبه داری آن دار السلطنت
 مستقل کرده - و سرانجام امور متعلقه نظامت به بهادر موصوف سپرده

Mu'in-ul-
mulk's wife
is taken pri-
soner.

Appointment
of Rafi-ud-
daulah.

مندان معارفت معطوف ساخت - وزیر خود کام چون بر مقصود خود
 فایز گردید و تمام اموال و اساس حشم معین الملک که خسرش بود ضمیمه
 دولت و ثروت او شد بارتکاب اعمال ذمیمه پرداخت و هر غرور و تکبر
 و باطل اندیشی بلوچ فلک بر افراخت - در اندک ایام انتظام امور معظمه
 برهم شد و خبر آمدن احمد شاه درانی اشتهار یافت و موجب هراس
 و حیرانی اعلی و ادنی گشت و همیگه خبر آمد شهرت یافت و معاً
 دریافت همگان از خاص و عام گردید که قشون شاهي قریب لاهور رسیده -
 رسید جمیل الدین خان رفیع الدوله قاب مقارعت در خود ندیده
 پای ثبات و قیام پس کشید - افواج شاهي میدان معرکه خالی یافته
 پاشنه کوب تا سپرد رسیدند و در اندک زمانی از فوج چپاول بادشاهی
 که نمونه رعب الهی بود سواک فسحت آباد دار الخلافه محل نزل
 او گشت - و مضمون آیه اذا زلزلت الارض زلزالها (یعنی هرگاه میلرزد زمین
 لرزیدنی) پدیدار شد - و در چشم زدن نیز مصداق و اخرجت الارض اثقالها
 یعنی (چون آمد) بر آورد زمین بارها یعنی دینیه های خود را - معاینه گشت -
 تو گوئی عرصه قیامت بر روی کار آمد و شور حشر هویدا گشت - وزیر
 بی تدبیر عیب گریز و سر ستیز در آئینه خیال بصورت معال دیده
 بادای رجم پیشوا^{۱۱} و استقبالی بحضور شاه رفت - و از بسکه خرابی اعمال
 نکوهدیده او دامنگیرش بود اسپر پفجه تقدیر شد و از تاراج و غارت
 و پرده دری ناموس سکنه شهر تلاطم عظیم رو داد * * * نظم * * *
 بهندوستان قیامت کرد انبوه * فرود آمد بلا سیلاب از کوه
 بهر معموره شهری دیگر افتاد * عمارت خاک گشت و رفت بر باد
 از آنجا که خونریزیها و قتل و غارت توکان خون آشام از صبح تا شام هر روز بود
 اکابر و اصغر از مشاهده این مصیبت عام قیامت موعود پنداشتند - و جای

News of the
 arrival of Ah-
 mad Shah
 Durani.

هزارها از ضرب تیغ بیدریغ کشته افتادند و بغارت امتعه و اموال خانمان
 برباد دادند - ^{Abmad Shah reaches Māthura.} القصة فوج چپاول و یغماچیان تا به بلده متھرا که معبد کفار
 و بیشتر آبادی این قوم فجار است دست تطاول بقتل و غارت دراز کرده
 رسیدند و بامر آبی که در حق مشرکین واقع است که فاقتلوهم حیث
 وجدتموهم - یعنی بکشید کافران را هر جا که بیابید - قدم جلالت پیش گذاشتند
 هزاران هزار کفار را بدار البوار فرستاده بتخانها را منهدم ساختند - از وقوع
 این سانحه سوز جمل قوم جاگ که از وقوع مال و مکنت و فوج و قلاع
 حصیده که بفرگشته بود و او کلاه نضرت بر اوج فلک می شکست مغلوب
 رعب و هراس بمرتبہ گردید که دست و پا گم کرد و تار زنار گسیخت -
 و صنم از پیش برهن گریخت - بجای آواز ناقوس صدای اذان و اقامت
 بچرخ برین رسید و کلیسا و کشت یکسر منهدم گردید - بالجملة بعد نهب
 و غارت بیستار پنجاه لک روپیه بطریق پدشکش و مصادره بر ذمه آن سرکش
 ادبار آثار قوار یافت - و حضرت خدیو گیهان پای ثبات و استقامت مانند
 کوه فشرده در قلعه دار الخلافه رونق بخش دولتخانه بودند - احمد شاه درانی -
 داخل قلعه مذکور شده با جناب جهانبانی ملاقی گردیدند - و مراسم مواسات
 و آئین خلعت و موافقه مرعیداشته باخلاق بادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه
 پیش آمده بتمهید قواعد یکجہتی و یکدلی پرداختند - و بنابر ازدیاد
 استحکام میانی اتحاد و وداد بادشاهزادی بلقیس مؤزلات ثریا جناب
 خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامگاری اخنر برج سلطنت
 و شهریاری نواب گوهر آرای بیگم که ثمره انقواء جناب حضرت خدیو جهان
 بادشاه زمین و زمان بودند نامزد بادشاهزاده مرزا تیمور شاه خلف الصدق
 خود (مقرر) فرمودند و برضاء طوفین عقد نکاح بستند - تو گوئی
^{Flight of the Jāt chief Sa-rajuel.}
^{He agrees to pay fifty lacs as fine and nazar.}
^{Abmad Shah meets Alamgir II at Delhi.}
^{Marriage of the latter's daughter with the former's son.}

قوان السعدین بوقوع پیوست و در دولت خدا داد (مؤید) باهم گشت .

Ahmad Shah
himself mar-
ries a daugh-
ter of Mu-
hammad
Shah and re-
turns to Ka-
bul.

و خود بادشاه نفس نفیسه گوهر شب چراغ سلطنت و شهریار و شمع
شبستان مظمت و بختیاری ملکه عصمت قباب حضرت بیگم صبیله رضیه
بادشاه محمد شاه که بعد انتقال ازین جهان سریع الزوال فردوس آرامگاه
زبان زد بخطاب مذکور اند فخر دودمان خود دانسته در سلک ازدواج
خود کشیدند و باهم رابطه (۱) معنوی ازین وصلت ها افزودند . هرگاه آفتاب
هائمتاب به برج حمل تحویل نمود - و نوروز جهان افروز بی بازار گرمی روز
سرب کشید - و نماز آفتاب موجب دل سردی نهنگان بهر و غا گردید
تاب جرات نیارده بمراجعت قشون بحدود مالوف بحضور شاه زبان الحال (۲)
کشوند - و عجز خودها از هوای گرم هندوستان بقاسازی آن معروض
داشتند - بادشاه بغایر آسایش آنها عزم مراجعت بطرف ممالک محروسه
خود تصمیم فرموده اختیار فرمانروایی مملکت هندوستان با اختیار بندگان
سکندر شان گذاشته نهضت نمودند - و در دار السلطنت لاهور با فوج قلیل
شاهزاده تیمور شاه را گذاشته - و سردار ذوالقادر جهانخانرا در رکاب بادشاه
زاده منصور کرده خود بکوچ های پی در پی و متواتر ببلده کابل رسیده
نصرت بخش آن مرز و بوم گشتند درین زمان سعادت اقتران پیش آمد
خانخانان وزیر معزول پسر اعتماد الدوله مرحوم و بدر الدوله بهادر پسر
خواجه موسی خان که گونه قرابت باین دودمان و الاشان دارد گشت -
و خان مذکور بخدمت امیر آتشی از حضور شرف امتیاز یافت و نجیب
خان بخدمت امیر الامرائی و بخطاب نجیب الدوله بهادر نابت جنگ
پایه عزت بر افراخت - و مجدد الدوله بهادر بدیوانی خالصه شریفه مباحثی
شده مرتبه اعتبار و امتیاز بلند تر ساخت - و قوام ضیاء الدوله سعد الدین
خان بهادر که در او ان آمد آمد شاه درانی بهاس حفظ حرمت و آبرو

کفاره کش شده بود بملازمت اکسیر خاصیت کامیاب دولت و سعادت
ابدی گشت *

تشریف فرمودن جناب کیوان مآب حضرت
شاه عالم در حین بادشاهزادگی برای بند و بست
هانسی حصار و طلوع نیر دولت

Prince Shah
Alam goes to
Hanshihse.

چون اختر عز و اجلال باوج سپهر اقبال طلوع نمود - و آفتاب سلطنت
و بادشاهی از افق کامرانی سر بر آورده نور گستر جهان و جهانیان گردید -
و ای جهان آزای خدیو گیدانه بمصلحت (دید) چنان اقتضا فرمود -
که جناب عالمیان مآب بحدود هانسی حصار متوجه شده بتسخیر آن ضلع
همت بر گمارند - چنانچه حکم والا شرف اصدار یافت که سامان کوچ آماده
و مهیا سازند - و در اسنحصار راجه های شقاوت آثار که از دایره اطاعت
پای خود را بیرون گذاشته و زمینداران آن مرزبوم که بظانمانی خیرگی
اختیار کرده اند تذبیه و تادیب نمایند - چنانچه پیش نهاد خاطر قدسی مآثر
از فراهم فرمودن عساکر فیروزی مآثر و آلات توپخانه برق نشانه و دیگر اسباب
جنگ و حرب گردید - آخر با ساز و سامان و از جمعیت بردلان و بهادران
رایات ظفر آیات بعزم آنحدود فلک فرما گشت - و مدار الدوله بهادر پسر
خورد خواجه موسی خان را بسرکردگی افواج و نظم و نسق امور مقرر فرموده
برکاب ظفر انتساب اختیار نمودند - بالجمله بعد قطع منازل سرکار نرنول
مخیم بندگان رکاب فتح ایاب شد - و اکثر از سران و سرداران آن نواحی
در رکاب والا سرمایه سعادت اندرختند - و غاشیه اطاعت بردوش گذاشتند -
بعد انقراض خاطر خاطر از امور آنحدود مراجعت صلاح وقت اندیشیده ازان

Shāh 'Ālam
goes to sar-
kar Nārūl
and to the
parganahs
Jahīr and
Riwāri.

سمت نهضت رایات ظفرآباد گردید - و برگفته جهنجر از مقدم همایون رشک افزای بهاران گشت - و درین ضمن برگفته ریواری که از جمله معاللات صرف خاص از عهد پیشین است نیز مضروب خیام فلک احتشام شده - و چندی مقامات (اقامت) فرموده بنظم و نسق آن سرزمین پرداختند - رعایای آنجا که زور طلب بودند - از صولت موکب گیتی ستان سر اطاعت بر آستانه دولت نهادند - و بادای مراسم عبودیت و بندگی درگاه آسمانچاه تن در دادند - اکنون قلم سوانح نگار دیگر بار از لحوال وزیر قاهنجرار بشرح و بیان می پردازد - چون غازی الدین خان بعد برهمی کار خود طرح آشتی و مواسات باشرف انور شاه وکیخان وزیر شاه درانی افکنده - و دست توسل بدامن وزیرزاده مریمی خود ساخت - بنابر اینکه آب رفته بچری خود آرد - مرشدزاده آفاق مرزا هدایت بخش و مرزا بابا علاءالدوله که نسبت خویشی و برادرزادگی در بارگاه شهنشاهی داشتند - توره ساخته بخمال خام باراده ملک گیری پورب برپا خود را ساخت - و از پیشگاه خلافت رخصت گردید - میخواست که تلافی تقصیرات ایام ماضیه باین دست آویز نماید - و خدمتی بجا آرد - تا بلده فرخ آباد که بتعلق احمد خان بنگش از اسلاف او مقرر است کوچ بکوچ درانجا رسید - ازانجا که احمد خان نمک پرورده این دودمان دولت ابد مدت بود - و غاشیه اطاعت و فرمان برداری ابا عن جد بردوش خود میداشت - بپاسداری آداب مرشدزاده آفاق شرط فدویت بجا آورده ذخیره اندوز سعادات گشت - و لوازم حق نمک ولی نعمت بتقدیم رسانیده بدولت ملازمت مرشدزاده آفاق فایز گردید - غازی الدین خان اتفاق سوان افغانه را فوز عظیم دانسته از فتنه انگیزی بعمده اعظم ارکین دولت نواب شجاع الدوله بهادر طرح آویزش و پیچش افکند - آن رکن السلطنت آداب بادشاه زاده را مد نظر

Ghāzi-ud-din Khan marches on Shah-jahanābad. Mirzā Hidāyat Baksh and Mirzā Bābā 'Alā-ud-daulāh join the expedition. The Vizir is also accompanied by Ahmad Khān Bahāb, Malhar Rao Holkar and Rāghu.

داشته اعمامی از رای فساد اندیش او نموده مشغول باو نکست -
 و کفاره کش شده - ازانجا که سر رشته ارتباط از قدیم بسرداران مرهته‌ها
 داشت - و زشتی و بدسرشتی در طیفیت این مخرب سلطنت -
 و فساد انگیزی مضمرو و مزمین (۱) در اصل خلقت بود - با آنها درستی امور
 خود ساخت - و بار دیگر کمرکین بعداوت سلطنت عظمی بست -
 و بهمراهی او ملهار که از سر کرده‌های قوم مرهته بود - و راکهو که از اقربای
 باجی زاو که سردار عظیم این گروه شقاوت پزیره است روان گردید -
 و احمد خان بنگش را بکلمات تزییر فریفته خویش ساخته عقد مواخا
 بمبادله دستار همدیگر بست - و بطمع منصب امیر الامرائی متفق خود
 ساخته همراه گرفت - و با لشکر سفکین و گران معاودت نموده قرین حصار
 دار الخلافه شاهجهان آباد رخت ادبار انداخت - و عرایض بمضامین
 عقیدت مشعرون در حضور قدسی بلطایف معاذیر از کمال تزییر ارسال
 داشت - تا آنکه کار به محاصره شهر کشید - و نجیب الدوله میر بخش
 تاب سرکشی آن ناهنجار نیاورده از راه فدویت و جان نثاری سد راه آن
 شقاوت منش گردیده مستعد مقابله و مجادله گشت - و قوم افغانه داد
 جلاوت و شجاعت داده بحرب و بیکار قدم جرأت پیش گذاشتند - از طرفین
 توپ‌های آتشین دم بوق افکن سرشدن گرفت - و آتش کارزار شعله زن
 گشت - و بعمارات و دیوار خانه‌های سکنه شهر تزلزل و خلی راه یافت *

Najib-ud-
 daulah, the
 Mir-bakhshi,
 meets the in-
 vaders.

* نظم *

جوان و پیر در آهن نهان شد * ز چار آئینه جوی خون روان شد
 ز بیدق‌های سرخ و زرد در دشت * نموده شعله در نی زار گلگشت

چو رهند از کوسها برخاست آواز * زمین را جادهها شد بال پرواز
 بر آرزو از گریبان کوسها سر * فشانید آستین بر شور محشر
 شد از بانگ نفیرش گوش چون کر * سلامت کرد از هیجان نفیر
 پیاده بر سوار آتش فشانده * بساغر خم می بیفش فشانده
 هزبران پیشه دیده سرخ از خون * چو گل دندان بر آوردند بیرون
 بگردون بسکه نقش آه بستند * هزیمت را بهر سو راه بستند
 تا هشت روز این هنگامه رستخیز گم بود - از انبوه (۱) در دریای لشکریان شهریان
 بستوه آمدند - جناب جهان بانی از مصلحت اندیشی - که در طول ایام
 محاربه شهر زر بخرابی خواهد نهاد - و دست ظلم و تعدی بر شهریان از
 فوج غنیمان دراز خواهد گشت - بمقتضای رافت و عاطفت - ترحم بهال
 رعایا و غربا فرموده - در نصایح بوروی آن مست باد غرور کشونده - و از
 ارتکاب این چنین حرکت - که موجب خرابی و بربادی شهر بود -
 باز داشتند - و معروضات خود غرمانه او را - با وصف اینکه حسن بندگی
 و جانفشانی نجیب الدوله بهادر منقوش صفحه خاطر کرامت مظهر بود -
 مقرر اجابت فرمودند - و رخصت نجیب الدوله بهادر بوطن مالوفش
 جایز داشتند - چنانچه عهد و موثیق فیما بین بهادر موصوف و با سرداران
 دکن معرفت مظهر علیخان بهادر عموی راقم محکم گردید - و از اندرون شهر
 برآمده عازم پتھرگده و نجیب آباد که ملجا و ماوای خانمیزی الیه بود
 شرف دستوری یافته مع الوس و اسباب حرب روانه شد - وزیر سعادت
 ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون افتخاراندوز گشت - و خدمت
 امیر الامرائی و میر بخشگیری از تغیر نجیب الدوله بهادر باحمد خان
 بدگش از حضور لامع النور مفوض ساخت - و بخطاب بخششی الممالک
 امیر الامرا غالب جنگ بهادر پایه اش بارچ گردون برافراخت - و جناب

Shah 'Alam permits Najib-ud-daulah to go to Patahar and Najibabad. A treaty is made between Najib-ud-daulah and the chieftains of Deccan. thanks to the exertions of Mazhar 'Ali Khan, uncle of the author. Ahmad Khan is appointed to the office of Amir-ul-umara and Mir Bahadur, and on him is conferred the title of Shah-shi-ul-mamalik Amir-ul-umara, Ghazib Jung Bahadur.

خدیو گیهان بعفو جرایم ما تقدم او پرداخته مختاری مهام سلطنت بطور او
 گذاشتند - آن تیره روزگار بد کردار چون بر مسند وزارت و مختاری نشست -
 دیگر باره به بیخ کفی خود تیشه در دست خود گرفته قدم در وادی ناکامی
 گذاشت * شعر *

Almad
 Khān expres-
 ses a wish
 to travel to
 the Punjab
 and to Kabul
 with the sa-
 sistance of
 the chiefs of
 the Deccan.

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * بآب زم-زم و کوثر سفید نتوان کرد
 یعنی بار دیگر هوای تصرف پنجاب در سر او پیچید - و تسخیر آن بلده
 تا صوبه کابل که سرحد قدیم مملکت بادشاه هندوستان ست باعانت
 سرداران دکن مکتون خاطر ساخت - و کمر انتقام به پشت گرمی فوج دکن
 و نوشنجات آدینه بیگخان فوجدار درآبه ربست جالندهر که مرد مدبر
 و از جمله ارکان صوبه لاهور و از عمدهای تابیفان نواب معین الملک مرحوم
 و خان بهادر دلیر جنگ صوبه دار پیشین بود بر بست - بغا علیه سرداران
 دکن را با فوج سنگین روانه آن نواحی نمود - هر چند اینمعنی قرین
 مرضی صواب اندیش جناب قدسی حضرت جهانبانی نبود - و همت
 والا همت موافق تقاضای وقت ملک بخشیده را باز گرفتن اقتضا
 نمی فرمود - لیکن بکلمات ریب و فریب و انواع تزویر خاطر اقدس را از
 همه باب مطمئن کرد - اکنون شجذیز قلم را از وادی این گفتگو تافته بعمره گاه
 شهود یعنی خروج گیتی خداوند جولان میدهد *

معاودت فرمودن خدیو موید کردگار یعنی حضرت شاه عالم بدلهلی و شومی وزیر ناهنجار

مبدأ فیاض از مظاکد جود و نوال بازاده خویش همه وقت مستعد
 فیوض لا یزال - درین عالم کون و فساد به نیرنگ جلوه پرداز می مظهر

Shah 'Ālam
 returns to
 Delhi.
 Villainy of
 Ghāzi ud dīn
 Khā

قدرت نمائیت - درین کارخانهٔ ایجاد و عالم تکوین و ابداع عجایب نقوش
 بدیع از مو قلم مصور ازل صورت پذیر میگردد - که بچشم این کارنامهٔ مانی
 نگار - و بدیدهٔ حقیقت گزیدان باطن دوست یادگار روزگار است * * * نظام *
 کسی را که حق مطلع نور کرد * باوصاف محمود منظور کرد
 نخست اینکه کردش بزرگی عطا * که بر همگنان گشت فرمانروا
 دیگر داد از علم باطن بیاد * که از دیگران گشت قدرش زیاد
 سیوم صدق نیت چهارم سخا * باو کرد روز ازل حق عطا
 به پنجم ز دل کردش آئینه ساز * که از روی هر کس برد پی به راز
 ششم داد او را چنان اقتدار * که عالم کند طاعتش اختیار
 باو داد هفتم شجاعت چنان * که از بیدش و کم بر نقاب عدل
 گرم کرد نصرت بهشتم مقام * که بستاند از شاهد ملک کام
 نهم داد بر عفویش آن دست رس * که نبود به بد در مکافات کس
 دهم پردهٔ پوشش است بر عیب غیر * که مردم ازو چشم دارند خیر
 ده و یک عزیمت بقصد مال * بشرطیکه باشد زوجه حلال
 ده و دویمین حزم در کارها * که منعیر (۱) نگردد بازارها
 ده و سیوم آزاد از بند خویش * که خوشدل بود ز آنچه آید به پیش
 ده و چهارم این قدرت و دست زور * که از خود کند دور شر غور
 بهم چارده و بیف چون کرد جمع * جهانمت پروانه و ارست شمع
 تعالی الله از فضل پروردگار * بود آن صفات از شهری آشکار
 که اصالت نجیب است و ذاتش کریم * ندارد بدل از بد و نیک بیم
 ز آدم شده تا باین دم جهان * پرستار آن شاه و اجداد آن
 بهم تشنه لب کو شود قطرهٔ زن * چکد ز استیفش هزاران عدل
 چو ابراست دست گهربار او * بجز جود نبود دگر کار او

- کسرم میکنند پیشتر از سوال * مبادا که سایل کشد انفعال
 ندیدخواهد از کس سبب بهر جود * بهر تشنه عاید بود نفع زود
 بهر ذره دارد ز مهر انقیاد * کمانش چو ابروست پیوسته چاق
 چو گوهر ز غیب ابرو یافته * ز حق آنچه درخواست او یافته
 هر آنکس که او را به بیند بخواب * گل دامن او بود آفتاب
 ندیدست گر عفو حق را کسی * نماید نظر سوی آن شه بسی
 چو دیده ز مردم به بیند بدی * کشد پرده بر رویش از بخردی
 بعلمست ثابت قدم تر ز خاک * زمین را بود از تزلزل چه باک
 چه گویم دیگر وصف آن بادشاه * که دارد بدرویش از دل نگاه
 بدنیابود رفتش بهر دین * که از عدل و داد است برپا زمین
 ز بس گشت از خواهش خود جدا * بود حب و بغضش برای خدا
 ز بس فارغ از شادی و غم بود * تو گوئی که رحمت مجسم بود
 دل صاف او کم ز آئینه نیست * بهر صورت از کس درو کینه نیست
 چو عهدش بود مایه ابتهاج * غنی گردد از احتیاج احتیاج
 نو آئین شهری بهتر از پاستان * که کوشش بود قبله راستان
 سزای جهان بادشاهی شدن * سزادار ظل الهی شدن
 خردمند روشن دل و پاک ذات * مجسم خدا ترسی کائنات
 دل صاف او جام گیتی نما * بشمشیر اقبال کشور کشای
 کفش ابر دریای رحمت نثار * شده سبز از رشحه اش روزگار
 ز صهبای نامش فکین گشت مست * به (قبض) سفید و سیه یافت دست
 ز کار جهان دارد او آگهی * مقدر باو گشته فرماندهی
 خداوند شمشیر و تاج رنگین * بحکمش کمر بسته چرخ برین
 ز خورشید او نقش برتر زده * بهندستان مکه برتر زده

الهی بود تا زمین و زمان * در ایجاد نوع بشر تو امان
 بود ذات آن داور مستطاب * بدین و بداد و کرم کامیاب
 بود دولت و عمر و جاهش نزون * نه بیند کم و کاست از کانس و نون
 کلیدی بدست آیدش از قضا * که گردد در آفاق مشکل کشا
 کشاید بهفتاح عدل و کرم * در گنج دان فریدون و جم
 چرخط سطرلاب پهن و دراز * کند رسم کیخسروی تازه باز
 ازو کارنامه بماند بسی * که نزدیک و دورش بخواند کسی
 دعای من این است هر بامداد * بآمین روح الامین بار باد
 چون تقادیر رب تدبیر و نیز عادت الله در زمانه چنین رفته که بعد
 هر محنت راحت و عقب هر الهی فرحت است - ازینجا است
 که گفته اند - تا رنج نکشی گنج نیابی^(۱) - مصداق این مقال پارۀ از احوال
 سعادت اشتمال حضرت خدیو زمین و زمان نایب دادار ایزد بیهمال است -
 که چون غازی الدین خان را بسکه بد گوهری جبلی و شور بختی اصلی
 در طینتش سرشته بودند - از راه حسد غیر خود را بر سر جاه و حشمت
 نمی توانست دید - و ایتمعی از کمال تکبرش متصور است که پیش
 کسی سر فرو آوردن از نقصان اقتدار و اختیار خود میدانست * * مصرع *

(با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد)

بنابر آن فوج کشی خدیو دوران بر خاطر بد مآثر او برهم میخورد -
 و پیوسته در شعبده انگیزی می بود - که این جمعیت متفرق شود -
 و بظاهر که ثروتی بندگان حضرت رسانیده اند مبدل گردد - و نیز خوفناک
 از نیروی پنجه اقبال عدو مال این دولت خداداد میبود - چنانچه

پیرسده خطوط خود مبنی بر اغوای موسی خان بلوچ و دیگر زمینداران و کشاورزان آن نواح برای برهمنی امور که آن کوه اندیش تیشه بهای خود میزد نوشته - چنانچه سالم علی خان نامی که در قلعه چچر پرگنه چهار رخت ادهار داشت از پشت گرمی آن فتنه پرداز سر خود را در حلقه بندگی و اطاعت گیتی خداوند نمی آورد - و جبین عبودیت بر آستانه (۱) فلک نشان نمی سوزد - جناب مرحمت گستر از بزرگ منشی نظر برین (بد پردازي) او نفرموده اغماض بعمل می آوردند - چون طغیان و عصیان آن فرورمایه از حد گذشت - قهرمان قهر سلطانی بجوش آمده پشه (۲) آن تپه مغز پیش نهاد خاطر همایون گشت - به بهادر علیخان بهادر - که در عهد میمنت عهد بخدمت میر سامانی سر فراز گشته - فرمان قضا توامان شرف صدور یافت - که آن تیره بخت نگر نثار را بسزای اعمال و پاداش سرتابی و محال اندیشی او رساند - چنانچه بهادر موصوف شبگیر بر قرینه کلانی که ملجا و مامن آن بد مال بود رسیده تاخت و تاراج نمود - و غنیمت بسیار از نقد و جنس بدست آورده - بر عتبه علیه رسانید - و چون حق غازیان اسلام بود - جناب همایون قمام آنرا باونها (۳) بخشیدند - و مال و اجناس غنیمت به بهادران کار آزما قسمت فرمودند - علی الصباح آن موافق تجویز رای جهان آرای عقده کشای جناب خسرو جهان بهادر مذکور با فرج ظفر موج بطور سیر و تماشا گرد آن قلعه و آن ناحیه سوار گردید - از تائیدات ایزدی و اقبال سرمدی آن دست پرورد لطف الهی بیک گرد آوری قلعه چچر را مفتوح ساخت - و بانذک دار و گیر سالم علیخان را زنده دستگیر نموده معه همراهیانش به پیشگاه خلافت جهانیانی آورد - و خود نیز

Bahādur
'Alī Khān
Bahādur is
appointed to
punish the
kai'andār of
Jhajar, who
is defeated
and cap-
tured.

از ظهور نیکو خدمتی و ادای حق نمک ولی نعمت دو جهان سر افتخار
 بارچ فلک دوار رسانید - جهان داور از کوچکدلی و بزرگس منشی تفقد
 بحال برآیا و رعایا فرموده از قتل و غارت امان دادند - و سالم علیخان را
 بیاس خاطر وزیر ناهنجار بمرهبت خلعت فاخره پایه افتخارش
 بخشیدند - ازین قلم و نصرت خدا داد که نشانه نصر من است - عبرتی
 بردلهای کوه بینان و عاقبت نا اندیشان مستولی گشت - و سلوک طریق
 فرمانبرداری و اطاعت در جناب ولی نعمت که موجب فلاح دنیا و هم
 عقبی است منظور و مرکوز خاطر سرکشان و زمینداران آن سمت گردید -
 چنانچه موسی خان بلوچ معرفت بهادر علیخان بعفو جریمه خود و ادای
 مال واجب و پیشکش الحاح کرد - و خدیو را رفت گستر از سر جرایم آن
 در گذشته تقصیر او را بذیل عفو پوشیدند - ظهور این معنی چون باعث
 پریشانی خاطر و تردد باطن و ظاهر و زهر پر مکر و تزویر گردید - و هراس
 و خوف عظیم بر دل او رسید - بنابراین سید جمیل الدین خان بهادر
 و بهادر خان بلوچ را روانه بآن صوب نمود - و شقه خاص حضرت خدیو
 گیہانی ابرو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی طاب الله ثراه در باب
 طلب گیتی خدیو دست آویز کند خود نموده معه شقه خاص هر دو
 سرداران را روانه ساخت - هرگاه سید جمیل الدین خان و بهادر خان
 قریب لشکر ظفر اثر رسیدند - بدریافت کثرت فوج و دایران جنگجو تاب
 مقاومت در خود ندیده از حرب و کارزار سپر انداختند - و غیر از لطایف
 الحیل بکار بردن صوابدید خودها ناندیشیدند - چنانچه روایه صفت در کید
 و شید کشوده خاطر قدسی مناظر را باقسام موکد و عهد و پیمان متجدد
 مطمئن نمودند - و برای آستان بوسی معلی کوچ بکوچ متوجه ساختند -
 هرگاه ریات عالیات نزدیک شهر سایه افکن شدند - مرشد زاده آفاق سرا

Shāh 'Ālam
 starts for
 Delhi, in obe-
 dience to the
 commands of
 'Ālamgir II.

Mirzā 'Alī
 Jāh and
 Mohdī Kūlī
 Kiān come
 to meet
 Shāh 'Ālam.

عالیچاه بهادر بعز و احترام معه مهدی قلیخان نمکحرام^(۱) (پیشوا) تشریف آوردند - و بعد ملاقات کیفیت بداندیشی و فساد انگیزی آن تبه روزگار بی کم و کاست مفصل بشرح آوردند - چون خدع و مکر آن رویا سیرت ذهن نشین خاطر کرامت مظاهر گردید - غیر ازین مانع به حصول ملازمت حضور انور و تشریف فرمائی در قلعه مبارک بلوای سپاه برای تذخراه و تعرض آنها بداخل شدن شهر و قلعه مبارک مصاحبت دید و مدنظر کرامت منظر نگشت - چون ارشاد همایون بآن رویه منس یعنی مهدی قلیخان ضلالت نشان باینوضع صادر شد - مانفد بضت خود خان مذکور برگشته رفت - و مرشدزاده آفاق مرزا عالیچاه بهادر داخل قلعه مبارک شده معروضات حضور بجناب قدسی جهانبانی نمودند - رای عالم آرای اقتضا چنان فرمود که چون آن بدخواه پرده از روی کار برداشته سهل نباید پنداشت - و همت بر قدارک آن باید گماشت - که گوشمال واقعی عائد احوال آن بدسگال فاعاقبت بین گردد - مقرر اینحال از تأییدات ایزد منعال و یاروی طالع عدو سوز جناب خدیو امراتی و آمال عرضی و پنهل زار مرهنگه که سردار موفور الاقتدار بود - مشتمل بر رسوخ عقیدت و لوازم عبودیت و فدویت بکمال عجز و نیاز بوقت شب در عین تردد خاطر همایون معرفت بهادر علیخان بهادر از نظر کیمیا اثر گذشت - از آنجا که ایزد کار ساز بناگید این برگزیده روزگار است - رفاقت چنین سردار عظیم الشانرا در زمره بندگان عبودیت کیشان مفتنم تصور فرموده بمراحم خاص اختصاص بخشیده در سلک ملازمان و بندگان درگاه کیوان نشان سعادت پذیر گردانیدند - و موافق فرمان قضا توامان عالی الصباح که صبح اقبال از افق اجلال خدیو موبد ایزد لایزال سر بر آورده - سردار مذکور مع فوج سنگین و گران کمر اطاعت و انقیاد بسته و بجانفشانی و جان نثاری دامن همت بمیان

Vithal Rao sends a petition to Shāh 'Alam and travels with him.

بر زده حاضر بر آستانه دولت شده حلقه بگوشی و غلامی را وسیله نیکفامی و افتخار دنیوی و نجات اخروی دانست - بعد حصول این مرام رای مواب نمای جناب والا چنان اقتضا فرمود - که کوس کوچ زدن و نهضت الویه ظفر طراز لژین رادی نمودن مصلحت وقت است - بذابر آن در همان روز جناب گیتی افروز حرکت فرمودند - و آفری آب چمن نزول اجل مقرر گردید - در همان اثنا خجر بمسامع حقایق مجامع رسید - که لشکر بد اختر غنیم لئیم بد فرجام عزم بالجزم بمحاربه و جنگ غازیان

The Deccan
armies in
obedience to
Shah 'Alam's
orders attack
the camps of
Jamil-ud-din
Khan and
Bahadur
Khan Ba-
lich.

نصرت شعار اسلام دارد - و بسر کردن گوله‌ها بر بنگاه لشکر فیروزی اثر قدم جرات پیش گذاشته - و خامت عاقبت برای خود آماده میسازد - بد کنیان

ملازم رکاب ظفرایاب حکم مطاع عز صدور یافت - که آن بد کیشان خیره سر

را بسزای کردار آنها رسانند - فوج دکئیان بمجرد صدور حکم واجب الادعان یکبارگی بر سر آنها ریختند - و از نیزه‌های جان ستان آنها را از جا ربودند -

و مانع بذات الفعش متفرق ساختند - و بسپاریا بدرک اسفل جهنم فرستادند -

و داد شجاعت و دلوری دادند - و از جانبین هنگامه قتال وجدال

گرم گردید - و بنوپ و تفنگ و تیر بازی فووت رسید - آخر الامر بهادران

نبرد آزما آن بد کیشان را یکسر از آب تیغ گذرانیده آن صحرا را مانند

لاله زار از خون آن گروه تبه کار نمودند - و خاک مذلت بر فرق اعدای

دین و دولت ریختند * * نظم *

اجل ریخت زهر هلاهل بجام * شده تلخ ازان جان شیرین بگام

زمین و زمان را غضب زد بهسم * کشید انتقام از ترحم ستم

فر رفت پای شغامت بگل * نشان خدنگ بلا کشت دل

ز بس خانه بر مردمان تنگ شد * نظر را بچشمک زدن جنگ شد

دزان عرصه میکرد گوز گران * بسنوکان کیسی کار آهنگران

سنان دلبران دران کارزار * گذر کرد از دل چو مژگان یار
 ز بس دید از تیغ و خنجر ضرر * خطور را دران عرصه آمد خطور
 بهر کس که زد از غضب گرز پشت * بتن نرم شد استخوان درشت
 بدل تنگ جا کرد پیکان تیر * کمانگشت از کشمکش گوشه گیر
 بهر جا که فیل اجل پا گذاشت * بزیر قدم نقش گرداب داشت
 عیان شد ز خون یلان رود نیل * نقیر اجل گشت خوطوم فیل
 ز بس بر هواهر طرف خاک شد * زمین مردم چشم افلاک شد
 یلان رخس کین چون برانگیختند * بشمشیر از مهر خون ریختند
 ز تیر کماندار شمشیر زن * مشبک چو آماج گردید تن
 خدنگ دلبران در آن کارزار * سیاهی ربود از خط و خال یار
 سپر بسکه از تیغ شد چاک چاک * گل فزع افکند از زیر خاک
 کمان بست چون ره دران دار و گیر * دل پونجگر گشت پیکان تیر
 کمان برد چون دلبران دل زدست * برابر ز خون یلان رسم بست
 یلان آتش کین بر افروختند * پروبال مرغ نفس سوختند
 غضب کرد گشت محبت درو * وفا بست با بیوفائی کرد
 ز بس حلقه زخم زهگیر شد * نظر محصور نظاره تیر شد
 بعد اشتهال آتش قتال و جدال افواج آن بدسگال عیب گریز را هذر
 شیر دانسته - مانند بخت خویش بشهر برگشتند - و از افضال دادار
 بیهمال جهان داور مظفر و منصور از آب جمن عبور نموده آنروی آب را
 از زدن خیام اقبال فلک احتشام رشک افزای خورشید از انوار آن فرمودند -
 در ضمن این احوال نوبتخان که مصدر تودد شده و حاضر باش از دولت
 خواهی در رکاب سعادت انتساب بوده - مورد عواطف بیکران و مهبط عنایات
 بی پایان گشته شریک (مشاور) گردیده امتیاز یافت - و سر فراز شد -

و درزای بیضا ضیا موافق صوابدید بعضی خیر اندیشان چنان گذشت
که باطراف پورب عذای عزیمت جلو ریز ساخته لوای ظفر پیرا را متوجه

Shah Ālam
is prevented
from pro-
ceeding east-
ward and is
recalled to
Delhi by
'Alamgir II.

آن حدود فرمایند - چنانچه کوچهای متواتر بسمت مذکور بعمل آمد -
و ونهیل راو نیز بالتزام رکاب سعادت در ادای مراسم عبودیت و بندگی
بوده در استحکام مبدائی آن می افزود - هرگاه بر صفحه خاطر وزیر
سینه کار رو سفیدی راو مذکور بیکندالی در بندگی حضور و صدق نیت
و وثوق رسوخیت او منقوش گشت - افسون دیگر از عقل بیرون و از
قیاس افزون آن فرعون بر دمید - و راو مذکور را بطمع مال و منال که
بخضایل حوصله نگنجد فریبد - و قسمهای شدید یاد کرده - آن راسخ الاعتقاد
را از اراده عدم فساد انگیزی خویش مطمئن ساخته در صلح کشود -
و جهاندار مالک رقاب را حضور طلب باز دیگر نمود - خدیو سعادتمند
ازلی و ابدی بهاس ارشاد جناب خسروی انقیاد حکم را انساب و اولی تصور
نموده فسح عزیمت حدود پورب فرمودند - و بهیئت محصور می سپاه و حشم
احرام طرف کعبه امانی و آمال بستند - چنانچه طرف قریب دار الخلافه
محل نزول اجال گردید - بعد هذا راجه ناگرم را که از عمدت های سلطنت

Raja Nagarmal
comes to
meet Shāh
'Ālam.

و مرد راست باز و کج بر انداز بود برسم استقبال و بجهت اظهار استحکام
عهد و ایقانی آن فرستاد - راجه مذکور شرف ملازمت حاصل کرده بی کم
و کاست حالات کماهی بموقف عرض بندگان خدیو گیهان رسانید - از بسکه
آن بد گوهر تنخم عداوت در مزرعه دل پر کینه خود می کاشت - آگینه خاطر
صافی مظاهر جناب والا از لطایف الحیل آن مکار صفا نیافت -
و زنگ کدورت از بد جوهری او زوده نشد - بغایر آن مضرب سراق
اقبال ساحت باغ جعفر خان و حویلی علی مردان خان بنوکل این
مذای گردید *

ذکر وقایع که در حویلی علی مردان خان
 (محاربه دست اول که) با کسان وزیر بمیان
 آمده - و از افضال ایزد متعال و به نیروی
 اقبال بر آمدن حضرت گیتی خدیو
 از محاصره (آن) اهل طغیان و سلامت
 کوچ فرمودن ازان مکان

بفاریخ یازدهم ماه مبارک رمضان که جمیع اهل اسلام بطاعت الهی
 قیام داشتند - آن ضلالت کیش معنی اوفوا بعهدي اوف بعهديکم یعنی
 وفا بنفید شما بعهد من - و ما میکنم من بعهد شما - فراموش اول روز کرده
 بمقتضای بد باطقی و بد جوهری لوای خصومت بر افراشت - و قدم
 از دائره حق نمک بیرون گذاشت - مصداق این مقال چنانست - که
 آن ضلالت کیش به بی پردگی و بی آزمی فوج جرار آمده حرب
 و بیگار تعیین ساخت - که از هر چهار طرف گرداگرد دولت خانه چون
 نگینی که در حلقه انگشتری باشد در گیرند - و بقصد مقابله مستعد شوند -
 هرگاه که آن فاکسان اشرار در رسیدند - و بهادران رکاب سعادت باین^(۱) وضع
 دیدند - معروض نمودند - که هرچه حکم - بمجرد مشاهده این صورت رگ
 غیرت خسروی و حمیت شاهی بعصرت آمده فرمان قضا جویان
 صادر گشت - که بدفع این بوم های شوم که هجوم آورده اند کوشش
 مردانه بکار برند - و قدم همت و جرأت فرا تر گذارند - و دمار از روزگار آن
 دغا پیشگان که گرفتار غضب قهاری اند بر آرند - و نگذارند که چیره دستی

Skirmish
between
the Vizir's
troops and
Shah 'Alī Ārn
in the palace
of Ali Mar-
dān Khan.

کسی نماید - پلنگان بیشه و غا و نهنگان دریای هیجا حاضر الوقت
 که در آنجا بودند - بر خون آنها دلیرگشتند - و با وصف قلت خودها و کثرت
 اعدای مانند شیران شرزه که در رمة گوسفندان افتد - داد مردی
 و جوانمردی از هر سو دادند - و کوششهای مردانه و آویزشهای دلیرانه بجا
 آورده مانند کوه پای ثبات افشردند - و بر دشمنان یاجوج خصلت سد
 سفدر از پودلی و ثابت قدمی خود بستند - القصة هنگامه جنگ
 گرم گردید - و توپ های آتشین دم نعره کشید - آتش تغنگ برق آهنگ
 چشمک به پیک اجل زده جان از تن می برد - و توپ رعد آراز صاعقه
 بار خس و خار وجود ناپاک آنها را بآتش زد - عقاب خدنگ در مرغزار
 جنگ بل و پر کشاده از خود ورزه آهنین در گذشته از خون باطل ستیزان
 منقار سرخ کرده * * * * * نظم *

به پیکار افتاد آهنگ کار * شد آماده رزم که شهریار
 نهان کرد چون ماه رخ در نقاب * لب آسمان را گزید آفتاب
 ننگد آسمان طرح کین گستری * ز مهر آئینه کرد صیقل گری
 بگوش آمد از طبل جنگ این نوید * که شب جیب صبح قیامت درید
 بر آورد صورتجلی خروش * سحر شد برزم شب آئینه پوش
 ز شور بلان یسار و بیمین * در آمد بجوش آسمان و زمین
 دلیران نمودند از بیم جان * در آئینه چون عکس خود را نهان
 برابر و چو شاه جهان زد گره * کمان گوش زه کرد اسفند و زه
 بر آورد شه تیغ را از میان * هلال ظفر شد ز مطلع عیان
 بهر سو که از خشم شمشیر زد * بخون غوطه چون ناخن شیر زد
 بکف داشت در رزم شمشیر او * ز جوهر ساجل بهر قتل عدو
 سر مردم از گرز لوگشت پست * ز ره چشم از نور نظاره بسمت

بهر سو که می‌رود چو سیلاب گام * نمی‌کند اندیشه از ازدحام
 بشمشیر خونبار شد دستبار * بر آورد از دشمن دین دمار
 مگر بود تیغش همای ظفر * که سودای او داشت سایه بسر
 ز گرز جهان جوی مگر صدمه خورد * که شد استخوان فلک خورد خورد
 اگر ضرب گرزش به بید بخواب * شود کوه چون مهره موم آب
 گرفت او کمان زرافشان بدست * بر افلاک نرخ مه نو شکست
 عقاب ظفر بود گوئی خدنگ * نمی‌جست از چنگ او مرغ رنگ
 اجل تا کند غارت نقد جان * بحصن جگر نقب زن شد ستان
 چو خورشید رخشان بکف داشت تیغ * نمی‌خورد یک ذره بر کس دریغ
 چنان گوم شد رسته‌بیز جدال * که مرغ نفس در نفس سوخت بال
 چنان طاقت زندگی طاق شد * که بر مرغ خود مرغ مشتاق شد
 عنبر دانه کین بدل گرچه کاشت * بمکف ابر او برق جانسوز داشت
 فشانید تیغش ز بس خون ناب * چنان ^(۱۱) بست بر پنجه آفتاب
 سفارش بهر سو که شد نیزه باز * زبان کرد بر طعن اعدا دراز
 ز شمشیر او شد سری گسردا * ستان داد بر دوشش از مهر جا
 در آمد ز خون پلان دشت و در * برنگینی بوستان در نظر
 دلیران پی نام در روز کین * نرفتند از جا چو نقش نگین
 دلیران دران معروض تیر و تیغ * نکردند از جان فروشی دریغ
 نشد گرسنه چشمی تیغ و تیر * ز خون خوردهن مردم رزم سیر
 دران رزمگه کرد تیغ و تیر * تهری کاسه هوش از مغز سر
 فلک خواست (بیجا) کند زان نگین * بچوگان کین ناف گوی زمین

ولی بخت و اقبال یاری نداد * نشد باز بر رخ در این مراد
چنان لشکر دین جگر خسته شد * که راه قکا پوی کیس بسته شد
بالجمله خدیو اسلام در این غلو ظلام تیره انجام نفوس نفیس مصدر
تودعات بی پایان آنچه گشتند که روح و روان بهمن در اسفندیار زبان
آفرین و احسنت بر کشاکش - ر از شجاعت و دلیری و دلوری خویش پیش
خدیو زمان سراپا دل و جگر گردن نهان - پیور جوان بمشاهدت زور دست
و بازوی آن مهید تائیدات ازلی بصد زبان تحسین نموده مثال آئینه
حیران ماندند * * بیت *

چنین باز - و دست زور آور * بر آرد از زبان الله انیسر

دارای رستم خصال در چنین معرکه قتال و جدال که زهره آهن دلان آب
و جگر شیر دلان بیثاب میشد - بکمال استقامت و استقلال عنان سکون و قرار
از دست نداده با جانبازان و جان نثاران معدود - دملر آن گروه عاقبت
مردود - بر آورده سمند فلک مانند را بصوب مورچال مخالفان بدسگال
چالش اجل داد بر قلب لشکر دشمن گرم عنان و شیر (۱) جولان فرمودند -
هر چند آن گروه شقاوت یزده هاله وار گرد گرد (۲) آنما سپهر سلطنت حلقه
کرده ازدحام عام نمودند - لیکن از آتش برق صمصام جانسوز آن تیره درونان
مجال نی یافتند - و بخیال مجال خود پی نمی بردند - که سد راه آن
خورشید فلک اجل می توان شد - و بهر جانب که همراهیان رکاب ظفر
انفساب رو می آوردند از ضرب تیغ بیدریغ از کشته ها پشته ها می کردند -
قصه مختصر که از نائید ایزدی و از یازوی طالع سعادت قرین سرمدی
جناب خسرو جهان ازان دریای ذخار (۳) رنج و بلا مانند سیل دامن با اتفاق

بعضی از دولت خواهان جان نثار در گذشتند - و بر سمنند صبا رفتار که
 بخطاب یار وفادار از حضور مخاطب بود سواره بر آمدند - آوی رهایی
 و نجات از چنین مهلکه جانگداز که از نصف النهار تا یکشنبه روز دیگر
 آتش کارزار شعله زن بود - و قریب سی چهل هزار سوار و پیاده در صدد
 جنگ و پرخاش بوده در شقاوت بر روی خودها کشوده میداشتند -
 و کوشش بلیغ از شش جهت بیافتن دست بدشمنان آنجناب می نمودند -
 و ره بدلی^(۱) نمی بردند - محض از قایدات ایزدی و نیروی سرمدی آن
 دست پرورد لطف الهی و زور شجاعت و دلادری ذاتی و ثابت قدمی
 حضرت خدیو جهان در چنین معرکه هوش ربا که ازین کار نامه اقبال در
 روزگار یادگار خواهد بود - بعرضه ظهور رسیده - و الا عقل محال اندیش تجویز
 نمیکرد که درین آتش توپخانه که بال طایر در هوا نفس زدن^(۲) میسوخت -
 و هر یکی به تیغ و تیر افکنی و تفنگ اندازی که مثل تگرگ می بارید
 ذخیره ناسعدتی و شقاوت برای خود می اندوخت - سلامت جستن
 از اعجاز و آب بر روی زدن بنصرت خواب آلود هوا خواهان دولت بیدار
 خداداد بود *

چراغی را که ایزد بر سر زود * هر آنکس پف زند ریشش بسوزد
 شوربختان مخدول و منکوب پریشان و پشیمان دست از ناکامی خودها
 کشیده چون طالع برگشته خویش برگشتند - و درین معرکه کارزار راجه
 رام فائده که از فدویان و جان نثار عقیدت شعار بود - و میر سید علیخان
 و مرزا سبغان بیگ کولکاش که در عهد سعادت مهد بداروگی دیوان
 خاص و خطاب خان جهان بهادر پایه عزت بر اوج فلک دارد - و محمد

(۱) ره به بدلی (۲) که بال طایر هوا در نفس زدن

عاقلمخان ناظر و میر منیر علیخان سرچوکی خواصان که از خانه زادان قدیم درگاه فلک اشتیاق و از سایر^(۱) امیر الامرا نواب شایسته خان مرحوم است - بزخم تیر و تفنگ ناصیه فدویت و ارادت را گلگون ساختند - و مورد انتظار نحصین و آفرین شدند - و سید اعظم علیخان نبیره قطب الملک مرحوم و میر قوام الدین خان پسر نواب جان نثار خان مغفور ثعلی^(۲) اراقم سطور شربت شهادت چشیده جان بجان آفرین سپردند - و نام نیک بر جریده اینجهان بی بنیان از ادای حق نمک حضرت خاقان گذاشتند - و پنهل راو که این ماجرا گوش کرد - مانند نسیم بنابر هواداری دلی و عبودیت شعاری باطنی نبوده - در حوالی تکیه مجنون معه فوج گران بملازمت حضور سر عزت باوج آسمان رسانده^(۳) شامل گردید - و از ندامت چشمان خود را اشکبار ساخته معذرت کرده^(۴) خویش - که از فریب وزیر پرتوزیر دست کش از التزام رکاب فیض آماج^(۵) شده بود - زبان برکشود - و معروض حضور لامع انور نمود - که فدوی تازه از وطن مالوف خود درین بازیچه مکر و فریب وارد گردیده بود - و راه و رسم این قلب عیاران که بوی خلوص و وفای مهرد ندارند - بمحک امتحان نکشیده بود - و زر نقد آبروی خود از آمیزش دغا و مکاری این خیانت پیشگان مفت بر باد داده خاکستر ساخته - و نصایح کیمیا مانند که انسیر نیکونامی در ضمن آن بود - در گوش حق نبوش ساخته - سرمایه (جاودانی) سعادت ابدی به بونه گذار بدنامی سرمدی انداخته - و آبروی پیشانی که بسجود آستانه خلافت نورانی ساخته بود - از داغ مذلت داغدار نموده - ازان باز منتظر شمول لطیفه غیبی تأییدات بوده از آرایش و آمیزش خود را برکنار داشت - **لله الحمد بفضوای**

Vithal Rao visits Shāh 'Alam a second time and offers his apologies to that prince for not having accompanied him.

(۳) رسانیده

(۲) بیای

(۱) نهایی

(۵) مآب - ایاب

(۴) گردن

بهدی من یشاء بر روی احوال این شکسته بال در هدایت طریق مستقیم
 کشود - و از خواب غفلت بیدار نمود - هزاران حمد و ثنای آن توانای یگذا
 است که ذات تقدس صفات از چوگ تزییر بد اندیشان زیانکار بسر پندجه اقبال
 سلامت جسته - و زور بازوی اعدا به حول و قوه الهی شکسته گردیده
 با من و امان بفتح و نصرت تو امان از ان مهلکه بر آمدند - اکنون تا جان
 فائقان در خاک دان قالب عنصروست - بجان و دل در جان نزاری
 خواهم کوشید - و تشنه عبودیت بر ناصیه ازادت خواهم کشید - و قاشق خون
 در زیر هلال نعل باد پای آسمانگون ریخته - فتراک زین را - که دست آویز
 افتخار است - نخواهم گذاشت - عرض آنچهان سرعجز و نیاز بیای اقدس
 نهاده بخون گرمی بقدگی جوشید - که ابر کرم خسره دریا نوال عذرفیوش
 جرم پوش بچوش آمد - از قلم عفو بر جوید؛ اعمال ما قدم او خط کشیدند -
 و بر طبق خواهش و عرض آن هندو - که از عرق خجالت تر بود - مورد
 عواطف بیحد فرمودند *
 * بیت *

این سعادت بزور بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده

و در همان اثنا از خیمه خود نقد و جفس و اقمشه و امتعه آنچه لائق نذر
 شاهانه بود - برسم پیشکش در حضور - روبروی خادمان عقیدت کوش -
 و غلامان حلقه بگوش - گذاشت - گیتی داور - فریدون فر - از تکلیف
 ما لایطاق معاف داشته از پاس دل شکنی او بسیار قلیلی پذیرا فرمودند -
 چون در سه شبان^(۱) روز نزول اجلال دران سرزمین گشت - بر ضمیر مهر
 تنویر چنین اشراق پذیر گشت - که نهضت رایات ظفر طراز بطرف هانسی
 حصار که محال صرف خاص است - صواب دید رای اصابت پیرا است -

Shāh 'Ālam
 goes to Han-
 sīhar

که چندی بشغل فرائع خاطر و استراحت مزاج و هاج باید پرداخت .
 و در آن نواحی اقامت ورزیده بال و پر همای دولت را درست باید
 ساخت چنانچه توجه زیادت عالیات بآن ضلع گشت - وینهل راو
 بهم عنانی موکب ظفر قرین سرفراز بود - بیست و یک ماه مبارک مقام

He reaches
Sultānpur
and is at-
tacked by
Mūsā Khān
Balūch. Ghu-
lam Nabi
Khān Balūch
is killed in
the affray.

سلطانپور از ماهیچہ الودیہ منصور نور آگین گردید - و بعرض اقدس رسید
 که موسی خان بلوچ از کور باطنی - باغواوی وزیر شقاوت نضمیر لوای ابدار
 بر افراشته آهنگ فاسد جنگ دارد - بغازیان نصرت شعار فرمان خدیو

گیتی سکن عز اصدار یافت - که تعبیه و تادیب باغیان و اهل طغیان نمایند

از تائیدات ایزدی بمجرد مقابلہ غازیان لشکر فیروزی - آنها بسواری اعمال

خود رسیده - بسواری از آب تیغ بهادران وادی عدم پیش گرفتند - و اکثری

پایمال سم اسپان جنود ظفر آمود گردیده - ننگ فرار لختیار کرده رخت ابدار

در فرخ نگر انداختند - و غلام نبی خان بلوچ که سرگروه آن مدبران

ضالست نشان بود و دیعت حیات بمالکن عذاب نموده - داغ هرام نمکی

بر ناصیة خود برد - غفیمت بسیار از شکست آن باغیان از فیل پالکی

و اسپان خوش رفتار نصیب اولیای دولت فاهره و جوانان نصرت شعار

گردید - بیست و هشتم ماه مذکور خدیو سعادت آنهن برای استقبالی نواب

Zinat Mahal
Begam comes
from Delhi to
meet her son
Shāh 'Alam.

صصمت جناب عفت مآب - پرده نشین سراق عظمت و اجلال - مستور

جلباب سلطنت و اقبال - مکرمه والا احترام - معظمه واجب الاکرام - نواب

زیفت معجل بیکم صاحبه - که از راه شفقت مادری بجهت ملاقات و دیدن

آن نخل سرفراز جهاداری و شهریاری از دار الخلافه تشریف ارزانی

فرموده بودند - تشریف فرما شده بدولت پابوس کامیاب مثنویات اخروی

شدند - و محمود خان پسر احمد خان میو بخشبی سعادت ملازمت

اکسیر خاصیت شرف اندوز گشت - وینهل راو معه پسران باستان نوس

خدام کرام آفتاب نقاب ثریا احتجاب حضرت بیگم صاحبہ پایۂ عزت بلفد ساخت - غرۃ شوال المکرم کہ مخیم خیم فلک احتشام موقع رن تهل شد - برای ادای واجب نماز عید و شکرانۂ خالق بگانه حضرت شہنشاہ بعیدگاہ

رونق بخش و نور افزا شدہ بجماعت کثیر و انبوه خلافتی نماز عید مودا (۱) فرمودند - و قاضی آفتاب را بعطای خلعت نواختند - طنطنۂ شادمانہ

Shāh 'Ālam offers up the 'Id prayer at Rautah.

در گنبد گردون پیچید - و بندهای حضور از سرور موفور ندور موافق رتبہ و پایۂ خود گذرانیدہ آداب تسلیمات بادای تہنیت عید سعید قامت میبہات برافروختند - خسرو دین بفاہ از عیدگاہ معارفت فرمودہ بدولت و اقبال داخل بارگاہ حشمت و جاہ شدند - و آداب تہنیت و مبارکباد در جناب نواب ثریا احتجاب - ملکہ ملکی خصال - مریم زمان - حضرت بیگم صاحبہ نواب زینت محلل بجا آوردند - و ارشادات بیگم صاحبہ را کہ جواهر زواہر نصایح و مواظب بودند - حلقۂ گوش حق نیوش فرمودند - درہم شہر مذکور موضع ہرہون پور از فروغ الوبۃ ضیا گستر رشک افزای خورشید انور

گشت - قلعۂ مستحکمی دران بود - و بعضی از قوم اشارار نیز درانجا ہنگامہ پرداز بودند - غازیان نصرت مقد و بہادران ظفر پیوند قلعۂ مذکور را محاصرہ نمودہ آنها را قلعہ بند ساختند - و کوششہای بسیار در حرب و پیکار بجا آوردند - چنانچہ اکثر جوانان دلاور و کار آمدنی گل زخہا از لاکہ زار

Shāh 'Ālam besieges the fort of Harharanpur. The besieged are saved by the influence of the wife of Sitārām Shāhūkār.

قدویت برداشتند - و بمراحم خسروانہ مشمول گردیدہ منظور نظر عنایت خسروی شدند - بالجملہ چون آن مدبران محصور راہ فرار بر خود مسدود دیدند - و چارۂ کار بجز انقیاد و اطاعت در وسع مقدور خود نیفتدیشیدند - لولیتخان نام کہ سرگورہ آن گورہ بغارت پورہ بود معرفت سٹہانی زوجۂ

سینارام - که در عهد سالفه ماهوکار صاحب لکوک بود - و بالفعل زنش که بلقب مذکور مشهور شده در فیصله معاملات اینچنین اشخاص بیرونجات دخلی بسیار باعتبار و ناموری زمانه گذشته و وطن داری آن طرایف (۱) دارد - نیز بواسطت ریئل راو عفو جرایم از درگاه خلائق پناه خواسته - و بواسطه جمیله نوبت خان باستانه بوس سربلند گشت - و آداب ملازمت و قواعد عبودیت بجا آورد - و سرب سکنه برادرزاده سنیانی بشرف بساط بوس مقدس افتخار اندوز گردید - و سنیانی در جائی سوای باز عام - بذابریکه مستوره بود - باریاب مجرا گودیده - بعنایت دوپنه زر اندرد از پیشگاه شهنشاہ دین پناه گوی عزت از همچشمان خود ربود - هفتم ماه مرقوم برگذۀ داری

Shūh 'Ālam goes to paraganah Dadri. His mother returns to Delhi. An excessively hot summer accompanied with scarcity of water.

از طلوع ماهچۀ الوبۀ موکب اقبال مشرقستان گردید - و هشتم ماه صدر نقاره زمین و زمان - خلاصه عناصر و ارکان - کریمۀ مکرمان بذی آدم - شریفۀ مشرفات عالم - بیکم صاحبۀ ملایک خدم - بطرف شاهجهان آباد رخصت شدند - و جناب کیوان مآب برای مشایعت چند قدم برای استحصال سعادت تشریف فرمودند - درین آوان از بسکه تابستان شدت و طغیان داشت *

درین گرمی که از حد بود طغیان * نکه خسخانه می بفتد ز مرگان در آن مقام بسبب کثرت بی آبی درین ایام کسی از سالکان بحر و بر - و رهروان خشک و نر - گامی دران سرزمین نمیکذاشت - گروهها گروه از لشکر ظفر اثر بستوه آمدند - و هلاکت دواب و هرنهی حیات - از عدم دسترس بر آب - صورت بست - و در بعضی منازل که (هلنای) رنگ روان تشنه لبان را از نهایت گرمی بخاک تیره می نشانیدند - موجب مزید عطفان می شد - و اگر براه دور دراز سواشی از چاهی می یافتند آبش مثل

چشمه آب حیوان در تاریکی پنهان میماند - و مانند ستاره خردی دیده و آن را پدیدار می‌گشت - غرضکه چون پای تلاش از میسر شدن آب در مانده شد - جذاب مالک رقاب بدرگاه مفتوح الابواب باین مفاجات دست دعا بلند ساخته بهزازان عجز و نیاز تر زبان شدند * * رباعی *

یارم سبب حیات باران بفرست * وز خوان کرم نعمت الوان بفرست
از بهر لب تشنه طفلان نبات * از دایه ابر شیر باران بفرست
از آنجا که جذاب باری سمیع الدعاء بلندگان - علی الخصوص بادشاهان که برگزیده درگاه صمدیت اند - هست - یکایک نزول رحمت الهی بموسم (۱)
برشکال از دعای فایب فبیل ایزد متعال یعنی بادشاه حمیده خصال
گودید - و تشنه کامان چه از انسان و چه حیوان سیراب شده‌ها شده -
رطب اللسان شکر (۲) الهی و دعا پرداز حضرت ظل الهی گشتند - و چون
رحمت آن رحیم و کریم وسیع است - بار دیگر از نزول بارش موزعه دل‌های
خلایق را شاداب فرمود که مردم خاص و عوام ذخیره‌ها بقدر امکان کردند -
و مواشی و کشتزارهای آن دشت بی آب و گیاه سیراب شده
به نشو و نما سر بر آوردند - و در صحرا چشمه‌سارها خوشگوار تر از آب کوثر
جوشیدند - اکنون شب‌دیز قلم را در مضمار بیان قوددات افواج دکن گوم

جوان ساخته جلوریز می‌نماید - که چون رانجو و ملهار رخت خودها را
باطراف سر هندی کشیدند - آدینه بیگخان که مرد آزموده کار و گوم و سود روزگار
را چشیده بود - میخواست که از کوه‌سار بکومک این هر دو سردار رحل
اقامت به پائین اندازد - و قبل ازین از بیم موکب شاه درانی در عقبه‌های
کوه دشوار گذار پنهان گشته آماده حرب و پیکار بود - و بکوچه‌های متواتر

Raghu and
Malhar Rao
depart for
Sarhind.
Adinsbeg
wishes to as-
sist them and
marches to
Hansi Hiar
with a view
to oppose
the Durrani
army.

در حوالی هانسی حصار مقابل افواج شاهي خود را رسانیده - نیز تدبیر

When Ahmad Shah departed for Kabul, Adinabeg reaches Doaba via Doon. Shah Durrani writes several letters requiring Adinabeg's presence but the latter declines compliance on some pretext or other. As Adinabeg was a powerful noble of that part of the country and had rendered excellent service under previous governors, Prince Timur Shah experiences considerable difficulty in settling the affairs of Doaba on account of his disagreement with Adinabeg. All the Rajas of the hilly tracts, excepting the Rajah of Jammu, together with all the Sikh Zamindars, come to meet Adinabeg.

بر نشانۀ خواهش خود مي نشانند - و در کمین بوده - کمان پر زور بقوت

بازوی خود کشیدن در خیال خود داشت - هرگاه عنان عزیمت شاه

درانی از شدت گرما بنهجیل تمام بطرف کابل تافت - خان مذکور همان

طریق پیش گرفت - و بر جمع القهقري از راه درون منزل بمنزل قریب

دوآبه رسیده استقامت در نوبه پایدهای که عبور و گذار در آن تنگها (۱) محال

و دشوار بود - استقامت ورزید - و پیش ازین شاه درانی رقمها (۲) متضمن

تاکیدات حاضر شدنش در حضور که فرستاده بودند - بلطایف الحیل

پرداخته و بمواسات و مدارات ساخته تن بمعاملات نمیداد - و موافق مدعای

حضور انگشت قبول بر دیده نمی نهاد - و از آنجا که سردار مذکور از اراکین

آن سرزمین بود - و پیشتر عقدههای محکم و استوار از ناخن تدبیرش

در وقت معین الملک بهادر ناظم حال و هم در زمان ناظمان ماضیه

می کشود - از سر تا پیش نظم و نسق امور معظمه متعلقه آنحضرت

بشاهزاده تیمور شاه حسب دلخواه صورت پذیر نمیشد - و در دوآبه باری

از عدم اتفاقش بندوبست شاهي با حسن وجوه جلوه گر نمیکشت -

شمه از حسن تدبیرش که بتشرح آن پرداختن برای اهل بصیرت

کار نامه ایست - اینست - که تمام راجه های لوهستان سوی راجه جمون

و دیگر زمینداران آن مرز و بوم درین ملاطم (۳) در خدمتش حاضر می بودند -

و قدم از جاده اطاعت و فرمان برداریش فراتر نمیکذاشتند - و نیز گروه

ضاله خدگان نشان سکهان با وصف نخالف دین و ملت سر بر خط فرمان

او مینهادند - و به پرستش او دم میزدند - سردار جهانخان با تشویب جبار

مراد خان را که از سران نامدار بود - و از یکه قازان جهان گوی سبقت

(۱) تنگنا (۲) رقمه ها (۳) ملاطم

می بود - برای کفایت مهم آدینه بیگخان بر گماشت - و مومی آید
 بصوی دریای چپچون که جای استقرار خان مسطور بود لوی عزیمت
 بر افراشت - و تزلزل در ارکان آن ناحیه انداخت - آدینه بیگخان که
 گوهر شجاعت و ثهور و لالی ابدار تدبیر و مصلحت از دریای بیکران
 فیوض الهی که در صدف سیف خود داشت - در چارسوی استقلال
 و استقامت بر آورد (۱) و صدیق بیگخان را که به نیابت سپردند مامور
 و خواجه مرزا خان بهادر را که دایر معرکه نبود و بیشک هیچجا بود -
 با فوج سنگین و لشکر گران معه راجه بهوپ سنگه که از عمده راجه های
 کوهستان است - با بیست و پنج هزار سوار نبرد آزما و پیکار جو برای مقابله
 روان ساخت - در عرض راه تلاقی طرفین روداد - و آتش قتال و جدال
 شعله افروز گشت - آخر الامر بعد زد و کشت بسیار که معرکه رزم از خون
 مقتولان لاله زار شد - و داغ شکست و هزیمت بر روی لشکر مراد خان خانه
 برباد افتاد - و دولت فتح و نصرت خدا داد بخان معزی آید دست داد -
 و اساس (۲) و حشم مراد خان نامراد بتاراج و یغما رفت - و غذایم بسیار از
 جنس قائم و سنجاب و اسپان صرصر فراد بدست کسان خان مرقوم آمد -
 چون خان مشارالیه مورد عاقبت بین بود - از عقل صواب اندیش از پای
 ثبات و پردلی آئین تازه برپا ساخت - و با سرداران دکن طرح مراسلات
 و مواسات افکنده بتجدید قوانین مودت و یکجبهتی و یکتادلی مستحکم
 نمود - و خود با فوج سنگین ازان نواحی حرکت کرد - و سپهرند را که
 صمد خان بسر کردگی آن مهال از حضور شاه درانی مقور و معین بود -
 از یازدهی طالع و تقدیر ازلی در اندک زد و خورد بتصرف آورد - و صمد خان
 را پیش از رسیدن افواج دکن اسیر و دستگیر کرد - هرگاه اتفاق ملاقات

Sardar Jahan
Khan of the
Durrani ar-
my despatch-
es Murad
Khan against
Adinabeg.

Adinabeg
despatches
against Mu-
rad Khan
25,000 cavai-
ry under the
command of
Siddiq Beg,
Khawajah
Mirza Khan
and Rajah
Bhup Singh
who defeat
Murad Khan.

Adinabeg
makes friends
with the
chiefs of
the Deccan
and captures
Samad Khan
who govern-
ed Berhind
on behalf of
Ahmad Shah
Durrani.

Raghu and Malhar Rao join Adinabeg.

سرداران دکن بخان معزى اليه افتاد - راگهو و ملهار راو رفاقت خان عظيم الشان را مفتنم انگاشته كاسه فتح و فيروزي بدست خود يافتند - و باكرام و احترام نوعى پيش آمدند - كه قايم مقام آصف جاه آن يگانه دوران را پنداشتند - و بهى صوابديد راى صابنش قدم پيشتر نيمگذاشتند - آن وحيد عصر با جرأت رستمى و بهمنى از پادارى دل و جگر لشكر بسمت شهر لاهور كشيد - و سردار جهانخان قاب مقاومت در خود ندیده از آنجا كوچیده - و معبدا پاس حفاظت شهزاده تيمور شاه كه از اهم مطالب و مآرب بود - و از رعب غضب سلطاني دغده بخاطر داشت بصحت و بامن و سلامت از چنگال دكنيان بدر رفت - و چون تير از كمان برجست از خواهش ايزدى در اندك حرکت و اصابت تدبير خان

Adinabeg reduces all the country as far as the banks of the River Atek and massacres all the Durranis who were at the time residing in the Sialkot Fort.

معزى اليه فتح كثير نمايان گرديد - و قالب دريائى انگ تسخير ملك وسيع بمعرب ظهور رسيد - بعضى وامانگان (سر) در انديان بسبب گوانبارى و سبكي طالع و از بيم هلاكت جان احمال و ائغال فراوان كه در قاعه سيالكوت مانده بودند - اسير بفتح تقدير گشتند - و از دوش خود بار سر اذناخته از خوارى و مذلت رهائي يافتند - سرداران دکن بعد وقوع اين سانحه و پاك شدن آن شهر مينوا آئين از خار وجود افانغه برگشتند -

The Deccan chiefs yield up Lahore to Adinabeg, who appoints Khwaja Mirza Khan governor of that city and settles at Dombah Bahr-i-Jalandhar. He dies at Jalalabad.

و فسحت آباد لاهور را در قبضه اقتدار خان موصوف و از طرف خود (كنوجيو كدم) رامعه ديگر (نا) سرداران خویش گذاشتند - و مختار مهم مالي و ملكى آن سردار صاحب تمكين و وقار را ساختند - خان معزى اليه خواجه مرزا خان بهادر را كه سر گروه الوس مغليه بود و در وقت نظامت نواب معين الملك مغفور و والد اين راقم سطور گوى شجاعت از اقربان خود مي ربود - بنظامت لاهور معين و مقرر ساخت - و خود در درآبه بست جالاندر اقامت ورزید - آخر الامر در جلال آباد كه قريب بست

جالدهر است بیک اجل را لبیک گفته اینجهان ناپایدار را گذاشت -
و برحمت ایزدی پیوست *

وقایع نهضت رایات عالیات بادشاهی باطراف آلکه
بیکانیر و درانیان از اغوی وزیر نادان - و رسیدن
شقه خاص حضرت عالمگیر ثانی بنام
آنحضرت برای کناره کشی - و تشریف
ارزانی فرمودن آن جناب از ان اطراف
پیش نجیب الدوله بهادر - و بعد
استقامت " چند روز افراختن
رایات ظفر نشان بطرف صوبه
آله آباد و حصول ملازمت
نواب شجاع الدوله بهادر
و محمد قلیخان
بهادر

Shah 'Alam at the suggestion of the Vizier betakes himself to Bikanir and the Durrania. He receives a letter from 'Alauddin II, warning him against such a step, whereupon the prince proceeds to Najib-ud-daulah with whom he stays for a few days, and then goes to Allahabad where he meets Shuja 'ud-daula and Muzammil Quli Khan.

بدانا آورد اقبال گر رو شود بسون و فساد آئینه او
سرو دارد بهر سوئی که او سر کلاب از شعله گیرد عطرز اخگر

نباشد صاحب دانش هراسان تواند صید عثقا کردن آسان
 فلک را سری خود مائل توان کرد بدانش کیمیا حاصل توان کرد
 بملک و مال اقبال زمانه نزد کس نقش فیکی جاودانه
 گردون درون - طرفه بازنگر و سقلمه پرور پست - که پیوسته (۱) شعبده بازی
 شعبده تازه زیر نگیں فیروز قام خود بفام آوران مطمح زمین بر روی کار
 نیارنده - و کدام کسانرا بلب جام کامرانی نرسانیده - که هلاهل ناکامی بکام
 فریخته - هوشمند کزین باید - که سر رشته فیکنامی بدست آورده بخود بینی
 و خود کامی مست باده غرور نگشته راه هشیاری پیماید - و از چنگ این
 ابله فریب رهائی بخورد دهد - مصداق این مقال احوال وزیر (خیال)
 بد کیش عاقبت فاندیش است - که از خبث باطنی که مانع نیش
 عقرب پیوسته گزیدگی در سرداشت - و بغای تازه به انهدام بنیان دولت
 خود میگذاشت - و حضرت ظل الله از صفای باطن که آئینه خاطر صافی
 پرور از زنگ کدورت پاک بود - عنان اختیار مهام مملکت که بطور آن
 زبون خصلت گذاشته بودند - ازین باعث احدیرا منحل و مانع در
 فیک و بد نمی پنداشت - و پیوسته در خرابی ارکان قصر بی بنیان جاه
 و حشمت خود قدم فراتر میگذاشت - چنانچه بعرض استادهای عرش
 اشتباه برنگارنگ آب و قاب رسانید - که توجه اعلام قصرت اعتصام بصرب
 درآنیان و بیکانیر صلاح دولت و مصلحت وقت است - بنابر معروضه اش
 نهضت الویه ظفر طراز بآن سمت گردید - و غرض ازین لشکرکشی این بود
 که شعبده بازی و فسون سازی نموده امریکه پیش نهاد خاطر خداوند
 افسر و نگیں دران سرزمین باشد بحسن انجام نکشد - و طلسمی که

The Vizier's
 perfidy
 towards Shah
 'Alam.

بر روی کار آید برهم خورد - و منشأ بداندهی او این بود که چون
 بسع او رسید - که محمد امین خان بهتی از طنطنه موبک ظفر اثر
 آئین خدمت گذاری و پرستاری پیش گرفته جبین عبودیت و انکسار
 بر آستان خورشید لمعان سود - و بهیود دوجهان ازین دولت جاودان حاصل
 نمود - و اکثر از سرداران فیروزمذ اطراف احرام کعبه مقصود بسته سعی
 باستیلام عقبه والا مقام دارند - و بعضی برهنمونی بخت بیدار بملازمت
 اشرف اعلی فایز شده کمر بندگی و اطاعت محکم بسته اند - اول
 شعبده بازی بسد راه آن هدایت پذیران و گمراه نمودن آنها از راه راست
 بندگی و عبودیت منشی باید شد - چنانچه با سرداران دکن بعد
 معاودت آنها از لاهور با طور (۱) صداقت و موافقت پیش آمده - و تازگی
 عهد و پیمان بآنها محکم بسته - و ذهن نشین (۲) بانواع مکر و فریب
 ساخته که اگر بر تقدیر اسباب حشمت و جاه گرامی گوهر محیط سلطنت
 پادشاهزاده والا تبار بوفور سپاه و اطاعت و انقیاد سرداران و سران نامدار
 این نواح مهیا و آماده گردید - برای شما هیچ نتایج نیک نخواهد گشت -
 بنابراینکه ثانی الحال وارث سرپر سلطنت و دیهیم - و مالک مملکت
 و اقلیم - هندوستان شده کوس لیس الملکی تا بام فیروزه قام سپهر برین
 خواهد نواخت - و ما و شما را که بالفعل معشوقه دنیای نا پایدار در
 آغوش و شاهد آرزو همدوش است - بانتهام جرایم گذشته آواره دشت
 ادبار خواهد ساخت - غرضکه بعنوان رنگارنگ مغلوب خوف و هراس -
 و وحشت زده دغدغه و دسواس کرده - دام تزییر گسند - و آن رهشیان
 صحرا نورد را برینمعنی آورد که ویقهل راو را از نرشتجات عذاب آمیز

Muhammad Amin Khan Bhatti is presented at the darbar of Shah 'Alam.

The Vizier puts the chiefs of the Deccan off the scent, in order to prevent their rendering Shah 'Alam any assistance.

Vithal Rao separates himself from Shah 'Alam.

و تهدیدات شدید در باب ترک رفاقت جناب مالک رقاب ترغیب باید
 نمود - و از رقاب سعادت جدا و علیحدہ باید کرد - آن ناعاقبت اندیشان
 بانسوز آن شقاوت نشان هیوانتہ سخنهای بی اصل او گردیده و پتہل راو را
 نوشتجات باین مضمون نوشتند - کہ مقتضای حسن خدمت شما آنست
 کہ ذات کرامت آیات بادشاہزادہ والا تبار را در حضور خاقان گیتی سنان
 رسانید - و خود نیز عازم آستانہ بوس شوید - هرگاه کہ نوشتجات آن
 ناسرداران (۱) نژہ و پتہل راو رسیدند (۲) - عنان اختیار از دست داد - و از
 سادہ لوحی از دولت التزام رقاب سعادت انتساب ولی نعمت مہجور و از
 انوار (۳) خدمت حضور کہ مانند مهر تابان رخشان و لمعان بود - مہتابی شب
 دیچور ناسعدتی گشت - رخصت خواست - و شرف دستوری یافتہ

از ہلال رقاب آفتاب تاب جدا شدہ رہ نور اقبال گردید - مقالہ اینحال
 شتہ خاص حضرت جہانبانی - خلیفہ وقت و ظل سبحانی - متضمن
 گزارہ کشی از ان نواحی ورود مکرمت فرمود (۴) - جناب سعادت آئین مطابق
 حکم حضور جہان مطامع عنان توسن اقبال از آنحدود معطوف فرمودند -

و در همان زمان عوایض عقیدت اشمال نجیب الدولہ بہادر در کمال بسوخ
 بندگی و اطاعت و فرمان بری بمقتضای فدویت قدیم از نظر خورشید
 ضیا گذشتند (۵) - مکنون خاطر اقدس حرکت بآنست مناسب وقت
 منصور گشت - و نہضت الوبتہ ظفر از راہ کچہورہ بصوب میوان پور کہ
 بہادر موصوف دران آوان رخت اقامت درانجا داشت بعمل آمد -
 و بعد طی منازل ساحت آن سوزمین را رشک بہشت برین فرمودند -

(۱) ناسزابان
 (۲) رسید
 (۳) نور
 (۴) ورود مکرمت فرمود *
 (۵) گذشت

Najib-ud-
 daulah
 writes to
 Shah 'Alam
 asking him
 to come to
 Miranpur.

'Alamgir II's
 letter warn-
 ing Shah
 Alam against
 going to
 Bikanir.

هنوز میران پور سه چهار فرسخ از لشکر فیروزی اثر فاصله داشت - که بهادر معزئی آید - محمد ضابطه خان پسر خود - و سلطانخان و افضاخان برادران را معه فوج بوسم استقبال و بجهت حصول سعادت ملازمت اکسیر خاصیت جناب همایون فرستاد - و بعد قدوم میمنت لزوم در میران پور خود سر قدم ساخته باستیلام اقدام سراپا مکرمت علو قدر و مرتبه بعرض برین رسانید - و نیز سادات مهراں (۱) بوساطت بهادر مذکور شرف ملازمت حاصل کرده و یازده مهر نذر گذرانیده - سعادت دوچهانی اندوختند - و سید هدایت علیخان بحصول سعادت ملازمت کثیر المکرمت سرافتخار بارچ فلک دواز رسانید - دهم ذوالحجه سنه پنجم عالمگیری که روز سعید عید الضحی (۲) بود - خداوند گیتی پناه برای ادای نماز و تقدیم رسم قربانی بعید گاه رونق افزا شده و نماز عید و قربانی مودا (۳) ساخته مراجعت بدولتخانه فرمودند - هر یک نذر عید گذرانیده به تهنیت و مبارکباد [و] آداب بجا آوردند - و هر همه بعطای خلاع مهابی و مغخر گردیدند - چنانچه نوزده رخت خلعت و سه عدد سر پیچ مرصع گران بها بتفاوت مرتبه مرحمت گشت - چهاردهم شهر صدر نجیب الدوله بهادر باستانه بوس بارگاه فلک اشتیاق حاضر شده مبلغ پنجهزار روپیه نقد و ده عدد خوان اقمشه نفیس و یک زنجیر فیل کوه پیکر و دو راس اسب معه ساز پیشکش نمود - و از حضور جهانبانی بعطای دستار بسته معه سر پیچ مرصع و قبضه شمشیر کامیاب عاطفت حضور شد - و مراسم ضیافت و مهمانی آنچه شایان بارگاه جهانبانی و در خور فدویت خود دانست بتقدیم آن پرداخت - و بزبان عجز بیان [و] انکسار فراوان معروض داشت - که کمترین غلامان

Shah 'Alam meets with a reception from Zābita Khan, the son of Najib-ud-daulah and the latter's brothers Sultan Khan and Afzal Khan.

On Wednesday, the 18th of August, 1758 (being the 10th of Zilhaj in the fifth year of 'Alamgir II's reign), Shah 'Alam goes to the Idgah to offer up the Idh-ul-azh prayers.

Four days later, Najib-ud-daulah has an interview with Shah 'Alam, pays his tributes and receives a robe of honour.

در آئین خدمت گذاری و جان نثاری از خانمان حاضر و الوس افانده هر قدر که همراه دارد جاذبهشان و چاروازی - امیدوار است که همین سرزمین را از قدوم فیض لزوم نزهت آگین فرموده عزم طرف دیگر بالفعل مکنون خاطر اقدس نکردد - و فدوی جان نثار بادامی مراسم عبودیت هیچ گاه انشاء الله

At the request of Nizam-ud-daulah Shah 'Alam halts at Miranpur.

تعالی خود را قاصر نخواهد داشت - چون الحاح درین باب بیش از اندازه پیش آورد - بنابراین - وهم [که] از قطع منازل و طی مراحل طریق پر خطر عنصر گرمی مایل استراحت و آرامش بود - و معینا مرسم برشکال نیز مانع از نوردی منصور گشته معروض او را باجابت مقرون فرمودند - و [در] مرتبه عزت بهادر معزی الیه افزودند - و بمقامات (۱) آنجا لشکریان

Riza-qui Khan Bahadur has an interview with Shah 'Alam.

نصرت نشان بازهای خود کشودند - مقارن این حال زما قلیخان بهادر که ثانی الحال بعد انقضای مدت و زمان دراز در عهد سعادت مهد مختاری امور سلطنت عظمی سرفرز خواهد گشت - بعبه بوسی جناب گیهان خدیو چین نیاز را نور آگین ساخت - و مراسم خسروانه بافرایش قدر

Marriage of Shah 'Alam with Mubarak Mahal.

و مقولتش [نواخت] - و در همین آردن میمنت اقتران ازدواج و عقد نکاح خلاصه دودمان عزت و اصطفای سلالة خاندان مجدد و اعلا - عصمت جناب - عفت احتجاب - مریم ثانی - بلقیس زمانی - سیده سعید النسبت عالی نسب با حضرت جهانبانی نواب مبارک محل از بطون بظهور پیوست - و پیروی سنت نبوی و شریعت غرامی مصطفوی رفت - بعد انقضای موسم برشکال همت والا نهمت چین اقتضا فرمود - که بصوب ملک پورب و بنگاله که شهرستان زر خیز بمضمون کویمه آن ارضی واسعة لوای فلک فرسا افراشته گردد - و تسخیر (۲) آن حدود همت گماشته شود - در همین

اٹھا عرایض محمد قلیخان بہادر صوبہ دار آلہ آباد مشتمل بر رسوخ ارادت و محکمی بقیان عقیدت از نظر کرامت اثر حضرت جہانبانی گذشتند . (۱)

این معنی را کہ همچو سردار با اقتدار کہ بکمال عجز و انکسار بتوجه رایات عالیات بذروہ عرض رسانیدہ مضمون آیت وافی ہدایت کہ ما الفصر الا من عند اللہ - یعنی نیست باری مگر از نزد خدایتعالی [است] تصور فرمودند - بقابر آن حرکت الویۃ ظفر طراز بآنصوب بخاطر کرامت مآثر تصمیم یافت - هرچند نجیب الدولہ بہادر از راہ عقیدت باطن و لوازم عبودیت کہ دلنشین او بود - بہزار سماجت و منت و بفرآوان عجز و انکسار بفسخ این عزیزمت معروض داشت - و نمیخواست کہ سایہ ہما پایہ کہ بیاروی ظالع بیدار بر اوگسترده شدہ - برگیرد - و ہمای سعادت بر سر دیگری سایہ افکند - لیکن معروض بہادر مذکور درینباب قرین اجابت نگردید - و تفضل و عنایات در حق او مبذول فرمودہ بر توسل اقبال سوار شدند - و روانہ از ان سرزمین گشتند - در عرض طی منازل بعضی از خانزادان (۲) سعادت آئین - کہ دران نواح بتعلق مهمات آن ضلع بخودہا قیام داشتند - چنانچہ فیض اللہ خان فوجدار بریلی و [از] پسر علی محمد خان و سعادت یار خان بیستم ربیع الثانی (۳) سنہ پنجم در مقام فریدون پور سعادت ملازمت حاصل کردند - و از مراسم پیشکش و نذر خزیفہ سعادت و گنجینہ دولت فراخور مرتبت و مقررات خود اندوختند - و بعطای خلام قاخرہ نازک افتخار و اعتبار بارج فلک دوار افراختند - درین منازل مدار الدولہ بہادر پسر خواجہ موسی خان - کہ از احوال خان مذکور سابق ہم رقم پذیر خامہ بیان گردیدہ - و نوبتخان و بہادر علی خان بہادر و اصالت خان سردار متوطن

Shah 'Alam receives letters from Muhammad Qali Khan, Governor of Allahabad, inviting him to come to that city.

On the 11th of December, 1758, Shah 'Alam grants an interview to Faizullah Khan, Faujdar of Bareilly, Saadat Yar Khan and others at Faridumpur. Madār-ud-daulah, son of Khwajah Mūsū Khan, becomes one of his permanent attendants.

روازی از بخت بیداری فیض یاب بحاضر باشی زکاب سعادت بوداد -

چون آیات نور آیات مانند آفتاب هر صباح مفازل طی نموده ساحت آن

مرزوبوم را از انوار خود منور میساخت - در کم ایام قطع مراحل بسیار

Shujau-d-
daulah sends
seven Arab
horses, fifty
thousand
rupees in
cash and one
tent as a pre-
sent to Shah
'Alam.

گشت - و بسرحد پورب انویه جهانکشا رونق افزا گردید - سپهدار کثیر

الاقتدار شجاع الدوله بهادر که بنظامت آن حدود نامور و سرفراز از حضور

لامع النور بود - و از مزیات و تفقدات خسروانی در عهد مبارک بوالا پایگی

وزارت رسیده - و ازین موهبت عظمی (۱) جهانپانی فخر دودمان خود گشته -

بعزایت شفه خاص معه عطای تبرک خاص بصحابت مقتدار خان

و اصالت خان سر بلند گردید - مشار الیهما هرگاه عزایت حضور بسردار

مذکور رسانیدند - مانند گل در پیرهون خود بالید - و سجدهات عبودیت

سمات در خور این عطیه کبری - سرمایه مباحات دانسته - بجا آورد -

و افزایش قدر و منزلت بحال خود دید - و این دولت عظیم المثل یعنی

قدوم میمنت لزوم خدیو گیهای را از یازوی بخت و اقبال خود دانست -

هنوز شرف ملازمت والا حاصل نکرده بود - که بصحابت خان مشار الیهما

هفتت سر اسپ عراقی نژاد مهرا از عیوب - و مرصوف بارصاف مرغوب -

معه خروانهای پوشاک از نفایس روزگار و از [سجدهات] اقمشه آند یار که نظر

فریب باربک بیغان بردند (۲) - و خوانچه جواهر بیش بها و قبضه شمشیر

عدو کش عقده کشا و دو عدد خنجر الماس گون و مبلغ پنجاه هزار روپیه

نقد بطریق نظر ارسال حضور فیض گنجور نمود - و نیز خیمه رفیع الشان که

بر روی زمین دم از همسری خود با آسمان میزد - معه سیادت و شرافت

پناه میر بهادر علی که از خانه زادن درگاه آسمانچاه و منظور نظر عاطفت

(۲) بود

(۱) عطای

جناب ظل الله پیشکش بندگان خلیفه زمین و زمان کرده سر افتخار باوج سپهر برین رسانید - و تاریخ هشتم ماه جمادی الاول (۱) خود بزمین بوس آستان سدره نشان فیض اندوز گشته سر بلندی جاردانی حاصل نمود - و یکمزل نالکی خورشید تاب زرباف مغروق که نظر نظرگینان از لمعان آن خیرگی میکرد - برای سواری خاص گذرانید - از پیشگاه حضور لامع الغور بعطای دستار بسته مع سرپیچ جواهر پوشاک خاص و دیگر لوازم آن ر خلعت گران قیمت که در خور مراتب آن سپهدار عقیدت نشان بود - عز اختصاص یافت - و نیز همان روز از راه مرحمت و عاطفت خسروانی بعزایت نالکی خاص که بالا ترین مراتب عمده های جلیل الشان است - فرق افتخار باوج فرقدان رسانیده بتقدیم آداب سعادت اندوز گشت - فی الحال بحسب اراده و عزیمت خدیو کشور ستان بصلاح و مشورت آن دولت خواجه آستان فلک نشان توجه رایات ظفر پیرا بصوب آله آباد حفظ (۲) الله تعالی عن الشرور و الفساد - مقرر گشت - چنانچه روز دوم آوازه کوس کوچ بلند گردید - و بسامه فلک و بگوش زمینان (۳) رسید - و حضرت بدولت و سعادت متوجه بسمت آله آباد شدند - بعد قطع مسافت منازل از یمن قدوم میمنت لزوم آن مرزوبوم رشک ارم گردید - معتمد قلیخان بهادر برادر بنی عم شجاع الدوله بهادر بصوبه داری صوبه مذکور قیام داشت - بصعادت بساط ارفع اعلی رسیده سرمایه مفاخرت برحسب خواهش و تمغلی خود اندوخت - و یکصد و یک مهر نذر پیش آورد - و همراهیانش بدولت مجرا باریاب گردیده فرداً فرداً بگذرانیدن نذر پیشکش کامیاب سعادت دارین شدند - چنانچه هشتاد و شش مهر بابت نذر آنها بنمعداد

On the 29th of December, 1789, Shujau-d-daulah waits on Shah 'Alam who presents him with a robe of honour and a *nalki*. Shah 'Alam in return presents Shujau-d-daulah with his own *nalki*.

Shah 'Alam starts for Allahabad.

رسید - و خان معزیه الیه چهارده تقوی پوشاک گران قیمت - و یک خوانچه
 جواهر - و دو تبضه شمشیر آبدار - و دو پیش قبض عدو گذار جوهر دار نیز
 پیشکش خدیو کامگار نمود - و از قسم دواب یک زنجیر نیل کوه تمثال
 و اسپان تازی نژاد از نظر جهان پرور گذرانیده پایه علو مرتبه بلند ساخت -
 و از راه لوازش خسروانی بمفصب مختاری مهمات دولت و کامگاری
 سرفراز بندگی گردیده محرم سراپر خاقانی گشت - و مقارن اینحال
 به نگهداشت افواج و سپاه از پیشگاه حضور مامور شد - چنانچه حسب الحکم
 در اندک ایام از سعادت طالع نیک فرجام خسرو انام جمعیت سپاه و فراهم
 شدن تفرقه جات مثل قولار و گرزداران واحدیان کلمه برسم و قاعده سلطنت
 صورت بست - و ممتاز الدوله بهادر پسر اعزاز خان و نبیره اعتقاد خان

Mumtāz-
'd-daulah
appointed
Bakshi and
commander
of the regi-
ment of the
troops of Ri-
wār.

مرحوم - که پدر بهادر مذکور بخطاب اعتقاد خان سرفراز از حضور پرنور شده
 بود - بخدمت بخشش گری سایر و رساله مردم ریواری ممتاز گردید - الحمد
 لله و البقیه که امر عظیم جمعیت سپاه کرسی نشین گشت - و اقبال عدو
 مال خاقانی طلسم تفرقه و پریشانی شکست - و کدورت خاطرها بآب سرور
 و شادمانی فرو نشست - و رنج و معذت بمسرت و فرحت مبدل گشت -
 و اقبال ابدی اتصال به تزیید رو نهاد - و افضال ایزدی در رفاه خلائق
 بر رو کشاد - خدایا چشم بدبین و گوش بدخواه ایندولت ابد فریب کور
 و کرباد - و گلشن امانی و آمال دولت خواهان از سرسبزی نخل سلطنت
 این برگزیده درگاه صمدیت شگفته و شاداب داران * * نظم *

شها کشورت سیر (۱) و معمور باد * گل صوری (۲) گلشنست سور باد
 ترا کرد یزدان چو مالک رقاب * سزاوار چنورت [زر] آفتاب

پذیرد در آفاق حکمت رواج * ستانی ز شاهان هم عهد باج
 ز حکم تو هر کس که پیچید سر * کند تیغ برگردن او گذر
 نهد بر دوت هر که سر بر زمین * شود صاحب قاج و تیع و نگین
 کند نور ذاتش. ترا رهبری * ستانی خراج از مه و مشنوی
 ز شاهان بود نور عدالت زیاد * بگیروی جهانرا به فیروی داد

القصة بعد ازینکه وفور سپاه و اسباب حشم و جاه و ملتزم بودن
 امرایان (۱) و بهادران نبرد آزما در رکاب فیض ایاب بآئین شایسته از فضل
 مسبب الاسباب بعرضه ظهور پیوست - رای بیضا غیبی جذاب خسرو زمان
 و زمین چنان اقتضا فرمود - که همت والا نهمت باکذاف عظیم آباد باید
 گماشت - و عیان عزیمت بآنحدود معطوف باید ساخت - چنانچه سفید
 فلک پیمای عزیمت در وسعت آباد آن نواح گام زن گردید - و از شعشعه
 آریه خورشید طلیعه ساحت آنحدود تابان و روشن گشت - شانزدهم
 جمادی الاول (۲) سنه پنجم عالمگیری منمقام مصطفی آباد برای زیارت مزار
 بزرگوار قدوة السالکین - زیادة الواصلین - پیر اشرف متوجه شده مراسم زیارت
 بجای آوردند - و استمداد بانصرام امور پیش نهاد خاطر کرامت مآثر
 از ارواح طیبه ایشان استدعا فرمودند - و مساکین و فقرا سکنه آن بقعه را
 از خبوات و بذل بسیار تر زبان بدعاهای مقرون الاجابت نمودند - و برادر (۳)
 پیر عطا را که سجاده نشین درگاه مذکور بود - نوزده مهر عطا کردند -
 هفدهم (۴) ماه مذکور مقام [مابکور] از لوی ظفر پیرا منور و پرنور گردید -
 و هفتاد و سنگه برادر راجه پرتیپ سنگه بسجده بارگاه جاه و جلال ناصیه اقبال
 افروخته غبار راه را صندل وار تشقه جبین ساخت - و مرزا حسین خان

Shah 'Alam
marches to
Fatah.

On the 10th
of January,
1759, he
starts from
Mustafabad
to visit the
tomb of
Pir Asraf
and presents
a nazar of 19
gold mohurs
to Pir 'Atā
the brother
of the buried
saint.

On the follow
ing day Shah
'Alam reach
es Mānik-
pūr.

(۲) جمادی الاولی

(۱) امرای

(۴) هفدهم

(۳) برادرش

و غلام رضا و راجه رتن سنگه بواسطه مدار الدوله بهادر بملازمت والا هر یک

On the 22nd of January, 1759, Shah 'Alam meets Yahya Khān.

عز و شرف یافت - بیست (۱) و دویم ماه صدر میر پیحلی خان پسر زکریا خان

بهادر دلیر جنگ - که پدرش در عهد پیشین صوبه دار لاهور بود - و برادرش

عبد الباقی خان - به عتبه بوس کامیاب گشته مشمول مرحمت خسروانه

و عواطف شاهانه شدند - و بعنايت خلعت بقم پارچه و نیمه آستین

ملبوس خاص عز اختصاص آن هر دو یافتند - و دران مقام سیر دریا مرغوب

طبع همایون گشت - و بر نواره سواری فرموده دورگ قلعه آله آباده را از

طرف دریا بملاحظه در آوردند - مرزا حسین و مرزا جعفر مراسم ضیافت

و مهمانداری بمقتضای عقیدت شعاری بقدر مرتبه خویش بجا آورده سر

On the 24th of January, 1759, on reaching Jhansi, Shah 'Alam visits the tomb of Shah Taqi.

افتخار بارچ فلک دراز رسانیدند - بیست و چهارم موضع جهونسی از فر

نزل اشرف خورمی و نصارت پذیرفت - و ازینجا بروضه متبرکه أسوة

الکاملین و الامغیا قدوة العرفا - حضرت شاه محمد تقی طاب ثراه متوجه

شده آداب زیارت بفاتحه و استدعای اعانت و امداد ازان مزار فایض الانوار

On the 31st of January, 1759, Salāhuddin Khān and Bairam Khān come to pay their respects to Shah 'Alam. Fazlu'llah Khān, grandson of the famous 'Itiq'ud Khān of Farrukhsiyar's reign, is appointed Na'ib of the troops of Prince Jahāshkht.

فرمودند - غرة جمادی الثاني (۲) صلاح الدین خان و بیرم خان و آقا ربیع

بوسیله جمیله محمد قلیخان بهادر بزمن بوس آستانه فلک نشانه پیشانی

ارادت نورانی نمودند - و چهارده اشرفی و یک صد تسبیح دانه های

موجان که بهتر از عمل بدخشان بود - پیشکش آوردند - و نضل الله خان

نبیره اعتقاد خان مرحوم فرخ شاهي - که به خدمت بخشیکری از حضور

لامع الفور نامزد شده بود - چنانچه سابق مذکور گردیده - درینوقت از خدمت

مذکور به نیابت رساله غره ناصیه درات - نور حدیقه ملک و ملت - بهین

شجره ریاض خلافت و سلطنت - بادشاهزاده مرزا جوان بهجت - که در دنف

عاطفت جد امجد حضرت جهانبانی - سلطان الاعظم چراغ دودمان صاحب
 قرالے - عالمگیر ثانی - کہ در دار الخلافہ شاہجہان آباد پرورش می یافتند -
 سرفراز گشت - و بخطاب ممتاز الدولہ نامور گردید - بذاریخ پنجم ماہ
 مذکور شکار کلنگ نشاط افزای طبع آسمان پیوند گشت - ششم ماہ مذکور
 کاشانہ محمد قلیخان بہادر از فر قدوم میمنت لزوم رشک طارم اعلیٰ
 گشت - خان معزوی الیہ تسمیکہ می بایست مراسم خدمت گذاری درخوز
 این موہبت و سرفرازی بجا آورد - و مشمول مکرمت ہی اندازہ گشت -
 روز سیزدہم مقام چگندیس پور از رایات ظفر اعنصام فیض اندوز گشت -
 و درین روز زندہ خوانین عالیشان - قدوہ امرای بلند مکان - گوہر بعر شجاعت -
 اختر درج شہامت - رستم نوران - مرزا نجف خان - کہ بعد مرور ایام -
 در عہد سعادت فرجام - بوالا پایہ امیر الامرائی و میر بخشی گوی سرفراز -
 و بخطاب ذوالفقار الدولہ غالب جنگ بہادر ممتاز گشتہ بقدم ہوس والا
 کامیاب شد - ہستم (۱۱) ماہ صدر مرزاپور از فیض قدوم میمنت لزوم رونق
 پذیر گشت - بیست و دویم فرمان قضا جریان محمد قلیخان بہادر شرف
 نغان یافت - کہ پنجاہ منزل کشتی بوی عبور لشکر منصور مہیا و آمادہ
 سازند - ثورہ رجب المرجب از موضع مرزاپور پرچم ظفر توام بسرای مغل
 قریب بلدہ بنارس - کہ شہریست خوش سواد - و معبد شہود سمت بنہان
 است - سایہ گستر گردید - وکیل راجہ بلوند سگہ گونہاری لعل نام معہ
 عرض داشت راجہ مذکور و یکصد و یک مہر طلا بطور پیشکش آورد -
 و بذریعہ محمد قلیخان بہادر باستانہ ہوس والا شرف اندوز گشت -
 از انجا کہ در بلدہ مذکور اجناس خوش قماش از نغایس روزگار از قسم

On him is also conferred the title of *Muzdaw-d-daulah*.

On the 15th of February, 1759, Shah 'Alam visits the house of Muhammad Quli Khan.

On the 12th of February, 1759, Shah 'Alam reaches Jagadipur where he meets Mirza Najaf Khan.

On the 19th of February, 1759, Shah 'Alam reaches Mirzapore, and two days later he gives order to Muhammad Quli Khan to keep fifty boats ready for crossing the river. On the 1st of March, Shah 'Alam reaches Mogulserai (near Benares). Gir-dhārī Lal, agent of Raja Balwant Singh of Benares, presents a petition and a nazar to the Emperor.

On the 2nd of March, Shāh 'Ālam reaches Sai-yadrāji.

گلبدن و انواع پارچه زرباف و کمخاب و غیره پیدا میشود - معرفت راجه رام ناتھ از ان اجفاس نفیس ابتیاع بندگان حضور گردید - دویم ماه صدر مقام سید راجی از لوامی ظفر پیرا رشک افزای مهر و ماه گشت - پنجم حسب العرض محمد قلیخان بهادر راجه پهلوانسنگه و سیتل سنگه جبهه سای درگاه آسمانجاء گشته - یکصد و سی و هفت مهر بطریق نذر گذرانیدند - و بخلعت های چهار پارچه و سه پارچه موافق مرتبه پیرایه امتیاز یافتند - و شیخ رحمت اللہ و شیخ عطاء الدین و نور الدین خان و تهور خان

On the 7th of March he crosses the Karamnāsā and reaches Jahānābad.

بعطای خلعت سه پارچه و سرپیچ مربع معزز شدند - هفتم از دریای کرم ناسا عبور لشکر منصور شده توجه رایات عالیات بجهان آباد گردید - با اکثر درویشان اتفاق ملاقات افتاد - و استعانت دعای خیر درخواست رفت -

On the 12th of March, 1759, he reaches Dēd-nagar.

دهم از دریای سوهن عبور فرموده - دوازدهم مقام داؤد نگر بهار افروز گردید - نقی علیخان پسر هدایت علیخان و اسد علیخان چهارده مهر از نظر انور

Sahar Khan is appointed Diwān of Prince Jawānbakht and receives a khilat of five pieces.

گذرانیدند - و مخلص خان برادر منیر الدوله بهادر باستیلام سده سنیه عز و احترام یافته بعطای نیمه آستین ملبوس ممتاز شد - سحر خان بخدمت دیوانی گل گلشن مملکت و اجلال - نوحه دین و دولت و اقبال - شاهزاده جوان بخت کامرانی درجهائی یافت - و بخلعت پنج پارچه مبلای گردید - محمد شاکر پکصرا یکصد و یک مهر معد عرضداشت راجه رام نراین صوبه دار عظیم آباد و واجب العرضش بذریعه محمد قلیخان بهادر از نظر کرامت مظهر گذرانیده سرمایه سعادت از عفایت تبرک اندوخت - چهاردهم ماه مذکور واجب العرض راجه مذکور بر وفق معروضاتش - میر اسحق بدستخط خاص مزین کنانیده حواله محمد شاکر مذکور نمود - شانزدهم بموجب عرض بهادر علیخان میر سامان گویند یافتند -

و هژدهم (۱) بذریعه مدار الدوله بهادر سر بلند خان و بعرض رضا قلیخان
 بهادر راجه شتابرای دو حلقه کمان و چند مهر گذرانیدند - و هر یک
 بعطای خلعت ممتاز گردید - نوزدهم مقام پهلواری از خیم ظفر اعتصام
 همسر گردون برفعت و احتشام گشت - بادشاه قلی بخدمت داروغگی
 دار الضرب لشکر فوق اعتبار و عزت بلند ساخت - درین منزل شکار فراوان
 از غزال و طاوس مرصع بال و سبزه زار همیشه بهار بیشمار بود - خاطر اقدس
 بمقامات چند دران سرزمین نزهت آگین میل فرمود - و نیز بندوبست
 عظیم آباد که از امور معظمه بود - پیش نهاد رای اصابت پیرا گشت -
 و اکثر بصید افگنی چرند و پرند مانند آهو و مرغابی و سرخاب به تفریح
 و نشاط طبع همایون می پرداختند - راجه رام نراین بعد استعکام عهد
 و موافق بذریعه محمد قلیخان بهادر که الحال بخطاب اعتماد الدوله بهادر
 نامور شده بطواف کعبه ملایک مطاف احرام عقیدت بست - و یکمزار
 و یک مهر و صد خوان اقمشه از سقرات سلطانی و مخمل کاشانی و غیره
 سفیدینه نفیسه و دوزنجیر فیل کوه توان و چهار راس اسب عراقی نژاد
 برق جولان بر سبیل ارمغان پیشکش باریافتگان درگاه دارا دربان آورد - و از
 عطاکده جهانیان فریدون فر بعطای خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصع
 و جینه مکمل نازک افتخار بگردون عظمت و وقار بلند ساخت - و منظور
 انظار مرحمت که از حومه اش بالاتر بود گشت - و راجه رام ناتھ که
 در شکار افگنی حاضر باش و از مهدا بندوق برداری خاصه در رکاب خورشید
 انتساب می بود - بخطاب مرزا راجه معزز و مکرم گردید - بست و یکم (۲)
 که تحویل آفتاب عالمتاب در برج حمل شد - و روز نوزدهم بر جهان و جهانیان

On the 10th
of March he
reaches Phul-
wari.

Rājā Rām-
nārāyan
comes to
meet him,
gives him a
nazar and
receives a
khilat of six
pieces

Rājā Rām-
nāth receives
the title of
Mirzārājā.

نور افروز گردید - از بخشش وجود خسرو دریا دل صلی عام بالنعام بر خاص
 و عام زندند - و از اکسیرِ جود و همت بادشاه گردون مقام مس امید
 هر یک طلای احمر شد - موافق مراتب بخلعت و جواهر امرایان^(۱)
 دولت و نوئیگان خلافت کامیاب و سرفراز گشتند *

Battle between Rājā Rāmkrāyān and Shah 'Ālam and seige of Patna by the latter. Muhammad Quli Khan, on learning from his deputy Najaf Khan of the seige of the Fort of Allahabad by Shujāu-d-daulah, starts from Patna for Allahabad.

داستان مصاف راجه رام نراین و شهر بند شدن او

از ضرب دست بهادران لشکر شکن - و برگشتن

محمد قلیخان بهادر در عین یورش

بسبب رسیدن نواب شجاع الدوله

بهادر - و گرفتن قلعه آله آباد از دست

تصوف مرزا نجف خان بهادر -

که نایب محمد قلیخان بود

چون سابقه تائیدات ایرن متعال شامل حال عظمت و اجلال بادشاه
 برگزیده حمیده خصال به تزیید اقبال عدو مال بود - هرچه رای بد سگال
 که راه خلاف پیماید - عاقبت پامال مذلت و ناکامی آنچه آنچنان گردد - که
 بجای خاک تیره از بخت بد خود نشیند - و آثار ادبار سرمایه نکال او
 شده از بیم و بنفش روزگار براندازد - چنانچه وقایع صورت احوالش
 روشندانرا که آئینه دار معنی اند - یادگار عبرت افزای اولی الابصار
 میگرداند - تبیین این شگرف مقال و تفصیل این اجمل آنکه - راجه

رام نراین چون از هرزه دوی بادیه نواست و بعی بر آمده بطریق تویم
 بندگی و جاده مستقیم عبودیت گرائیده بود - و این کار سنگ دست
 بسته از حسن بندگی و دولت خواهی عمده نوئیدان اخلاص کیش - وزنده
 فدویان عقیدت اندیش - فدوی بی ریب و رنگ - اعتماد الدوله بهادر صفدرجنگ -
 با حسن وجوه صورت بست - بعضی از حاسدان فائول بین و کوبه اندیشان
 باطل گزین را وقوع اینمعنی ناگوار بر طبع خباثت فطرت [آنها] گشت -
 و از خام طمعی اغرای و اضلال او را افزایش پیش آمد خود - که هر آئینه
 مقدمه ادبار آنها بود - اندیشیده - راجه مسطور را بانواع خوشامد و رغلا فیده
 دریچه خذلان و غرغه حرمان بروی ^(۱) احوال آن نکره فیده مآل کشودند -
 و به شجاع الدوله بهادر نوشنجات متضمن پیش آمد آن فدویت نهاد
 در حضور و منظور شدن بانظار عاطفت جهانبانی و تزیید مراتب تقرب
 و کامرانی واسم الاعتقاد مذکور نوشتند - و در حقیقت ترغیب قتل نموده
 تمهید خون ناحق او بستند - علی الخصوص خطاب اعتماد الدوله که
 خاصه بوزرا است - شاهد اقوال باطله خود و نموده تخم کین در دل او
 کاشتند - و رسیده فتنه انگیزی و واسطه شروریزی آتش حسد در کانون
 باطش گشتند - از آنجا که شجاع الدوله بهادر را تمنای این منصب والا
 و آرزوی این مرتبه علیا زیاده از حد بود - و بودن شخصی را که بجبلت
 شجاعت و فتوت و بجهود ذاتی ازادت و فدویت بادای حق نمک
 و خانه زادی بوده در حضور مصدر خدمات پسندیده و مورد عنایات گزیده
 شود - برداش میوزن - بفاه علیه کمر عداوت بانهدام بنیان آن بیگناه
 عبودیت نشان بست - شرح این وقایع جگر سوز خامه حقایق نگار بعد

تعمیر و ماجرای قلعه عظیم آباد در معرض اظهار خواهد آورد - آذون کمیت
 خامه را از احوال راجه مغرور از دانش دور در میدان ارقام گوم عقان میسازد -
 هرگاه مومی الیه بسعدت ملازمت فایز گشت - و بعد حصول این دولت
 کبری فارغ البال شد - کارپندان مهمات سلطنت علیا و متصدیان خالصه
 شریفه برای انفصال معامله طلب کاغذ نمودند - و بعد ملاحظه آن دبیران
 عطار مدنی ز واجب الادا مبلغ کروز روپیه و چند لک بران افزوده بر
 ذمه اش برآوردند - واقعه طلبان کوزه اندیش حق ولی نعمت خویش برطاق
 بالا گذاشته از حیل و فسون راجه مذکور را از حضور پرنور رخصت دهانیده
 آماده جفگ در آن قلعه ساخته - عرصه روزگار بر روی (۱) احوال بد مآل او
 تنگ نمودند - آن تیره رای شقاوت انجام بخیالات خام و اندیشه های
 نا تمام گام زدن در وادی ناکامی آغاز نهاد - و بقاعه بحسن متین برده سرشار
 باد نضوت و غرور گشته - جبین نور آگین سجدهات عبودیت و انکسار را
 بخاک مذلت و ادبار غبار آلود ساخت - و راه عصیان و نافرمانی
 و جاده بغی و طغیان پیمودن گرفت - ازین معنی آن رانده درگاه الهی
 بعذاب بادشاهی معاتب شده در پاداش این عمل نکوهیده خود در غضب
 سلطانی و قهر قهرمانی گرفتار گردید - و از پیشگاه خلافت و جهانجانی
 حکم محکم قضا شیم شرف نفاذ یافت - که مجاهدان و دلیران خون
 آشام مصاص انتقام از نیام بر آورده بمیدان دلیری و دلایری پای ثبات
 محکم گذارند - و دست جوانمردی و حرأت بر کشوده رخس شهنامت
 را بعرضه نبرد و پیکار جولان دهند - بهادران اسلام موافق حکم جهان مطاع
 در رزمگاه برای قتال و جدال آماده و مستعد شده داد شجاعت میدادند *

* نظم *

زجا آئینه پیکان خوفناکوار * عیان شد چار موج بهرزخار
 زره پوشان همه دریا تلام (۱) * زدهشت فتنه کرده دست و پا گم
 بلا چون در کمانخانه در آمد * چو مرغ جان خدنگ از جا برآمد
 به بهر خون ز ضرب گرز گردان * کشف سان در شکم سر کرده پنهان
 برون تیغ از نیام آمد بجلدی * تو گوئی پوست را افکنده افعی
 تن آنکس که مجروح سنان بود * سر انگشت نأسف در دهان بود
 ز بس در جوش آمد جزو ناری * زره شد آبشار و گشت جاری
 فروغ تیغ اندر زخم منکر * مه نبود در برج دو پیکر
 توپخانه برق نشانه سرگرم آتش افروزی و عدو سوزی گشت - و تیر خارا
 شگاف صاف تا سرفار از حلقه زره و جوشن در گذشت - نهنگ تفنگ
 در دریای جنگ تلام جوش و خروش آنچنان انداخت - که لنگر هوش
 و حواس کشتی مخالف شکسته بگرداب عدم و ادبار فرو رفته حباب وار
 سر بجیب فنا می نهاد - و تگرگ بار گوله بزدیق عدو شکار بفرق دشمنان
 نابکار آتش بار گشته خار وجود ناهنجاران را در نار جهنم میفرستاد -
 علی الدوام از نیروی بازمی مبارزان اسلام آنگروه خندان پزوه رو بانهرام
 نهاده جنگ بهعصار عظیم آباد - که قلعه ایست (۲) ذات البروج و عروج
 و خروج بر برج باره اش دشوار است - زده بمقاومت دلیران عرصه نبرد
 می پرداختند - و توپ و تفنگ و سایر آلات حرب بدیوار و بروج قلعه
 چیده مقابل لشکر ظفر پیکر آنچنان سر میدادند - که دست استیلا
 دلاوران ستم نهاد کوتاه شد - و پای سعی و تلاش جنگجویان از کار ماند -

هرچند آنقوم غدار تاب حمله پلنگان کوهسار شجاعت در صف آرایی نداشتند - و افتان و خیزان روپناه وار بطرف سوراخهای اماکن خودها می شتافتند - لیکن تسخیر آن شهر دلبذیر و قلعه همسر چرخ پیر در معرض تعویق می افتاد - و ناخن تلاشهای مردانه عقده از کار نمی کشاد - سپه سالار سراپا تمکین و وقار اعتماد الدوله بهادر که [۵] تدبیر بی نظیرش عقده کشای مالا یفعل و شمشیر بران عدو گیرش حلال مشکل بود - حاضر و غایب در جانفشانی نگار می نمود - بعضی از کوته اندیشان ناتوان بین از راه حسد ز کین به برهمزنی امور خان عقیدت نشان میکوشیدند - و بظاهر از راه سالوسی بخون گرمی و چاپلوسی می جوشیدند - آن صاف طینت از خصالت این قوم که مانند آب زیر گاه اند آگه نبود - به بدنهادی این جو فروشان گندم نما اعتنا نمی نمود - چنانچه در عین یورش که مورچال نصرت اشتمال قریب قلعه کوه تمثال رسید - و قریب بود که باد فتم و فیروزی وزد - کوته اندیشان به نیرونگ سازی پرداخته هر توپ و تفنگ که از مورچهای خود آنطرف سر میدادند - گولی خالی آواز از توپ ها میکردند - و بمدارا از راه شقاوت منتهی بطرف ثانی میساختند - حتی که بمقتضای شور بختی حق نمک ولی نعمت یکقلم فراموش کرده خام ظمعان در فکر شکستن نمکدان افتادند - و قنم بد سرشتی در مزرع دل کشته قدم جرات علائیه در طریق مخالفت نهادند - هرچند خان عالیشان یعنی معصود قلیخان بهادر سپاه نصرت پناه را شبها از کمال حزم و احتیاط بر مورچها برای خبرداری و هشیاری تاکید شدید و قدغن مزید بعمل می آورد - و بهادران جنود نصرت آمدن را دلدهی و دلاسا داده به تفنیش احوال هر واحد و مقتضای برعایت و پرداخت همت میگماشت - و از کار آگهی و هشیاری دقیق فرور نمی گذاشت - تا هم در بعضی شبها ضلالت کیشان

طرف ثاني فرصت یافته بعزم دست اندازي جانبازي نموده حمله آور
 ميشدند - و از ضرب تیغ بيدريغ بهادران پیل تن و جوانان شیر افگي جماعه
 ازان ضلالت منشان بی باک بخاک هلاک مي افتادند - و بقية السيف
 بحال پويشان افغان و خيزان پناه بحصار مي بردند - و از مساهله بعضی
 خيانت پيشگان که حق ولي نعمت خویش بر باد داده آواره دشت
 گمراهي بودند - جان سلامت برده بار ديگر شورش افزای و هنگامه آرای
 قتال مي گشتند - ازانجا که محاصره آنحصار سپهر آثار و قلعه کوه کردار
 دشوار تر بود - و باساني رو نمي نمود - و ضرب توپی که بر برج و باره آن
 حصن حصين و قلعه منين ميرسيد - از کمال محکمي واستواري که آهنين
 توان گفت کار نمیکرد - بذابر ان کار محاصره بامتداد کشيد - روزی غازیان
 فيروزمزد - و هزاران اخلاص پیوند - دست جلالت از آستين کين بر آورده
 همهها يورش و حمله آوردند - و سلک جمعيت اعدای شوم که هجوم
 مي آوردند - از هم گسيختند - و پُر دلان بهرام صولت و مجاهدان رکاب دولت
 تیغ خون آشام از زيام کشيده با آن تيره بخقان آنچنان آويختند - که محذولان
 بد نهاد رو بهزيست نهادند - و مورچه های بهادران نبرد آزما قریب قلعه
 فلک سا رسیده - قریب بود - که همای فتح و نصرت بدام آید - تا اینکه کار
 بر آنها تنگ شد - و نورالدين خان و اکثري از نا سرداران آنطرف زنهار
 و امن خواستند - و درين گرمي هنگامه از قاپدگان راجه بهواني سزگه مصدر
 کوششهای مردانه شده نثار جان نمودند - و جمعيت بيگ قوم مغل ملازم
 رساله حیات عليخان رخس جلالت تاخته نشان آن نگونساران را از دیوار
 قلعه برداشته سرتگون ساخت - و بانظار عاطفت شاهانه منظور گشت -
 و مير يعقبي خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان برادر خان مشرالیه
 مصدر تودعات نمایان گشته گل قدریت از شاخسار عقیدت نهادي چید -

و پیش قدمی نموده مورچه را پائین برج قلعه مستحکم ساخت - از تقدیم چنین خدمت مورد الطاف و اعطاف خاقانی گردیدند - بهادر علیخان بهادر جوهر جلالت و شجاعت بروی کار آورده تلاشهای مردانه نموده نزدیک دیوار قلعه آنچنان رسید - که کار به دست رگریبان کشید - و تزلزل درازگان ثبات و قرار مخالفان افتاد - همراهیان خان سپه سالار معتمد قلیخان بهادر تا بخندق بکومک بهادر علیخان بهادر پرداختند - و تفرقه عظیم در دل‌های مردم آن سرکش لئیم انداختند - از تأییدات ایزدی از صدمه صلابت لشکر ظفر پیکر و از هراس مهابت شهنشاه فلک فرواجه رام نوایی آنقدر مغلوب انتظار گشت - که عرضی خود مشتملبر عجز و انکسار و پشیمانی و ندامت ازین حرکت که مآل آن بادبار بود - ارسال داشت - و عفو جرایم و تقصیرات از بارگاه جهانبانی درخواست کرد - و به تزییر میخواست که دفع الوقت نماید - چون ضمیر آئینه تزییر جهان داور جهانگیر انعکاس پذیر صور غیبی - و نقوش الهامت لاریبی است - برکوز خاطر آن کافر نعمت ملهم گشته بزبان قدسی ترجمان بمیر شرف الدین خان که از طرفش معه عرضی باستیلام عتبه خلافت مشرف شده بود - ارشاد گشت - که اگر معروض آن تیره روزگار فروغ راستی دارد - و مقرون بدروغ و مکر و تزییر نیست - همین زمان بر درگاه آسمان جاه دست بسنه حاضر شود که عفو جرایم او فرموده خواهد شد * * شهر *

این درگاه ما درگاه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی باز آ
و الا از دست برد بهادران لشکر گیتی ستان آنچنان خواهد شد - که نام
و نشان خود را نخواهد یافت - بالجمله از خوف و هراس بوش تیغ
رستم دلان رزم آزما آن گروه ضلالت پزوه آنقدر بستوه آمده بودند - که در
دریای ناپیدا کنار حیرت مستغرق گشته چنگل تدبیر بدامن نکرهای باطل

خود میزدند - و امریکه باعث صلاح و رفاه و برآمد کار توان کرد - دست
 نمیداد - قریب بود که آن باطل ستیزان گم کرده رای گریزان شده و هزیمت
 را غنیمت شمرده بی مذمت کوشش قلعه را بقصر اولیای دولت
 گذارند - لکن از کجیازی فلک ناساز چه رقم سازد - که طرفه شعبده بازی
 نموده و بوالعجب نیرنگسازی بکار برده که حیرت افزای دیده‌وران عبرت
 گزین است - شرح این مقال و تفصیل این اجمال برین نمط است -
 که چون عمده اراکین دولت شجاع الدرّه ابو المنصور خان بهادر بسبب
 اغوای بعضی کوفه اندیشان که خاطر نشان ساختند بودند - به یقین بخاطر
 آورد - که خان سپه سالار در اندک روزگار بنابر این که کمر فدویت و عقیدت
 شعاری بر جان سپاری به تمشیت امور خداوند نعمت محکم بسته - و این
 معنی موجب بلند پایگی و عروج جاه و حشمت او تواند بود -
 و آویزشهای مردانه و داروگیر رستمانه که درینقولا باعدای دولت قاهره نموده
 و میفکابد - و ازین دولت خواهی و نیکو بندگان مورد الطاف بیکران
 و مشمول اصطفای بی پایان خسر جهان گشته نفوق از همگنان خواهد برد -
 و کوس فرور مکنت و مزید قرب ولی نعمت درین اطراف خواهد زد -
 و اینمعنی را موجب اختلال ملک بل زوال دولت خود اندیشیده رگ
 نفسانیت و همچشمی که داشت بصحرکت آمد - و قدم جرأت به پرخاش
 جوئی بملاحظه نافرمانی خداوند نعمت پیش نهاد - و از منزل و مارای
 خود کوچیده بسرعت تمامتر در بلده آله آباد که جای استقامت و مسکن
 ناموس خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر بود - یکایک و ناگهان داخل
 گشت - چون قلعه بلده مذکور از قلاع حصینه این ممالک وسیعه هندوستان
 است - و مرزا نجف خان بهادر در آنوقت از جانب آن گوهر محیط
 شجاعت و شهامت به نگاهیانی و حراست قلعه مذکور مامور بود - و نیز

بخان سپه سالار قرابست قریبه هم داشت - بنابر پاس ناموس و نام و ننگ
 الوس باوجود عدم اسباب آلات حرب و پیکار و قلت سپاه و کثرت اعد
 همت بمقاومت طرف ثانی برگماشت - و کمر کارزار بر میان از دل
 و جان چست بست - و مانند شیو ژریان و پیل دمان از وفور موران
 نازدیشیده و کثرت اهل طغیان فترسیده از آلات حرب مانند توپ و تفنگ
 هر قدر و هر چه موجود داشت بر بروج قلعه چید - و مستعد کارزار گردید -
 شجاع لدوله بهادر چون دید - و بمیزان عقل سنجید - که از آتش افروزی یعنی
 هنگامه آرائی بتوپ و تفنگ اندازی بر قاعه عالمی نه و بالا خواهد شد -
 و فتنه عظیمی در شهر و بحال سکنه آن بلده برپا و قاراج و غارت
 عاید آنها خواهد گشت - ازین اراده نصاب خود را باز داشت - و لابد
 و چالرسی و صام و مدارا اصلاح احوال پنداشت - و بهرین نجف خان
 بهادر بکمال تفقد و مهربانی ظاهر ساخت - که این فیاضمند درگاه خلیف
 پناه احرام کعبه متصور و اراده استانه بوس حضور ساطع النور دارد -
 و میخواهد که بعد حصول این سعادت درین بیورش با برادر عزیز از جان
 خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر شاملی شده رفیق و یکدل باشم - و بموافقت
 یکدیگر خدمت خداوند نعمت بجا آورده امرینه بالفعل در بکار است
 کرسی نشین سازم - و از سکه حاسدان در کمین و دشمنان از یسار و این
 مقتدر قابوی خود اند - عالی الخصوص وزیر برگشته روزگار که از خاندان ما
 عداوت قلبی دارد - و تخم بد سرشتی در زمین شوره زار دشمنی میکند -
 مبادا سر شورش بردارد - و دست تطاول دراز گرداند - و ازین خلل که
 بد لها افتد - در عین کشش و کوشش پای ثبات و قرار یلمزد - بنابر آن عقل
 درز بین چنین تجویز می نماید - که قیایل و ناموس را در دامن امن این
 حصن حصین بگذارم - و خود فارغ البال در حضور باشندغالی مهمات خداوند

دنیای و دین پردازیم - و نقد فدویست بمسک امتحان زخم - یا سر خود را درین
 مهم زیر اقدام حضرت جهانجانی در بازم - و یا همای فتح و ظفر را بدام اقبال
 خداوند گردون احتشام آورده مانند نگین نامی زبر این گنجد زمرد فام
 بر آرم - بالجملة باقسام تزویر و فسون دل نشین مرزا نجف خان بهادر
 قسمی ساخت - که آن صاف طیفست از مقالات دولتخواهی حضور و اظهار
 عجز و انکسار که مهمان عزیزام و پاس خاطر میوزبانان لازم و رسم و آئین
 اسلاف اهل دین است - و دغدغه و وسوسه را راه بخاطر ندهند - ظاهرا
 با باطن او متفق تصور نموده عزم حرب موقوف ساخت - تا اینکه روزی
 به بهانه سیر و تماشا آن سردار کثیر الاقدار دران قلعه دلکشا داخل شده
 نعل و زبون زده دست استیلا بمال و احوال و ائصال انداخت - و مرزا
 نجف خان بهادر را اسیر پنجه تزویر بلطایف الحیل گردانیده آدم آسا
 ازان جذت الماوا بیرون ساخت - و از عدم مرود مردم حرم سرای خان
 سپه سالار را با آنکه نسبت قرابت بنی عم و آبروی ناموس همدیگر واحد
 بود - نظر بند کرده دوست را از دشمن نشناخت * * * نظم *

فلک در پرده لعبت باز باشد * شب و روزش نظر در کار باشد
 نظر از ثابت و سیار بردار * بیگ مزگان زدن برهم زند کار
 کشد گرزنج عمری کس بی گنج * بدست غیسر آید گنج بی رفج
 بمحضت بگذرد عمر گرامی * برد راحت دگر این تلخ کامی
 مشو غافل که این نواد دیوبین * زند نقش دو شش بر تخته چندی
 نبرد از لعبتش کار کسی پیش * حساب عاقبت نگرفت از خویش
 ندارد غیر ازین انلاک کاری * که بر خاطر نهد اندیشه باری
 اگر کس شاد و گور غمناک باشد * چو نرگس سر بزیر خاک باشد
 بعد از کتاب این کار دراز ادب از راه پیش بینی عرضی خرد بصحابت

میر بهادر علی در حضور ساطع‌النور ارسال داشته استعفا می‌جرایم در خواست -
 هرگاه میر بهادر علی به بساط بوس مقدس فایز گشت - و این سانحه
 بمساجع قدس مجامع رسید - میر مذکور را همراهِ خواص حضور نزد خان
 سپه سالار ارسال فرمودند - خان مذکور از مطالعه‌اش (۱) دست و پا گم کرد -
 و جان را از قالب باخت - چنانچه بست و دویم (۲) ماه شعبان میر یحیی
 خان بهادر و خواجه عبد الباقی خان احوال کثیر الاختلال خان سپه سردار
 را بموقف عرض حضور فیض گنجور رسانیدند - که باستماع این سانحه
 حالتی بهم رسیده که قالب را از جان تهی ساخته و تزلزل در قوای
 جسمانی بعدی راه یافته - قریب است که شمع حیات افسرده گردد -
 شهنشاه دین پناه باستماع این حالت بمقتضای عاطفت خسروانه در حضور
 طلب فرمودند - و از راه نوازش و مراحم گستری در آغوش عاطفت
 کشیده - بدلاسانی که مافوق از حد شرح و بیان است نواختند -
 و بعواطف بی پایان غم زدا و تسلی بخش گودیده سر نیاز سردار مذکور را
 بر اوج فلک برافراختند - با این همه تفقدات خاقانی از حمیت و غیرت
 خود بی تاب و بیقرار بود - و املا دل غم آلود او می‌ماند بسمل
 نمی‌آسود - و جذاب قدسی آب که هر لحظه بمواظظ دل پسند
 می‌افزودند از اضطراب پاس ناموس همه نقش بر آب دانسته زیاده تر بیقرار
 می‌گردید - چون از حضور مرخص شده بخانه خود رفت بصلاح عقل
 خویش تجویز نمود - که رفتن خود پیش شجاع‌الدوله بهادر انبب است -
 و عزم خود مصمم برین معنی کرد - از آنجا که ذات قدسی صفات این برگزیده
 کاینات مظهر اتم الهی است - از مآل کار ملهم گشته از راه تفقد ذاتی

و رافت نظری خود بنفس نفیس در خیمه آن عقیدت فرجام تشریف
 ارزانی فرموده منزل آن عبودیت گزین را رشک ماه و پروین ساخته نور
 آگین نمودند - خان سعادت و عقیدت نشان باستقبال شتافته برکاب بوسی
 همایون سر فخر و مباحثات بارچ آسمان بر افراشت - جناب تقدس انتساب
 دروغر نصایح آویزه گوش آن سعادت پیوند فرموده در سواری خاص
 بخصوصی سر بلند ساخته مراجعت بدولت خانه نمودند - و خان معزنی ایبه
 را بمقام مورچال رخصت ارزانی فرمودند - آن مضطرب الاحوال ارشادات
 نصایح جناب خاقانی را اصلا و مطلقا در گوش خود نگاه نداشته بسر اسیمگی
 تمام از همان مقام کوچیده عازم آله آباد نزد شجاع الدوله بهادر شد - ازین
 حرکت بیوقت سلک جمعیت سپاه نصرت پناه از هم گسیخت و انصراف
 این مهم ازم ازین سبب در تعویق بنظر ظاهر پورستان در آمد - شهنشاه
 فیروزی لولا بمقتضای صلاح وقت روز دیگر از کمال رافت و عاطفت دای
 متوجه احوال عقیدت اشغال شده از قدوم میمنت لزوم بذول آن عبودیت
 منس را رشک فلک الافلاک از عزو شان فرمودند - مشار ایبه صندوقچه
 تصاویر و کرسی فرنگی زرنگار و قلمدان میفاکار و آئینه حلبی که از نفیس
 روزگار بود - پیشکش جناب اقدس فرموده بمعذرت در ارشادات حضور معروض
 داشت - حضرت بدولت و اقبال چهارم ماه شعبان ملاحظه مورچال فرموده
 داخل سردق عز و اجلال شدند - پفجیم ماه مذکور از بسکه فقره عظیم
 در جمعیتی که بهم رسیده بود رودان - سر انجام این مهم را موقوف
 بروقت دیگر گذاشته بعمله پیشخانه حکم جهان مطاع برای سعادت
 شرف صدور یافت - درین روز موسی لاس فرنگی باستان بوس ناصیه سا
 گشت - و بعطاء (۱) نیمه آستین قامت انتظار بلند ساخت - و میر سیف الله

On the 3rd
 April, 1759,
 M. Law
 me-ia Shah
 Alam and
 receives a
 khil'at of re-
 mā-āstin (an
 upper robe
 with half
 sleeves made
 of gold and
 silver tis-
 sue). His
 companions
 Mir Saifullah
 and 'Ibādul-
 lah Beg re-
 ceive khil'at
 of turbans,
 etc.

و عباد الله بیگ از همراشیان از به تسلیم و مسجری حضور مرا افتخار
بارج فلک و راز رسانیده بعطای دستار و جامه مخصوصی چکندوزی مهابهی

شدند - هفتم ماه مذکور مقام مهرلی مضرب خیم گوردون احتشام گشت -
On the 4th of April, 1759, Shah 'Alam reaches Multān, and on the 5th Par-tāb Rai is appointed peshkār of the troops of Prince Jawānbakht.
و کریم بیگ که پدرش شاه بیگ درین معرکه پیکار بکار آمده و مصدر تردد
Shah 'Alam reaches Multān, and on the 5th Par-tāb Rai is appointed peshkār of the troops of Prince Jawānbakht.
گشته کشته شده بود - معروف بهادر علیخان بهادر کسوت عقیقت پوشیده
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
و بمنصب پدر سرفراز گردید - هفتم پرتاب رای از بخنیااری بعهده پیشکاری
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
رساله غره ناصیه دولت قره باصره عظمت مرزا جوان بخت بهادر بعطای
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
بالابند سرفراز گردید - هم قلعه دایم فکر از ترکنداز غازیان اسلام مفتوح
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
گشت - و بنصرف اولیای دولت در آمد - سیزدهم از لب دریای سوهن
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
الوده ظفر پیر بحر است آمد - و ظاهر سہفسران را مطاع خورشید ساخت -
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
و از آنجا لب دریای درگارتی از برپا شدن خیم رفیع مقام از زمین قا آسمان
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
رسید - هیزدهم (۱) منزل فور ناسا از نزول اجال نزهت آگین گشت - و در
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
همین اثنا مردم رساله میر یحیی خان بهادر باهم خصومت نموده متفرق
On the 5th, Shah Alam takes the fort of Dāū-nāgar. On the 10th he reaches the banks of the Durgāvatī, after crossing the Sone and passing through Sah-in serawan.
گشتند - بیست و پنجم (۲) خان سپه سالار محمد قلیخان بهادر از پیشگاه

خلافت و جهانبانی رخصت یافت - و زبان خود را دفع دانست - خسرو
رحیم دل از راه مرحمت و عاطفت وقت رخصت و وداع از آب رحمت
چشم جهان بین را نمناک فرموده شفقت بر حال آن عقیدت اشغال
میدول داشتند - و بار دیگر ارشادات متضمن نصایح و موعظت از راه
عاطفت از زبان وحی ترجمان بیان نمودند - و کلمات قدسی آیات که سرمایه
سود و بهبود آن عبودیت سمات بود ظاهر ساختند - که این حرکت از شما
که بوقوع میرسد آخر کار هیچ نتیجه نیک نیست - و بر چاپلوسی و [بر] اقوال

کاذبه اعتماد نمودن و مضطر باز رفتن بر خون خود کمر بستن است -
 ذانی الحال و مدتی عظیم رو خواهد داد - و نقد جان مفت رایگان
 خواهد رفت - از آنجا که تقدیر ابودی دامن دل آن عقیدت منزل از پنجه
 ناکامی سخت گرفته بود نگذاشت - که این درر نصایح بادشاه عاطفت
 پرور حلقه بگوش او شود - بپای خود در کام نهدگام زد - و در بیست
 ناکامی قدم فوایز نهاد - بهر حال بعد طی منازل و راه نوردی دشت کردت
 و مصیبت بمقامی که شجاع الدراره بهادر قیام داشت رسید - و بملاقات
 یکتایگز فایز گشتند - از آنجا که بهادر مذکور مرد پخته کار و دانای روزگار بود -
 سلوک ظاهری بسیار نموده و در اندک فرصت اسیر پنجه تزویر ساخته
 در بند لطف رسید و محبوس و مقید ساخت - و محصلان سخت بر او
 تعیین نمود - سلسله این وقایع در همین مقام گذاشته به بیان سوانح دیگر
 سمند نیز گام قلم را گرم جولان میسازد - که بعد برخاسته رفتن محمد
 قلیخان بهادر که مدار مهم و سررشته امور حضور لامع الفور بتدبیرات آن
 خیر سگال و دولت خواه بیمثال مربوط بود - خلل عظیم و فتور جسم در نظم
 ساک سپاه نصرت پناه راه یافت - اکثری از ظاهر بینان که اختراعات
 و عقیدت ایمان^(۱) از فروغ رسوخ بندگی روشنی نداشت - از رکاب دولت
 جدائی ورزیدند و راه فاسق سعادت پیروند - و عذر الفت اوطان و محبت
 متعلقان پیش آوردند - و بسا دولت خواهان ارادت مغش که وجود آنها از
 آب و گل عبودیت آستانه دولت سرشته بودند - این پست و بلند حرکات
 فلک بی مدار را اصلاً بخاطر راه نداده زمین گیر عتبه سپهر مرتبه شدند -
 و چنگل بدامن دولت که در حقیقت عروة الوثقی بوصول سعادت دنیا

On the 29th April, 1759, Colonel Clive sends Khwajah Khairulla Khan and four others to Shah Alam with a *mazar* of 500 gold mohurs.

و عتبی است زده مانند کوه از جا نجنبیدند - غرة ماه مبارک صیام خواجه
خیر الله خان فرستاده کرنیل صاحب انگریز معاً چهار کس بطراف نعبه
دین مشرف گشته پا قصد مهر از طرف صاحب مذکور در حضور پرنور
بصیعا نذر گذرانیده بعطای خلعت فاخره قامت افتخار بلند ساختند -
چهاردهم لشکر بیرونی ثر از منام صدر حریت نمود - و بعد طی منازل
نوردهم متصل مرزا پور نور گستر گردید - کالیخان ده سردار ذی شان
و با حشمت و وقار بود - بحصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت بعیده

On the 25th May, the envoys of the English obtain an interview with Shah Alam.

عطای جامه علیبوس خاص دست مباحث پوشید - و نیز یک کس
اسپ عراقی نوزاد صبارمقار از اصطبل بمشار الیه مرحمت گردید - غرة
شوال المکرمه که روز عید سعید بود - تمده های آستانه دولت نذر و پیشکش
در حضور لامع النور گذرانیدند - و کلامی صاحبان انگریز بموجب عرض
فیاض تالیخان شرف قدمبوس حامل نموده مطالب و مقاصد زبانی
موتلان خود بذروه عرض رسانیدند - جواب معروفات آنها از زبان آنها ترجمان

On the 10th June, on Husāmu-dīn Khān is conferred the title of *Husāmu-d-daulah Bahadur*. He is appointed Procurator of Administration and Finance. Gopal Pandit also receives a *Khil'at* of five pieces. On the 28th June, 1759, Shah Alam reaches Lal-ganj and proceeds thence to Manuganj.

نرشاد گردید - چهاردهم ماه مذکور حسام الدین خان و وجیه الدین خان
برادر خان مسطور مخاطب بخطاب حسام الدوله بهادر نامور گردیده کامیاب
مختاری مہام منکی و مالی شده فرق افتخار پانچ فلک دواز رسانید
و معرفت دولت خان بارباب معجز شده بپایه عورت رسید - و گوپال پانڈت
بعفایت خلعت پانچ پارچه سرمایه افتخار اندرخت - و از مرزا پور دویم
شهر ذی قعدة لواهی میرزوی سایه اجلال در لعل گنج انداخت - و بکوچهای
تواقر حوایی عنو گنج خیام فلک احشام بریا گشت - بذریعہ بستم (۳) مرزا
مذکور راجه اجیت سنگه برادر زاده و عموی خود بیابوس اشرف سعادت

چار دانی اذوخت - یک هزار روپیه نقد و چند درست طلا و زنجیر فیل کوه
 پیکر و در سر اسب زرین لجام پیشکش خدام کرام خدیو سپهر احترام نمود -
 بمنصب شش هزاری شش هزار سوار کامیاب و سرفراز دولت بندگی گشت -
 و بمرحمت خلعت شش پارچه و قبضه شمشیر زرنگار و اسب صرصرنگ
 صبا و قار سرمایه عز و وقار اذوخت - و نیز دیگر همراهانش مشمول
 مکرمت خسرو دریا دل بخلع موافق مرتبه گوهر مراد بکف آوردند -
 بست و پنجم (۱) شهر صدر ریوان مکند پور از شعشعه رایات عالیات مانند
 شاه خاور نور گستر گردید - و بعطای دستار بسته راجه اجیت سنگه فرق
 عزت بر افراخته همسر افسر فلک گشت - و از امواج بحر احسان و فوارش
 جود و بخشش جهان داور خانه زاد پرور مانند گهر آبروی نازه یافت - چون
 حضرت عرش آشیانی جلال الدین اکبر بادشاه دیران سرزمین میثو ائین
 که بکمال فضا و خوبی هوا دلکش است پرتو وزود افکنده سیرگاه مقور
 فرموده بودند - گیتی خدایند نیز تمیناً و تبرکاً تا انقضای موسم بوشکان
 نزل اجل مستحسن و پسندیدار رای اصابت پیدا فرمودند - آن معموره
 از بسکه بر سر کوه آباد است - در هر جانب چشمه های خوشگوار که یاد
 از سلسبیل و کوثر میدهند جاری - و سبزه زار و اشجار میوه دار که با فلک
 بر شاخسار او سر کشیده رشک افزای موسم بهاری است - نزهت فزای
 طبع همایون گشت - هر طرف سرو قامتین خرامان - و هر سو تناب لیلان
 گلها بدامن - تا چشم کار کند - چمن چمن گلها و ریاحین رنگارنگ شگفته -
 و تا نگاه پرتو اندازد - صحرا صحرا نهالان آن سرزمین بسا دلربایان فو خطان
 سو بر کشیده - در رسته بازارش گلرویان دسته دسته بر دوکانها نشسته -

On the 16th July, 1750, he meets Rujah Ajit Singh who offer- nazar and is re-warded with the post of Shash hazāri and appointed to the command of 6,000 cavalry troops. He also receives a robe of six pieces, a sword and a horse from the Emperor. On the 21st July, Shah Alam reaches Riwan Mukundpur and encamps in a park laid out by the Emperor Akbar.

بشوخی و طنازی بکار دلبری و دلبازی مانند طاق ابوری خوبان پیوسته -
 و جهان داور چندی بظاہر آن نه تعب و کوفت قطع منازل طاری احوال
 قدسی از نیرنگساری فلک حیلان و از گردش ماه و سال بود . میل خاطر
 مبارک باسایش نمودند - فضل الله خان بخشی و میر یحیی خان بهادر
 که از حسن بندگی جوهر فدویت بر روی کار آورده بودند - به طای گوشواره
 معزز گردیدند - شرف ذیججه از خیمه داخل عمارت شده آن قصر دلنشین
 را بشک خاد برین فرمودند - دهم ماه مذکور که روز عید الضحی '۱' بود -
 سوای ادای درگاه عید بعیدگاه رونق بخش گردیده رسم قربانی بعد از
 ادای نماز موافق حکم ربانی بجا آوردند - و فقرا و مساکین و ارباب استحقاق
 آنجا را مستغنی از جود و همت خود فرمودند - و بنده های درگاه
 آسمان جاه موافق مرتبه خود با پیشکشهای زیاده و نذر بحضور پرنور
 گذرانیده آداب تهنیت و مبارکباد بقدیم رسانیدند - درین ایام چون بر صفحه
 خاطر الهام مناظر از شواهد و قراین نقش نمکحریمی نوشتگان که در
 پورش قلعه عظیم آباد آمیزشی باهل بغی داشت - و خفیه آن هندوی
 بیدین را بشویش و فساد می اندیخت - نشست - از بمعنی از طرف آن
 کوه اندیش انحراف کنی بخاطر قدس راه یافت - و چون هنوز مهمات
 عظیم پدش نهاد بود - باندینش ایذمعنی که بودن اینچنین کسان که بظاہر
 از اولیای دولت خود را می نمایند - و در باطن به عازدین پیوند میدارند -
 در هر مهم موجب خللهای عظیم است - و شر قلیل برای خیر کثیر جایز
 است - بهتر آنست که وجود نابود او را از آب تیغ در گذرانند - و این خار
 را از گلشن آستانه دولت برونند - بسمت و سیوم (۳) ماه مذکور فتح علیخان

Fath Ali
 Khān is or-
 dered to put
 to death
 Naubat
 Khān who
 had behaved
 treacherous-
 ly during the
 previous
 siege of
 Patna.

موافق فرمان قضا جریان مامور بقتل آن کافر نعمت گردید - و بمجرد صدور حکم معلی بپاداش اعمال او را رسانید - بعد آن پنج اشرافی براجہ رام ناتھہ حکم شد کہ برای تجهیز و تکفین آن سزادار نفرین بدهند - و مدفون سازند - تا دیگران دیدۀ عبرت برکشایند - و آیندۀ مصدر این چنین حرکت کہ موجب وخامت عاقبت است - هیچکس نکرد - بست و ششم (۱) ماہ مسطور قنبر علیخان وغیرہ پسرانش را در حضور طلب فرمودہ خلعت ماتمی مرحمت شد - و شش عدد دویقہ زرباف بوالدہ و ازواج متوفی تفضل گردید - و حسام الدین خلی و وجیہ الدین خان و حیات علیخان را کہ از اقرباى او بودند - بغایت [در پنجه ها] عزت و امتیاز یافتند - احمد علیخان برادر غلام علیخان کہ در بادیه خود کامی قدم گذاشته بجزرم نمکحرامی (۲) تقصیر وار بود - گرفتار حلقه های زنجیر شدہ بر خر سوار تشہیر در تمام شہر و لشکر کشمت و از منصب و خدمت معزول و محبوس شد - و بعد ازان از سر قتل آن درگذشتہ از راه مکرمت و احسان مخلصی دادہ مطلق العنان فرمودند *

شہید شہید شدن حضرت عالمگیر ثانی و خانانان پسر وزیر شہید اعتماد الدولہ تغائی و وزیر عهد آنحضرت از دست او

Martyrdom
of Emperor
Alamgir II
and of Khān
Khānān, the
son of Vizir
'Itimā-du-d-
daula.

اگرچہ تقدیرات لم یزلی از ابتدای عالم کون و فساد بمضمون جف القلم بما هو کاین ہر آن رفتہ - کہ مشیت ازلی کہ وقوع آن در گور وقت است بالضرورة بعینہ ظهور رسد - لیکن از دست کسی کہ بر آید اگر

هسفاست تاچ سعادت بر سرش نهد - و عذ الله ماجور و عند الفاس
 مشکور میگردد - و اگر مصدر اعمال زشت و قبیحه گشت خامت شقاوت
 بر قامت او دوزند - و در بال و نکال دنیا و عقبی که عاید حال خسران مآلش
 شود گرفتار سازند - و در دنیا ابدالآباد پیدایش اعمال محل فرار از نفرین خلیق
 گردانند - نمودن بالله من شهور انفسنا و من سیات اعمالنا - شاهد این مقال
 این است که چون بار دوم شاه درانی بنابر اینکه وزیر سرایا تزییر افواج
 دکن را بسمت اهور فرستاده در قلع و قمع بزیاد خود افزاده - و با قشون
 شاهي خلاف مرضي حضرت جهانپانی پرخاش بیجا باراد داشت که
 ملک بخشیده را باز ستاند بمرهنگها داد - عزم دار العلافه نمود - و بانقلم
 اینکه قوم مذکور بی ادبی و بیباکی از شاخزاده تیمور شاه و سردار جهان خان
 بعمل آورده - نیز با نجیب الدوله بهادر میر بخشی بمرضی حضور اقدس
 سعادت و امداد جنگونا سردار دکنیان آویزش و کارش نمود - و آخر الامر آن
 سردار با وقار و از دار الخلافه بدر کرد - و با اینهمه میخواست که فوج کشی
 بر ملک آن فدوی بارگاه واک بشمول توجه حضرت خانان بطرف نجیب آباد
 بعمل آرد - کمر همت بست - و علاوه آن قبل ازین ده خانخانان را بنزیر
 و دغا سید جمیل الدین خان و مهدی قلیخان که خان مذکور از قوم کشمیری
 و فتنه بر کار بود - و ازین سبب بموافقیت طینت بد هدیه و مدار کارش
 شده بود مرستاد - و آن بیباکان خیره ناگهان و بی خبر در محاسرا که والده
 خانخانان و جد آن شقاوت نشان مستوره عصمت و مخدره عفت و طهارت
 نواب شعله پوری بیگم بودند - پاس ناموس نکرده بیمحابا و بی تعاشا
 اندرون آمدند - و آن بیگانه را کسیده و همراة خود آورده بموجب گفته از
 در قلعه دولت خانه بادشاهی محبوس ساختند - و آن نامتعبت اندیش
 دست ظلم و تعدی بمال و عرض رعایا دراز ساخته گانه عباد الله را از جور

بی نهایت خود بجان آورد و رنجانید - و دکهنیان را که از قدیم مخدوم لثیم مشهور و معروف اند برانگیر به خرابی و ویرانی ملک کرده بهر سو میدرانید - و باین دست آریز آن شور انگیز از خزانه عامره بادشاهی مبلغهای خطیر و از کارخانجات اجناس بدست آورده باخوان الشیاطین میداد - و برفاه آن معاندین صرف میکرد - و فرقهجات سپاه بادشاهی را از غایت تکبر و بیدانسی و حق ناسپاسی بالکل برهم کرد - تا اینکه کار بجائی رسید که تمام اساسه (۱) دولت خانه که خواتین گیتی ستان و بادشاهان گردون توان بهی و تلاش مردی و مردانگی در مدت ها اندوخته و یادگار گذاشته بودند - یکسر برباد داد - چون تمام کارخانجات را جاروب کرد و هیچ درازها نماند - نظر بوم اثر خود بکنند سقف دیوان خاص که از نقره بفا کرده اعلی حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای تزیین قلعه مبارک بود اندوخت - چنانچه چند تختها از آن سقف برکند - و بر تمام آن همت گماشت - و جواهر زواهر پوشاک خاص که بی نظیر و بی عدیل در محفل معلی بتحویل عهده داران بود بطلب آن دندان حوص نیز کرد - و پردۀ نمکبرامی (۲) بر چشم خود انداخت - و پیغام ارسال آن بحضور بعزت و سماجت فرستاد - چنانچه طوعاً و کرها گرفت - آنچه گرفت و منتصرف بدست تعدی شد - و چندین وجوه دیگر که نگارش آن باعث ملال خاطر و گفجایش در دفاتر نمی توان شد - قلم انداز نموده بارتام وقایع حضور ساطع النور می پردازد - که هرگاه آن ناهنجار مصدر این حرکتهای دور از کار گردید - و بمسامع قدس مجامع حضرت قدر قدرت رسید - روی درهم کشیدند - و محال طلبیها که میکرد قرین اجابت نگشت - آن خود غرض مغرور از دانش دور بعضی مکاتیب و مراسلات که برای شهفشاه

از حضور پر نور بر خلاف مدعا و مقصود آن خود کام زیب از قام یافته بود
بر آن مطلع شد - و آگاهی یافت - همین معنی را دست آویز فننه انگیزی
و به اندیشی نسبت بخافان زمان ساخت - و تخم عداوت در مزرع دل

Circum-
stances of
the associa-
tion of Alam-
gir II: Mehdi
Quli Khān
and Bālabāgi
Khān were
appointed by
the Vizir to
murder the
Emperor.

سراسر شقاوت خود کاشت - و سر رشته عبودیت از دست داد - و پرده
کورمکی بر چشم انداخت - و حقوق ولی نعمت نشناخت -
مهدي قليخان ضلالت نشان و بالا باشعاع شقاوت در دمان را بجهت
بداندیشی خسرو زمان یعنی حضرت عالمگیر را بدرجه شهادت رسانیدن
تعین و مقور ساخت - و خود مصالحتاً نوجیده آنطرف در پای جن
وخت امدار انداخت - و نیز ضیاء الدوله سعد الدین خان بهادر
میرسانو به بهانه پیش خود طلبیده نگه داشت - تا بی مانع این امر شایع
سر انجام پذیرد - آن هر دو در خصلت شوم طلعت کمر بر خون شهینشاه
بیدناه بستند - و بحضور پر نور باریاب مجرا شده اخبار آمدن درویشان
را ولایت و احراز ملاقات حضرت ظل الله بآن قتلید منتشان بذایر حصول
فیض باطنی و استمداد از ایشان باذواع حیل سازي جذاب آنحضرت را
ترغیب نمودند - هر چند بر آئینه خاطر آنجذاب اظهار آن هر دو زویا
صفت که خالی از کدورت سخنی ساری اینها نبود - انعکاس پذیر شد -
و باهمال و گذاشتن بر وقت دیگر ارشاد گردید - نیکن بآئینی معروض داشتند

On the 7th
Rabi'ul
āshir (28th
November
1759) Alam-
gir II was in-
duced to go
to Golāfrōzi
by the Vizir's
people, who
made out
that certain
darwisahs had
lately come
there.

که متون باجااست گردید - چار و ناچار بذایر هفتم ربیع الثانی سوار نموده
عنان عزیمت آذشهریار بطرف [کوله فیروزی] مسجدی بنا کرده فیروز شاه
در آن واقع و آن سرهنگان عدا را در آنجا نشانیده بودند - معطوف
گردانیدند - آنجذاب تشریف فرما شده بآنها که دریشان قرار داده
بودند - ملاقات کردند - و بعد ملاقات برای مراجعت بدولت خانه برخاسته
بودند که بضرع پیش قبض که در پهلوزند و کارگر او تاد - طایر روح آن

همای سدره آشیلان پرواز نمود - و آن بیرحمان جلاک سیوت از بغض و عداوت
 نعلش پاک و پاکیزه آن شهادت نصیب را از کرسی انعمات پائین انداختند
 و شقاوت دین و دنیا برای خود اندوختند - اوزنکان دست غارت بر اسبابیکه
 در سواری موجود بود دراز کردند - و انواع بد حرکتی ها بمردمیکه در رکاب
 حاضر بودند بعمل آوردند - مفذقم حقیقی بجزای اعمال شنیعه آنها در
 عذاب شدید بدار عقبی گرفتار سازاد - و بدرک اسفل جهنم پایدار دارد -
 از وقوع این سانحه عالمی دست قاسف گزید - و صدای او بلا از زمینیان
 بگوش آسمانیاک رسید *

An elegy on
'Alamgir II's'
martyrdom.

درین ماتم که عالمگیر افتاد * بخاک از ضعف صبح پیر افتاد
 بگرددین کرد در این سوگواری * افق خون شفق از دیده جزای
 نسیم صبح خاک افشاند بر سر * که میل دخمه دارد مهر انور
 بر آمد از دل زاری چو فریاد * که بر خورشید محشر رفت بیداد
 طلوع صبح از مهر آتش افروخت * سپید اختران در مجمرش سوخت
 خم پرنیل از ماتم جهادست * کبود ز غم قیدای آسمان است
 کدام اختر بر افسر سخت افتاد * بتخته کار شه از نضت افتاد
 درینا نیر اعظم کجا فوت * قهی جامیست دنیا جم کجا رفت
 بظلم افتاد گودون را دگر کار * بکسر عدل کسری شد روادار
 زمانه باز بغیاد بد افکند * بدست جهل کار بخورد افکند
 گریبان توقع زد طرب چاک * ز خون عیش تر شد دامن خاک
 چه شد از مرگ آنشه مهر غمناک * کلاه از فکند از نوق بر خاک
 بعد این سانحه هوش ربا و واقعه جانفرسا ناگهان صبحی خبر شهادت
 خانخانان مظلوم مرحوم نیز آشنایانست - چه آن خونبران بی دین
 و غلالت کیشان بد آئین که اخوان الشیاطین بودند - بعد اتمام این ۲۴

شمشیر کین بر سر آن مرحوم علم کردند - و بجزرم فدویت و عقیدت نهادی
که بمنقضای خانه زادی در جذاب شهنشاه عرش بارگاه داشت - و در
نفس الامر نزدیک خدای بی همتا و خلائق آن ایزد یکتا از بزرگترین
ثواب ها بود - ازین محضت گد دنیا در گذرانیدند - و بعداب خفا کردن
کارش تمام کردند *

An elegy on
Khān Khā-
nān's mar-
tyrdom.

در آمد خروش از زمین و زمان * دگرگونه شد گردش آسمان
غباری شد از خاک قیصر بلند * که چشم مه و مهر گردید بند
سحاب آنقدر آب از دیده ریخت * که دریا بصعرا ز سیلش گریخت
اجل منفعل گشت از آن خطا * که فکداشت زنی صوابش بجای
ملالی که کس زان ندارد نفوز * اثر کرد در مرغ و ماهی و مسور
فکاد از نظر آن فیروزان چراغ * که چون دانه خورشید از آن داشت داغ
بعیست نظر آن ازین سفاک * شررتنگ چشم است و دستش فراخ
بون همهچنین اعتبار جهان * تکفجد بوهم و قیاس و گمان
حریفان طاع درین بزمگاه * چراغ سعادت فرزندگاه
کوی قیصر ایام از بخت داغ * چوپروانه افتد بپای چراغ

The duration
of Alauddin
II's reign was
five years and
a few months.
Accession of
Muḥi-ud-
Millat, son
of Muḥi-ud-
ḥunnat, with
the title of
Shāh Jahān.

مدت فرمانروایی و حکم زانی حضرت عرش مغول عالمگیر ثانی نور الله
مرفده پنج سال و چند ماه بود - الفحصه وزیر بی تدبیر رمیده بخت بعد
انصرام این کار از دانش و دین دور بمنقضای زانی نافر خود تهمت ناج
و تخت و فرمان روائی بقام محیی الملة پسر محیی السنة که از نجایر
معتمد کام بخش پسر حضرت خلد مکان بود - بست - و به خطاب شاهجهان
نامزد گردانید - و این قبای سلطنت نه بر بالایش نازیب بود - بمشراض
طمع قطع و بریده از راه عداد و فساد دوخت - و اسم بادشاهت بقام آن
محبوس مایوس مقرر ساخت - و خود با فوج و حشم برای معاونت

Attack of
the Vizir on
Najībūbad
and the brave
resistance of
Najībud-
daulah.

جنکو معہ پیش خیمہ شاہ نور کہ شاہی او بلقب گدایان توان گفت -
 بر آورده متوجه اطراف نجیب آباد گشت - دکھیان بدسگال از پشت
 گرمی آن بد مال بر سر نجیب الدولہ یورش کردند - و آن شیر شرزہ
 میدان شجاعت بکمال استقلال و استقامت از شورش آنقوم و از کثرت
 آنها مانند کوه از جا نرفت - و بہ نیروی همت و قوت بازمی شہامت
 قدم استواری و پایداری مستحکم ساخته برای دفع کفرہ فجرہ سینہ سپر
 و مقابل گشت - و نبردهای دلیرانہ نموده دمار از دشمنان دین بر آورد -
 بالجمہ نجیب الدولہ بہادر بعد کارزارها کہ بتائید الہی قدمش پس
 نیفتاد - نظر بر قلت فوج خود و کثرت اعدا مصاحبت وقت چنان دانست
 کہ در سکوٹال مورچال قائم کردہ بجنگ تہ پخانہ باید جنگید - چنانچہ کار
 بمحاصرہ کشید - و غلبہ ہزار روز افزون میکردید - الحال سرور شتہ این مقال
 ہمین جا گذاشتہ احوال خجستہ مال خدیو مؤید افضال ایزد منعال
 در سلک تقریر مویکشد *

آغاز داستان فرخ عنوان جلوس فرمودن Coronation
of Shah Alam
II.

شہنشاہ عالم و عالمیان بادشاہ دین پرور

حضرت شاہ عالم بہ سادہ خلد اللہ

ملکہ و سلطنتہ

چون پیش از وقوع این سانحہ کہ آن کورنک بہ بغدادان حضرت
 عرش منزل طاب اللہ ترہ مصدر بی ادبی شدہ برای خود وبال دنیا
 و عذاب و عقوبت عیبی اندوخت - و بمقتضای نفس شوم املرہ خرمن
 سعادت از برق شقاوت ابدی و از لہی سوخت - بمسامع قدسی رسیدہ بود

که هنوز هم آن گمراه تیره روز با وصف چنان حریفها که موجب ویرانی
 عالم و خرابی امور سلطنت بعمل آورده پیوسته در صدد آنست که بالکلیه
 انظام خلافت برهم خورد و ارکان دین و دولت از پا افتد - لاجرم همت
 باند بادشاه ارجمند باز دیگر مصروف معرکه آرائی به تسخیر عظیم آباد
 گشت - تا بران مملکت تصرف یافته مکافات عمل هر تیره رای سرکش
 بوقوع آید - و پیغمبر غفلت از گوش هوش آنها برآید - از مقام ریوان مکند پور
 نهضت رایات عالیات بانسنت گردید * و در باب حاضر شدن باعانت
 نجیب الدوله بهادر که دولت خواجه واقعی ایندولت ابد قویین و از ابتدا
 باستحکام امور خلافت بدل و جان مصروف گشته بود - بمضمون اینکه چون
 افواج دکن باین دولت خواجه آویزش و کاوش نموده کار برو تنگ ساخته
 اند - و استیصال اینها لازم همت والا نهست ما بدولت است - بانفاق
 خود این کفره اهل بغی و طغیان را ازین مملکت اخراج باید کرد -
 و برای شجاع الدوله بهادر منشور لامع الذور عراصدار یافت - که خود را
 بسرعت تمامتر در آنجا رسانند و اهل طغیانرا بدر سازند - و علی هذاالتیاس
 بتمام دیگر سرداران افغانه مثل حافظ الملک حافظ رحمتخان و احمد خان
 بهادر حسب الحکم [و] مفاشیر مینی بر تقدید و ناکید بر او شمول آنها زیب
 ارقام یافت - که از قرب و جوار افواج دریا امواج فراهم آورده در استیصال
 این قوم که دایر و سایر این مملکت شده اند - قدم همت و جرأت پیش
 گذارند - و توقف و تساهل درین امر جایز نداشته مستعد جنگ و پیکار
 شوند - و برای شاه جمججه احمد شاه درانی نامه بنمید قواعد خلافت
 و رشاد و استمداد و استعانت در امور دین مالدین که کفره فوجره بغلبه دست

Shāh 'Ālam starts a second time from Riwān Mukundpur in order to besiege Patna.

Shāh 'Ālam writes to Shujā'ud-daulah and to Najīb-d-daulah, asking them to put a check on the rapacious raids of the troops of the Deccan.

Letter of Shāh 'Ālam to Ahmad Shāh Durānī.

یافته اند - و پشت گومی مسلمین و کمر بستن بر جهان که بر جمیع اهل اسلام واجب خصوصاً بر ذمه سلاطین که بادشاه دین و امیر مؤمنین اند بیشتر لازم بلکه فرض است رقم پذیر گشت - چنانچه شجاع الدوله بهادر مطابق فرمان قضا توامان معه لشکر جرار برسم یلغار روان گشت - و در کم فرصت به نجیب الدوله بهادر ملحق شد - و بر تنبیه آن قوم همت گماشت - چنانچه آن بوم خصلتان که باطراف و جوانب منتشر برای تاخت و تاراج بودند - و گرد و نواح را بیچاره و ویران می کردند یکبارگی بر آنها افواج بهادر موصوف حمله آورده و زیر تیغ بیدریغ کشیده بسیاری را بجهنم واصل کردند - و دست تاراج و غارت آنها را کوتاه ساختند - از یغمعی رعب و هراس در دل آنها راه یافت - و جای گریز ندیده یکسر هجوم آورده شورش عظیم از هر چار سو انداختند - و بجنگ تیر و تفنگ چندین بار کوششهای بلیغ و آویزشهای شدید نمودند - لکن هر بار در محاربه کمی از پیشدستیهای افواج اسلام از آن قوم بیدین بظهور میرسید - و بسیاری کشته میشدند - و هر همه رو بفرار می آوردند * روزیکه لشکر ظفر اثر بهادر موصوف قریب سنکر که امیر الامرا نجیب الدوله برای حفاظت خود مرتب ساخته بود اراده اقامت داشت - آنقوم ملامین بر خلاف گذشته که جنگ گریز میجنگیدند - و بعد زن و خورد بهادران لشکر اسلام گریز اختیار میکردند - پای استقامت محکم و استوار داشته صف آرا شدند - و بکمال دلیری و دلوری از اطراف غلغله انداخته تاوسع امکان و مقدر خود حمله آور گشتند • مبارزان اسلام و بهادران فیروزی اعلام تیغ انتقام کشیده کارزار رستمانه کردند - و در وقت نخوت شجاعت از دماغ شهوران آنچنان برآوردند -

In accordance with Shāh 'Ālam's injunction Shujāu-d-daulah goes to meet Najib-d-daulah and puts down the refractory troops of the Deccan, who are completely routed.

که عار فرار لاچار اختیار نمودند - و آن سرزمین از خار وجود آن گروه بیدین پاک گردید - و فرودگاه لشکر اسلام بمقامی که دایره دولت جناب خدیو گیتی پناه بود و امیر الامرا قیام داشت - بفسر و احتشام گشت * وزیر الممالک و امیر الامرا باهم ملاقی شدند - و باهم بساط عیش و نشاط چیده مجلس یکجبهتی ها را اتحاد آراستند - و هر دو کس یکدل شده برای

Route of Dattaji Tappal.

انهدام بذیاد کفر بحضور شاه عرایض خودها نوشتند * دران پیام نشون گیتی کشای شاهي از دریای اٹک عبور نموده صاحبان دتاجی تپل را که بمحاصره جمون مشغول و از طرف دکهنیان بصوبه داری پنجاب مامور بود - پایمال کرده و قرین مذلت و ادب ساخته از دند بقدوبست آنضلع داشت - که در همان اثنا نوشتجات این هر دو عمده از نظر گذشتند - بادشاه بحمايت اسلام مجاهدان دین را حکم فرمود که کمر بدفع قوم بیدین بسته و از بحر زخار پیدان و سقاج گذشته پاشده کوب بحوالی سپهبد رسند - و فوج چپارل

Flight of Jankū.

شاهی که آثار فتوحات غیبی بود - لوای عزیمت بصوب نجیب آباد افرازند * چنگو ضلالت کیش بدریافت این خبر قرین رعب و هراس گشته دست از محاصره کشید - و هرچند خواست که سد راه افواج بحر امواج گردد و قدبیری برانگیزد که متفق همدیگر نشوند - لیکن غریب دریای ناکامی گشته بساحل مراد نرسید - و از تلاطم افواج تاب استقامت نیاوردند بهوزیمت راه فرار غنیمت دانست * هرگاه آن سرزمین از خار وجود

Shujā' u-d-
daulah pro-
ceeds to
Lucknow
and punishes
certain rebel
zemindars.

ناپاکان پاک گشت - و نجیب الدوله بهادر را هم فراغ خاطر بهم رسید - شجاع الدوله بهادر بنابر اینکه در بلده لکهنو بعضی زمینداران که سر بشورش بلند ساخته بودند و تنبیه آنها از جمله اهم مطالب بود از امیر الامرا مرخص گشته بسرعیت روانه لکهنو شده بندوبست (۱) آنضلع

پروا داشت * اکفون اخبار حضور لامع الغور بالظهار میبرساند - که چون آریه
 عز و جاه باهتزاز آمده خیمه مختصری که متصل عیدگاه نصب شده بود
 بیست و هفتم ماه محرم الحرام جناب گردون احتشام داخل شدند -
 مصحوب مرزا راجه [را] در خدمت فیض موهبت امام شاه - که در پیش
 صاحب باطن بیدار دل خدا آگاه بود - فردی بدستخط خاص مزین
 فرموده پنج دینه بطریق ذر الله از مضافات صوبه آله آباد برای مصارف
 درویشان خدمه آن حقایق و معارف آگاه و تیار می مسجد و چاه و نقارخانه
 ذقره و بغای مهمان سرا مقرر فرموده فرستادند - و استمداد همت در امور
 سرانجام مملکت و حصول فتم و نصرت استدعا نمودند - و از انجا بغال نیک
 باذصرام مقام و مطالب آگهی یافتند - و مرده مقهوری اعدا و استحکام
 بزیان سلطنت بگوش مسرت نبوش شنبیدند - و بحول و قوه یزدانی
 متوجه به تسخیر عظیم آباد شدند - هفدهم صفر المظفر راناجی
 و شیواجی قوم مرهته بواسطت بهادر علیخان بسعدت قدمبوس رسیده
 بعاطفت خسروانی سرفراز دولت بندگی شدند - و آله داد و منسا رام
 از طرف کامگار خان که یکی از زمینداران عمده مرشد آباد است -
 نامه سالی بارگاه عرش اشترک بواسطت مدار الدوله بهادر گشتند -
 و رسوخ عقیدت و صدق ارادت خان مذکور زبانی خودها هریض حضور
 فیض گنجور نمودند - و بانظار عاطفت منظور شدند - و مرزا حسین خان
 که سردار عمده قوم مغل است - بدهظیم بارگاه خلائق پناه شتافته در همین
 ماه جنبه سالی بسجادات عبودیت و مرزا خان و آقا سید شد - و بعطای
 جامه ملبوس خاص لباس مفاخرت پوشید - و از طرف راجه اجیت سنگه
 چندین دست خلع زراندوز مکاف و دیگر اقمشه نفیسه برسم پیشکش

Shāh 'Ālam
pays a visit
to Imām
Shāh.

Shāh 'Ālam
meets Rānā-
jī and Sivājī.

Shāh 'Ālam
grants an
audience to
Ilāhdād and
Mansā Rām,
envoys of
Kāngār
Khān, a
zemindar in
the neigh-
bourhood of
Murshidā-
bad.

از نظر خورشید اثر گذشت - از آنجمله چند پارچه از راه نوازش بمدار الدوله
بهادر و ممتاز الدوله بهادر عطا گشت - و معرفت راجه اجیت سنگه

Shāh 'Ālam
is apprized
by Jagatkō,
agent of
Najīb-ud-
daulat, of
Jankū's
plans for
marching
against
Delhi.

Itinerary of
Shāh 'Ālam
continued.
He reaches
Khar-Khari
on October
15th, 1760.

راجه پهل سنگه ساکن اوچهوره و جکروپ سنگه و سرب سکھه و گوپال سنگه
بازباب معجزا شده شرف ملازمت اشرف دریافتند - و از اخبار نجیب آباد
زبانی راجه جگیت راو که وکیل نجیب الدوله بهادر بود - بعرض اقدس
رسید - که جنکو ادبلا شاعر از بخت برگشته خویش عازم دار الخلافه
شاهجهان آباد صانها الله تعالی عن الغفلة و الفساد گشته - و فوج درانی
و نیز فوج امیر الامرا بهادر بنعاقب آن رمیده بخت رفته اند * پنجم
ماه ربیع الاول پیشخانه همایون از مقام بوزیا روانه گشته در موضع کهرکهری
سراوج بگردون کشید - و راجه سدهوناته و عادل خان و حاجی محمد
بآستانبرسی فایز گردیدند - رحیم خان در ضرب بذوق به پیشگاه جهانبانی
پیشکش ساخت - و مورد عنایت گشت - و بعطای خلعت بلند پایه
گردید * ششم ماه مرزبور مقام حسین گنج فدوی عقیدت مآثر رضا قلیخان
بهادر که خلوص ارادت و اعتقاد نسبت بذدگان خدیو جهان سرمایه افزایش
قدر و منزلت خود ساخته - و ازین معنی در باطن فیض موطن جناب
حضرت خاقان براسنی و درستی جا ساخته - و بنظر مرحمت و احسان
منظور بوده بملازمت والا کامیاب گشت - و بعنایت یکواس اسمپ از
حضور اقدس سر عزت تا آسمان بلند ساخت * بیست و یکم از طلوع
رایات خورشید آیات منام مرزاپور نورانی گشت - و از آنجا مقام اوتال
نزول سعادت و اجال گشت - و رحیم خان بعطای قبضه شمشیر افتخار
اندوز گردید * بیست و سوم حوالی چنار گده نور آگین از طلوع ماهجه
الویه فیروزی گشت - و از آنمنام سرای مغل از پرتو رایات جهانکشا
برونق پذیر شد * بیست و پنجم ماه مذکور سر آمد از اکتین دولت عظمی

On the 31st
October,
1760, he
reaches
Mirzapur.

عمده خوانین خلافت کبری فدوی عقیدت و ارادت مظاهر زین العابدین
 خان بهادر که جبین عبودیت قزقین او از نقوش فدویت روشن بود -
 معرفت منیر الدوله بهادر کامیاب دولت قدمبوس گشته بمواهب سلطانی
 مفخر و مبداهي گشت - در همین آوان اکثر مردم باستانه دولت رسیده
 سروز دولت بقدگی شدند - چنانچه میر احمدی خان خلیف نواب
 جان نثار خان مرحوم تغائی این کمترین درگاه والا معرفت فضل الله خان
 بخشبی و شمشیر خان بموجب عرض نواز خان و کالیخان و جواهر علیخان
 و عشوت خواجه سراپان و میر احسن الله و احمد بیگ و کریم خان و محمد
 تقی خان و سبحانخان و اسد علی بیگ و کمال خان و دیا سنگه و پچی
 سنگه و سوبها سنگه و عظیم الدین خان پسر دریم جهان نثار خان مذکور
 و لچپمن سنگه و شیم شهاب و اکبر علیخان و امر سنگه و خواجه مجدد الدین
 و چندر سین و اوکر سین و رای هندس راج پیشکار بخشبگری و زبردست خان
 و شیم محبوب علی و سید شکر الله و میر فیاض معرفت بهروز خان عرف
 بهادر علی خان و غیره شرف آستانه بوس دریاقتند - و موافق مرتبه خودها
 نذر گذرانیده بعنایات تبرک سروز شدند - و درینتولا اجناسی که بابت
 تاخت و تاراج سندر شاه که محموله اربابها بر آستان دولت آمده بود -
 بغازیان نصرت نشان تقسیم گشت - و در رفاه سپاه دست جود و همت
 کشادند - و همدرین زمان محمد اشرف فرستاده کامگار خان مبنی بسجود
 درگاه خواقین پناه جبین نیاز سوده عرضداشت خان مذکور در حضور
 ساطع النور گذرانید - و بعطای بالا بقد سر بلند گشت - و گنگرام بخدمت
 پیشکاری بیوتات والا مورد عنایت شد * بیست و نهم لب دریای کرم
 ناسه از نزل مرکب اقبال رشک افزای باغ و بهار گردید - و درین مقام
 سوام بنگاله من و عن بعرض همایون رسید - بتاریخ سوم ربیع الثاني لب

On the 4th
November,
1700, he
meets Zaynu-
l-'Abidin
Khān.

He defeats
Sundar Shāh
and the
latter's
effects are
distributed
amongst the
victorious
Moslems.

On the 8th
November,
1760, Shāh
'Ālam reach-
es the banks
of the Karam-
nāsah; on
the 12th, he
advances as
far as the
banks of the
Durgavatī;
on the
25th, he
reaches Sah-

سرکلیں؛ on the 28th, he encamps before the tomb of Ghandan Shāhid; on the 8th December, he crosses the river Sohad and reaches Khanali.

دریای در گاوتی مضرب خیمام گردون احتشام گشت - شانزدهم نهضت ریادت
بطرف سہسرالون بعمل آمد - نوزدهم مقام متصل درگاہ فیض باز چندن
شہید شد - و زیارت آن بقعہ فرمودہ بجدل و بخشش محتاجین را مستغنی
ساختند - بیست و نهم از لب دریای سوهن عبور لشکر ظفر اثر شدہ متصل
موضع کهنولی بدولت و اقبال نزول اجال فرمودند *

وقایع جلوس فرمودن حضرت خافان پادشاہ زمین
و زمان مورد عنایت یزدان خلیفہ خاتم
پیغمبران والا دودمان خلافت کبری و وارث
سلطنت عظمیٰ حق شناس عدالت گستر
آیہ رحمت دادار اکبر نور افزای
ساحت جهان فروغ بخش عالم
کن فکان بر اورنگ فرمانروائی
درین اوان میمنت اقتبران
و دیگر سوانح و روداد
متعلق آن

Coronation
of Shāh
‘Alam.

چون ابروی هلال شهر جمادی الاول از مطلع سعادت بلند گشت و قدم
مسرت لزوم اینما سعید کہ بسان ماہ عید بہزاران سرور و شادمانی بدولت

خواهان این آستانه فیض نشانه بفران خجستگی و بهروزی جلوه نمود
غرّه ماه مذکور اخبار دارالخلافه از بد حرکتی وزیر که نسبت بعجذاب غفران
مآب حضرت عرش منزل طاب الله چنانچه ذکر شد بمسامع عالیله خدیو
گیتی ستان رسید خاطر اقدس قرین ملال و غم گشته سررشته صبر و سکون
از دست دادند جزم و فزح و اندوه بسیار نموده یکدو روز ازین سانحه
جانفرسا دمی نیاسودند - از آنجا که از تقدیر هیچ کس را گریز نیست و حیات
جاردانی باحدی از نوع بشر نداده اند امرایان و دولت خواهان بساط قدس
مناط معروض داشتند که اگرچه این واقعه هائیله ملال افزای خاطر اقدس
است لیکن حکمت بالغه ازلی چنین مقتضی بود که اورنگ خلافت
و جهاندانی از پایبوسی چنین برگزیده درگاه صمدیت که گردون دوار چندین
چرخ برای همین کار زده شرافت پذیر گردد و دراهم و دنانیر و نقره از فیض
سکه اسم مبارک سرخرو و مانند صبح صادق بسفید روی در اطراف ممالک
رشن گردد - صلاح دولت است که بی قائل عروس این دولت خدا داد را
در آغوش کشند و سجدهات شکر بدرگاه واهب بی مفت بجا آرند و این
عطیه کبری را از سعادت طالع عدو سوز تصور فرمایند * بذایر مصلحت دید
و بمقتضای وقت برای ترتیب جشن جلوس میمنت مانوس بکار پردازان
دولت حکم قضا شیم شرف صدور یافت و منجمان دقیقه سنج ساعت
سعید جلوس میمنت مانوس چهارم آنماه فیروزی اثر معروض حضور معروض
خلاصه فدویان عقیدت کیش مرزا راجه نمودند و بر طبق حکم جهان مطام
پیشکاران و کارکنان بازگاه آسمان جاه ترتیب تخت سلطنت و تیاری چتر
فلک سانی خلافت با وصف کمی لوازم و اسباب آن شباشب بعمل آوردند
و تخت سلیمانی را در طرفه العینی مانند اصف برخیا حاضر نمودند
و محن دیوان خاص و عام را از توزک و آرایش به قاعده سلطنت رشک

The 12th December 1760 is fixed as the date of the coronation.

In 1172 A.H. (1758 A.D.) Shāh 'Ālam attains the age of 32. He holds a public *dar-ghar* and confers titles of distinction and bestows robes of honour and *ṭāqīr* on his numerous courtiers and officers.

نگارخانه چین ساخته همه را از نظر اقدس گذرانیدند * تاریخ مذکور که سنه
 یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری و از عمر ابد طراز سال سی و دویم آغاز
 میمنت داشت جناب قدر قدرت بعد انقراض از حمام بکپاس و دو گهری
 روز بر آمده که ساعت سعید و مختار منجمان دور بین بود بهزاران فر
 و شکوه و فراوان سعادت و فیهرزی هر اورنگ خلافت و جهانبانی و تخت
 سلطنت و گیتی ستانی جلوس فرمودند و سایه چتر خورشید شعاع بر
 فرق مبارک گسترده * * نظم *

شد از پرتو چتر شاهنشاهی * جهان روشن از نور ظل الهی
 فلک رونق از شاه عالم گرفت * زهی آنهایی که عالم گرفت
 اسباب سرور آماده و ابواب دولت کشاده شد صلی عیض بعالم و عالمیان در
 دادند و مسند خلافت را از عنصر مبارک نازگی بخشیدند - حق در دایره
 دولت بمركز قوار گرفت و نهال آمانی و آمال عالمی سر سبز و شاداب گشت -
 آب رفته بجزو آمد و درهای عطا بر روی خلائق مفتوح شده غلغله تهنیت^۱
 و مبارکباد از چرخ برین در گذشت و گلپای مراد دولت خواهان در
 چمنستان اقبال بشکفت - ارباب نشاط بهجوم و عدد ستارگان دران بارگاه فلک
 اشتباه حاضر شده باشکلی رقص و سرود ساز کردند که زهره اگر زهره همسری
 و برابری داشت آب شد و ثریا بهر نثار این محفل خلد آئین عقد پروین
 که آورده از کم مایگی خجالت و شرمندگی کشید - صد شکر که عالم برهم
 خورده نظام تازه یافت و بهارستان بیغمی و گلستان خرمی آب و رنگ
 بی اندازه گرفت * * نظم *

وقت ساز و صحبت است ای همگنان عشره کنید
 هرکجا باشد نشیاطی صرف این صحبت کنید

^۱ In MS. بهشت

میرسد شادی با استقبال او از خود روید
 پیش بعد از مدتی مهمان شده عسرت کفید
 خوشدلی نزدیک شد وقت قدح نوشی رسید
 خار در چشم غم و خون در دل حسرت کفید
 بری گلسا از نشاط نشسته می خوشتر است
 غنچه میفای دل را پر می نکبت کفید

سپهر و انجم برای مبارکباد ایندولت خداداد بتواند شکرانده نغمه پرداز
 گشتند و زمین و زمان زبان حمد و ثناء بمرهبت این عطیه کبری کشوده باین
 صدا قرنم نمودند * * نظم *

زنده دلی پیر و جوان از تو یافت
 تیغ تو اقلیم جهان بر گرفت تخت کی و تاج سکندر گرفت
 خیز کفون قرعه اقبال زن سنگ دولت بهمه و سال زن
 ای بنو نازنده سریر شهبی ذات تو آئینه ظل النهی
 تاج شهبی از تو شده سرفراز تخت ز پابوس تو گوهر طراز
 روشنی دیده مردم توئی تجلی مقصود دو عالم توئی
 تخت دولت و خلافت بپایه پای نهادن شهنشه نیکبخت رخت عزت
 پوشید و چتر حشمت از سرفرازی سرو سایه عظمت بذاشش ها تازید -
 ملک و ملت هم آغوش گشته مبارکباد ها گفتند و از صورت دین و دولت
 غبار کدورت پاک رفتند - دوران لباس کامرانی در بر کرد و عالم افسر حکمرانی
 بر سر نهاد - خطبه حشمت و اجلال خطوب سعادت نصیب بکمال فصاحت
 و بلاغت بر زبان فیض ترجمان خوانده هدف گوش مستمعان را از درز غرر
 بیدان دامن دامن پر ساخت و بر پایه منیر آسمان سرمایه بعد حمد و ثنای

! The first hemistich is missing in the MS.

کبریا و نعمت سید الاصفیا علیه و علی آله النعیه و الثنا و مناقب خلفا
 الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باظهار مدح و ثنا و اوصاف
 فرمانروایان این والا دودمان و اسماء و القاب آبا و اجداد کرام والا مقام قرزبان
 گشته نام نامی این فریدون ثانی بر زبان آورده کام و دهان را بهفت آب
 مشک و گلاب شست و جهانرا از آوازه این نوید فرخی جاوید جانی ناز
 بخشید و بعطای خلعت گرانمایه پیرایه عزت پوشیده دامن امید از عنایت
 خسرو کام بخش از فقود مقصود پرساخت - مهر و ماه در طبقهای زر و سیم
 برای نثار تاج و دیهیم گوهر ثوابت و سیار آورده بر تارک مبارک افشاندند -
 ساکنان ملکوت آیه " وان یکاد " برای دفع ضرر چشم بدخواه بر عنصر شریف
 آن زیب افسر خلافت دمیدند و مقدسان جبروت حوز یمانی کامرانی
 و خدیو گبهانی بر بازوی قوی نیروی آن مورد عنایات یزدانی بستند -
 بالجمله خزاین رحمت هام از درگاه ایزد ذی الجود والاکرام کشادند و جهان
 و جهانیانرا صلی حی علی العیش در دادند - روزگار بوقلمون از گوناگون
 مواهب بالوان الوان نعمت مشحون خوبی گشت و از خوانهای نعمت
 خاصه که رسم خاصه این دولت ابد طراز امت (یعنی بالوش خاص وقت
 جلوس بر سبیل شگون حاضران مجلس همایون چه از امرای عظام و چه از
 خواص و هرام شیرین کام میخامیند و خود هم تناول میفرمایند) چاشنی گیر
 گشتند و از پیاله های ازگجه و خوشبو و پان و بهوب مال گل بهر یک از
 استادانهای پایه سریر عرش نظیر بخشیدند سکه اقبال بروی زر و نقره
 باین شعر زده بنظر اقدس گذشت *
 * شعر *
 سکه زر بر سیم وزر از دور ماهی قابله * حامی دین محمد شاه عالم پادشاه
 امرای عظام موافق پایه استاده شدند و اسپان صبا خرام بخرامیدن آمدند
 و نیدان کوه پیکر مع ساز مکمل از نظر مبارک گذشتند - شهنشاه دین پناه در

سفا و عطا بروی خالق الله کشادند و هر یک را بقدر سرمایه عبودیت او پایه عزت افزودند و مواهب و مکارم شاهانه مورد الطاف فرمودند - عمدهای سلطنت و اراکین خلافت بقدر مرتبه خود پیشکشهای لایقه از نظر کرامت مظهر گذرانیده آداب کورنش و تسلیمات بجا آوردند - حضرت قدر قدرت منوجه درانت خانه شده بعد یکپاس و چهار گهری روز بر آمده در اسعدترین ساعات که بهترین از اوقات بود بار دیگر بر اورنگ جهانبانی و سرپر خلافت و کامرانی جلوس اجلاس فرموده دست جود و انضال بعنایت نوازش خدمات کشودند و باحوال هرکس پرداخته موافق لیاقت بعطیات نواختند اعضا دولت و اعتماد سلطنت مدارالدوله بهادر که بشرف همراهی رکاب مفتخر بود بخدمت نیابت و وکالت مطلق سرفراز فرموده بمرحمت دستار بسته مع گوشبند رتبه والا بخشیدند و بامارت و آیات مرتبت جوهر شمشیر جوانمردی و نگین خاتم وفاداری زین العابدین خان بهادر را بخدمت نیابت وزارت سر بلند و بخطاب "امین الدرله بهادر بهرام جنگ" نام آور فرمودند و بعطای چار قپ بطور فادری و قلمدان نقره مع دو عدد قلم مایه اعتبارش افزودند و مرزا محمد حسین خان بهادر را بخدمت نیابت بخشیدگی و بخطاب "سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ" مخاطب ساخته بمرحمت گوشبند خاص و طومان و طوف و نشان اختصاص بخشیدند و رای دیانت را بخدمت دیوانی تن ممتاز و بخلعت سه پارچه کامیاب عاطفت فرمودند و میر عزیزالله خان را بخدمت داروغگی عرض مکرر بعطیه گوشبند نواختند - محمد مسلم بخدمت قوریگی و میر مقیم بخدمت داروغگی خزانه صرف خاص و جکیست رای بخدمت بخشیدگی و سکهرام بخدمت پیشکاری دویم توپخانه و خطاب "رائی" و میر حسن علی بخدمت داروغگی جلربادشاهی و شیخ چراغ بخدمت داروغگی چوکیخاص و بده سفکه پسر

Madaru'd
Dawla is ap-
pointed
Prime Min-
ister and
Zain-ul
'Abidin as
his assistant.

رار مهاسنگه بخدمت توپخانه حبیبی و لطف الله خان بخدمت امانت
 داغ قصه صیحه سرفراز شدند. بعد از آن بعضی ارکان دولت ابد مدت را بعد
 هدایت خوشچهر و پان رویه های و مهر سکه مبارک بطور شگون که فضل الله
 خان بداروغگی دار الضرب والا پایگی دارد و از نظر هدایون گذرانیده بود
 از آنجمله به مدار الدوازه بهادر و امین الدوله بهادر و ذوالفقار جنگ و عزیز الله
 خان بهادر و بهادر هلی خان بهادر و عاقل خان ناظر و فضل الله خان بهادر
 و محمد امان خان تفضل گردید و سر عزت این عمده ها بارج گردون رسد. رای
 پر تبت رای بخدمت صاحب عیاری دار الضرب سرفراز شد. درینوقت مرضی
 شجاع الدوله بهادر متضمن تهنیت این جشن همایون و عرضداشت منیر الدوله
 بهادر مشتمل بر مبارکباد جلوس میمنت مانوس از نظر خورشید اثر حضور
 ساطع الفوز گفتشت. و در همین روز کیفی افروز افراد مطالب بنده های درگاه
 آسمان جاه و دیگر از مردم عوام بدستخط انور شرف تزیین یافت و فدوی
 عقیدت منشا اخلاص کیش ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر بخدمت
 بخششگری دویم عز امتیاز یافته بعطای گوشواره سر افتخار بلند ساخت. چون
 خورشید جهانتاب پرده شب را بر رو انداخت خدیو جهان محل معلی را
 از نور ظل الهی رشک افزای ماه تابان فرموده از طلوع نیر اجلال درجه
 سپهر چهارم بخشیدند. پردگیان سراق عظمت و معجزان سر پرده دولت
 مانند ستارگان گردا گرد آنماه فلک سلطنت و خلافت شده بادای مراسم
 تهنیت و مبارکباد قامت خم ساخته محفلی دلفروز عشرت افزاتر از روز
 عید و نوروز که شب قدر بمعراج سریر سلطنت آن خلیفه خاتم النبوت
 و شب برات آرزومندان عقیدت پیوند که سراسر پرنور مانند بخت مقبلان
 بود زیب انعقاد یافت. و ابواب شادمانی و درهای کامرانی بر دلهای پرده
 نشینان محل معلی که شمع شمسزدان عفت و طهارت اند کشاده گشت.

منصوب شدن قاضی القضاة

از آنجا که ترویج شرایع اسلام و اقامت حدود بموجب شریعت حضرت خیرالانام علیه التحیة و السلام بر ذمه بادشاهان دین پرور لازم و واجب است و اجرای احکام نبوی چه در عبادات و چه در معاملات بر کافه عباد از جمله دینداری است لهذا رای بیضا ضیا چنین اقتضا فرمود که یکی از فضلا که بزبور علم و عمل آراسته باشد بعهده قضا ماسر باید فرمود بقاء علیه عنایت الله خان که مرد مندی و از زمره اذقیبا و صالحین و شخص پاک دین و تقوی^۱ امین بود و هم در رکاب ظفر انساب چهره عبودیت بر افروخته کمر بقدرگی بر میان جان و دل محکم بسته میداشت نظر بر حق شفاهی و لیاقت این خدمت کثیر الامانت و الدیانت که داشت بقضای رکاب سعادت شرف و عزت بخشیدند و بعطلی خلعت سرفراز گشت و حکم جهان مطاع صادر گشت که از ابواب منزهه از قبیل مسکرات در لشکر نباشد و اخراج زانیات و شبهه^۲ ارباب فسق و فجور بعمل آورده عباد الله را بامر معروف ترغیب و تخریب نمایند و از مفهات بحدود شرعی باز دارند * شکر الله ثم شکر الله که ذات ملکی صفات این بادشاه حامی دین متین از عهد طفولیت تا آوان لوزنگ اراکی خلافت پاکدامن از لوث عصریان ایزد جهان آفرین خلق کرده و بصفت حمیده و پسندیده موصوف گردانیده این تقدس و تعالی از میامن تائیدات این بادشاه حق آگاه را توفیقات نیک عطا فرماید و رواج ملت بیضا و رونق شریعت غرامی محمد مصطفی علیه التحیة الادنی در عهد سعادت مهد انقدر بیفزاید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردند * درینولا عمده نوئیان^۳ عظام زید^۴ گزیغان عقیدت فرجام مدار الدوله بهادر که به نیابت و کالت مطلق سرفراز گشته بود بعنایت پالکی زرباف مقیس دوزی

'In'iyat-u'l-
Lih Khān is
appointed
Chief Jus-
tice.

در تقوی^۱

نظیه^۲

نوئیغان^۳

جهاندار و ماهی و مراتب و زنجیر نایل و یکرأس اسپ و علم و نقاره بلند
 آواز گشت و بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار مرزین مرحمت
 خسرو خانہ زاد پرورش شد و فرد دستور العمل بر طبق معروض بہادر^۱ مہطور
 بدستخط خاص شرف قزلباش یافت و نیز بوساطت او محمد بلند خان
 بعفایت موضع سید آباد و مینو آباد عملہ برگنہ سارن بطریق آلتما مرز
 مرحمت گردید و اکثری از بندهای بارگاہ قریبا جاہ باضافہ علوفہ نقدی
 مہطور انظار پرورش ولی نعمت حقیقی گشتہ کامیاب شدند - ششم از مقام صدر
 مرکب نصرت شعار حرکت نمود و قریب چوکی باز خیم ظفر اعلام برپا گشت -
 ہفتم داؤدنگر مرکز اقبال شد * غازیان لشکر فیروزی اثر دست تطاول باصوال
 سنگہ آنجا دراز ساختمہ میخواستند کہ آنها را بر باد دهند و از غارت و تاخت
 عالمی برہم زنند خسرو دادگر ترحم بحال رعایا فرمودہ دست دراز آنها را کوتاہ
 نمودند و حکم محکم شرف صدر یافت کہ احدی از کسان عسکر بہرام فر
 مرکب تعدی و جور نشود و الا بجزای عمل خود بقہر سلطانی گرفتار خواهد
 گشت * روز جمعہ برای ادای نماز واجب آن روز متبرکہ موافق امر الہی کہ
 اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلَىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ عِندَ عَزِمَتِ بِسْمِی
 مسجد داؤدنگر معطوف ساختمہ جبیب خدا پرست را از سجده عبودیت
 نورانی فرمودند و خطیب را کہ خطبہ بقام مبارک آنجناب خواندہ سرمذہب
 را افسر زیب و زینت دادہ بعظای خلعت کسوت عزت بخشیدند و از آنجا
 بدولت خانہ فیض نشانہ مراجعت نمودند * مرزا خان را کہ آثار شجاعت
 از ناصیہ او پیدا بود در رسالہ نایب میر بخشی ذوالفقار جنگ بمنصب
 پنجہزاری سہ ہزار سوار بسک بندگی منسلک گشت و بخطاب "اعظم خان
 بہادر میرجملہ" نامور گردید - حاجی حسین بیگ بمنصب سہ ہزاری یکہزار
 سوار و خطاب "خانہ" بر اسم و بعظای پنج لک دام جاگیر و کریم اللہ خان ناظر

Shāh 'Ālam
 attends
 the Friday
 prayer at the
 Dā'ūd Na-
 gar mosque.

دیوانعام بخطاب "ناظرخان" و محمد باقر بیگ بمنصب سه هزاره یکهزار سوار
و خطاب "خانی" بر اسم و چهار اک دام و میر عزیزالله خان بمنصب شش
هزاره دو هزار سوار و خطاب "معظم الدوله بهادر" و محمد سلام قور بیگی بمنصب
دو هزاره و خطاب "عبدالمومن خان" و پنج اک دام جاگیر و محمد عاقل
خان ناظر محل اقبال بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار و استقلال
خدمت نظارت بعفایت جامه ملبوس خاص سربلند گردید و بهادر علیخان
بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار و خدمت دیوانی صرف خاص بعطیة
جامه ملبوس خاص لخصاص یافت و عبدالغنی بخدمت بیروتانی سرکار
والا و مرزا راجه بخدمت پیشکاری نظارت و پرقیت رای سررشته دار
دیوان خاص بمنصب دو هزاره و خطاب "رای" و جاگیر و نقدی و خلعت
و رام رای پیشکار مشرف دیوان خاص بمنصب دو هزاره و نقدی و جاگیر
و خطاب "رای" و یاقوت خان خواجه سرای بخدمت سوانح نگاری و عطای
بالا بند و لباس رای به پیشکاری خزانه عامرة و بلند خان بمنصب پنجهزاره
دو هزار پانصد سوار و خطاب "میر افغان بهادر دلایر جنگ" سرفراز شدند
و رام سهامی گذاشته خزانچی و بخشی رام مودی بدستور بحال شده بعطای
شال قامت افتخار افرختند و کلال چند همشیره زاده مرزا راجه بخدمت
پیشکاری عرض مکرر و عزیز خان بر چوکی گرمی و عطای منصب و جاگیر
و عیدی بیگ بر چوکی گرمی پساوان و بعطای دستار مقیسی و هاشم
علیخان بخدمت میروزی رباب سعادت بعفایت بالا بند و حکیم محمد
اسحاق خان بمنصب پنجهزاره و خطاب معتمد الملوک و دیوانی صوبه
شاهجهان آباد کامیاب عواطف گردیدند - و دیگر بنده های حضور موافق
حالت و مقدور سرفراز گشتند * از نفایس اجناس مرسله رضا قلیخان بهادر
بصیغه پیشکش مع یک منزل پالکی زر اندود از نظر کرامت مظهر گذشته

سرمایه اقبال یافت - دهم ماه مرقوم میر شاه علی و میر علی جبهه‌سای سده
 اجلال شدند و عرایض کرنیل فرنگی و جعفر علیخان ناظم بنگاله بحضور لامع النور
 مشتمل بر تهنیت جشن جلوس موقور السرور گذشتند - شہامت و شجاعت
 مرقبت کامگار خان بهئی (؟) که یکی از سرزبانان عمده اطراف عظیم آباد
 است بادراک سعادت قدمپوس آقدس سرمایه افتخار درجهان اندرخت
 و یک خریطه اشرفی بحضور انور نذر گذرانید و مورد الطاف از عنایات تبرک
 مع همراهیان گردید و خودش بعطای دوشاله ملبوس خاص و سربسج مرصع
 گرانبها و قبضه شمشیر سرمایه اختصاص پذیرفت و در همان اثنا به میان این
 کلمات عقیدت سمات تر زبان شده معروض داشت که غلام هرگاه مصدر فرد
 بادای حق بندگی جانفشانی خواهد نمود آن زمان در عوض آن هرچه
 از خزینه بخشش وجود عطا خواهد شد بسر و چشم خود خواهد گذاشت
 و الحال که یابی جاودانی و سعادت درجهانی بالتمام زکاب خاتمی می پذیرد -
 عرب علیخان برادرزاده خان موصوف بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار
 و خلعت پنج پارچه و شیر علیخان همشیره زاده اش بمنصب سه هزار دو
 هزار سوار بخلعت چهار پارچه سرفراز شدند و خان مسطور چهار زاس اسم
 صبا رفتار پیشکش ساخت و منظور نظر جهان پرور گشت - جنگلاته و مقبره اعلی
 وکیل راجه دولت رام بملازمت اشرف مشرف گنند و معبئی خان
 بخدمت میر توڑکی سیوم اعتبار یافت - احمد بیگ بمنصب دو هزار دو
 صد سوار و علی بیگ بمنصب یک هزار یکصد سوار و ظفر بیگ بمنصب
 دو هزار دو سوار سرفراز شدند * حضرت قدر قدرت بدولت و اقبال از
 مقام دارنگر عنان سندن عزیمت بموضع برار تافته آن مکان از قدوم مکرمت
 لزوم جنت نشان گشت - درین روز ممتاز الدوله فضل الله خان بهادر که بموقور
 خلوص عقیدت منظور نظر مرحمت و ماطفت خدیو بنده پرور بود بمنصب

On 18th December 1760, Mr Shāh 'Ali and Mir 'Ali were admitted into audience. Col. Clive and Ja'far 'Ali Khān, Nawāb Nāzim of Bengal, submit their congratulatory addresses on the occasion of Coronation.

Jagannāth and Mathrā Lāl, envoys of Raja Daulat Rām, are admitted into audience.

Shāh 'Ālam leaves Dē'ādnagar and proceeds to Birar.

(۱) بهوایه *

هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب "احتشام الملک مظفر جنگ" و عطای علم و نقاره و ماهی و مراتب و پالکی چهاردار سرفراز فرموده قدر و منزلتش در همچو شمان افزودند و بسمت لک پنجاه هزار دام فر جاگیر بهادر موصوف عفايت نمودند * دوازدهم از مقدم همایون کنار دریای پین پین تراوت یافت و هاشم علی بمقصد دو هزاری و خطاب "خانی" بر اسم مورد نوازش گشت * چهاردهم دلیر خان و اصالت خان که در میدان شجاعت و شهامت بکه تازان هر دو برادر اند باستانه بوس سعادت اندرز شده بعطای خلع پنج پنج پارچه و قبضه و منصب پنج پنج هزاری ذات و سه سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مورد مراحم ظل الهی گشتند و محمد باقر خان بواسطت ذوالفقار جنگ بهادر کامیاب دولت ملازمت اشرف گشته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب "معمد خان" نوازش بیکران یافت و میرخان بمنصب پانصدی و برادرش بمنصب دویسده سرفراز شدند و انور شگونیه که در فن شگون مهارت تمام داشت بانعام موضع لوهانه و موضع حاجی پور عمده پرگنده سونی پت بطریق آلتغا کامیاب گشت - سزاوار مرحمت و احسان کامگار خان بهادر بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و یک زنجیر نیل کوه پیکر با رخوت زرباف و یک راس اسپ و پالکی چهار دار و تومان و طوغ و هلم و نقاره و خطاب "عقیدت الدوله کامگار خان بهادر جنگ" نوازش خسروانه نواخت (۱) و چون در آن ایام عارضه درد پا بشدت داشت و قادر بر ایستاده شدن نبود و بمعذور تکلیف از امر الهی هم نیامده بغایران حکم والامادر شد که در حضور بهاشویه نشینی بساط فیض مفاط سر افتخار باوج فلک دوار رساند * شانزدهم از آب دریای مذکور موکب منصور حرکت نمود و بموضع که چهری سایه نزول انداخت * هفدهم موضع شاه گنج از برپا شدن خیم گوردون احتشام رونق پذیر گشت - ایمن خان جماعه دار برساطت بهرام جنگ

On 20th Decr. 1760 he makes a halt on the bank of the Panpun.

On the 24th Decr. 1760, he reaches Khajri, and on the next day he makes a halt at Shāhgunj.

پنج اشرفی و پنجروز پیدیه پیش آورد و بانعام خلعت چهار پارچه و یک قبضه شمشیر و منصب پنجهرزایی سه هزار سوار سرفراز دولت بندگی گردید - و در اشرفی بابت قبضه شمشیر موافق قاعدۃ حضور بادشاهان دیگر پیشکش کرد * عرضداشتت رای جگفته سنگه که در باب تفریض خدمت بخششی واقعه نگاری از نظر اقدس گذشت بدستخط خاص شرف تزیین یافت * هیژدهم ماه مذکور موضع کهنه نزل اجلال گشت - و عرایض اکثری از امرای آنضلع بحضور پرنور از نظر انور گذشت و بدستخط خاص مزین گشت * نوزدهم نهضت معسکر اقبال بصوب بدی بهینک گردید و دران مقام لغافه اخبار عظیم آباد رسید و زبانی هرکارها در حضور پرنور معلوم گردید که رام نراین مقهور از بیم صولت موکب اقبال خود را در قلعه محصور ساخت * میر محمد امین خان که سلیقه میر منزلی بوجه احسن داشت بخدمت مذکور سرفراز گردید - و بر عریضه محمد امینی سر چوکی گری خوامان یک چوکی دستخط انور شرف تزیین یافت * بستم اواج منصوره بطرف اسلام آباد رو آورد - و یک مقام فرموده عازم پیشتر شدند و نذرهای مرزبانان آنصمت بسیاری از نظر انور گذشت و عز قبول یافت * بستم و دویم بعرض اقدس رسید که اکثری از غارتگران لشکر فیروزی بازارک نامواب ناراج و غارت بیرون بشکر شذافه انداخته از انجا که نیت حق طوبیت مصروف بر رفاة خلائق و پاسبانی جمهور انام است بنایب وزیر الممالک حکم والا صادر شد که از مردم متدین برای جایداری دیهات تعیین سازند که احدی دست ظلم بر رعایا و سکنه آنجا دراز نکند و هر کسی که مرتکب این حرکت شود چنان بسزا رسانند که دیگران عبرت گیرند - چنانچه مردم متعینده همان روز نوزدهم دس را دستگیر کرده بدربار شاهی حاضر ساختند * حکم اقدس

On 27th Decr. 1760, Shāh 'Ālam reaches Badībhikan and was informed that Rāin Narāyan has shut himself up in the fort. Next day he halts at Jalām-Bād, and here many of the chiefs present him nazar.

عز اصدار یافت که بیلی هر همه ها بریده تشهیر لشکر سازند - چنانچه حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت و بعمل آمد * بست و سیوم ذو الفقار جدگ بعضی اقدس رسانید که حاجی حسین خان که غبار کدورت ازین آستان دولت نشان که ظاهرأ بر دامن دل خود دارد استعفا می نوکری کرده و هرچند میرغلام بچوب و نرمی او را فهمانیده در دانش اثر نکرد و بی رخصت ولی نعمت برخاسته رفته - بمدار الدوله بهادر فرمان قضا جریان عز اصدار یافت که آن برگشته بخت را بهر نوع فهمانیده در حضور معلی حاضر سازد - حسب الطلب مدار الدوله بهادر برهنه مونی بخت بیدار بر آستان فلک نشان رسیده جبین عبودیت را بسجده بارگاه نور آگین ساخت - محمد بعضی خان بخدمت فوجداری برگشته تلاوه سرفروزی یافت - درین روز راجه رام فائده بمسامع عز و جلال رسانید که نایه سواران عرایض شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر در حضور ساطع النور آورده اند - حکم شد که باریاب مجرا شوند - نایه سواران مذکور عریضه بهادر را اموصرف معه یکصد اشرفی و عریضه نجیب الدوله بهادر معه بست و یک اشرفی از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و رخصت شدند - راجه رام عرضی درباب سرفروزی پسران خود بمنصب و خطاب بحضور ساطع النور گذرانید - معروض مشار الیه قرین پذیرائی شده خطاب "کنور" بهر دو پسر و منصب مرحمت گردید * از آنجا که میلان خاطر اقدس بمقتضای خوش اعتقادی بزیارات مزارات برگزیده های دین و بزرگان اهل یتیم بیشتر است در هر منزلی که درگاه اولیای کرام بسمع مبارک میرسید بمحصول زیارت استغاده بر میداشتند * درین منزل بعرض همایون رسید که درین سواک مزار فایض الانوار زبده الاصفیا قدوة الاولیا شاه شرف الدین قدس الله سره العزیز واقع است - برای زیارت درگاه مذکور تشریف ارزانی فرمودند * دران هنگام

که سوار می مبارک بهر بسته میگذشت . رعایا و سکنه شهر از رضیع و شریف
گلپهای نقره بر فرق مبارک نثار کردند . و روپیه‌های نقد هر یکی بقدر
مقدور خویش پیشکش گذرانیده دهانهای سلامتی ذات اقدس از خلوص
دل نمودند . و آنقدر گلپها نثار گردید که محتاجان و مسکینان دامن امید
پرساختند و چمن چمن گلپهای شادی در گردبان حال خود ریختند .
بهین رتیره تا درگاه شریف بلران سیم دست گداز بر سر هر که و مه بارید
و عالمی بهر دست افشاندن از راست و چپ کامیاب فیض میگردید *
چون جناب خدیو گیلان بآن درگاه فایز شدند . شیشه‌های عطر و گلاب
بر بسجده فرود آوردند . که ناف زمین چون فانه آهو مشک آگین گردید .
و نسیم عطر شمیم بوی آنرا بدماغ استادگان نزدیک و دور رسانید . بعد
آن خدمت درگاه دستار و حلقه کمان بطریق تبرک پیش آن جناب مالک
رتاب آوردند . تو گوئی ایمانی از بشارت بود که چون حق تعالی شانه خدیو
دوران را سرکوب آفرینش ساخته در قبضه اقتدار و کفایت بندش گردنکشان
ربع مسکون سر ما واهند نهاد . و بگوشه کمان بعموی خود خواهند بستید *
پس از آن زیارت مرقد منوره شالا بدر عالم قدس الله سره العزیز و گرفتار
تبرک و استغاثه فیض از مزار پر انوار حضرت شمس الاعظم قادری
علیه الرحمة الابدی نموده بطرف قلعه هوبه مذکور متوجه شده مراجعت
فرمودند * تلوکچند بخطاب راجگی و منصب پنجهزاری چهار هزار سوار
کامیاب الطائف خاص گشت . و عرضی وکیل مشار الیه بحضور انور رسیده
بدستخط خاص مزین گشت . و بمنصب پنجهزاری یکصد سوار مورد
تفضل شد * بست و پنج بوساطت غلام نبی خواجه سرای رپوسینه
واجه دام زاتمه احمد الله خان و غیره یک اشرقی و دو روپیه نذر گذرانیده
سرفرازی جاوید نمودند * درین اثنا عرضداشت مستنار الملک بحضور افور

Shāh 'Ālam
visits the
tombs of
Shāh Badr
'Ālam and
Shamsu'l
A'zam
Qādiri.

گذشت که محمد اشرف خان که یکی آن نمکخواران مائده فضل و احسان
 والا دودمان است امیدوار است که بخدمت دیوانی و وقایع خوانی
 یکی از بادشاه زاده‌های والا تبار عز امتیاز یابد - چنانچه مومی الیه از
 نوازش جهانبانی بنفویض هر دو خدمت از سرکار رخشنده اختر برج
 خلافت تابنده گوهر محیط سلطنت مرزا فرخنده بخت بهادر سرفراز
 گشت - و دیگر عرایض بنده‌های آستانه عظمت و جلال از سرفرازی
 مناصب و تقرر خدمات کارخانجات مثل کز فراشخانه و استیاعخانه که از
 نظر اقدس گذشت بصاد خاص مزین گشت * بست و هفتم راجه
 رام فآته رویه‌های مبارک از نظر اقدس گذرانید - کالیکان لغافه
 اخبار بحضور پرنور گذرانیده زبانی بعرض رسانید که شجاع الدوله بهادر
 از مدت دراز اراده آستان بوس بارگاه ثریا جاده در سر داشت لیکن بنابر
 تذبذبه اکثر مفسد (۱) انضاع که سر بشورش برداشته بودند رسیدن بهادر
 موصوف بطواف کعبه ملایک مطاف در حیز تعویق افتاد - اکنون موقوف
 بعقبه خلافت رسیده بسجده بارگاه فلک بارگاه عرش احترام جبین عبودیت
 نور آگین خواهد ساخت * وکیل راجه شتاب رای یکصد رویه بنظر اشرف
 گذرانید - حکم جهانمطام صادر گشت که موکلتش زود تر بحضور فیض
 گنجور حاضر شده سعادت رکاب بوس دریابد * و دیگر بنده‌ها بقدر مرتبه
 خویش ندور و پیشکش گذرانیده سرفراز دولت بقدگی شدند - از انجمله
 وکیل محمد شاکر درویش یک اشرفی و یک جلد کتاب بنظر اقدس
 در آورد * بست و هشتم عقیدت الدراه کامگار خان بهادر و دیگر بنده‌های
 بادشاهی باریاب مجرا شده گل کورنش را زیب گوشه دستار ساختند -
 پنججاه حلقه کمان مرسله عقیدت الدوله بهادر که مانند قوس قزح بالوان
 رنگارنگ نظر فریب نظارگیان بود از نظر خورشید نظر (۲) سپهر خلافت

Ashraf Khan
is appointed
divan and
waziri-khan
to Prince
Mirza
Farkhunda
Bakht.

Shuja'ud
Dawla is re-
ceived into
audience.

گذشت - و در تحويل فضل علي خاں شدند * بست و نهم اتا رام
 ماهوکار بوسیله قطب الملک یک اشرفی و مهابت خاں پنج روپیه پیش
 آورد - سالمو مذکور بخدمت خزانچی گری خزانہ معلی بعطای گوشواره
 سرفراز گردید - عرضی لطف علیخان معه یکصد و پانزده روپیه در خریظه
 سر بهر و پانزده قبضه کمان که هر یک ناخن بدل - زن پیر و جوان چون
 ابروی مهوشان بود معروفست راجه رام ناتھه بعضور انور گذشت -
 حضرت قدر قدرت پس از ملاحظه آن حلقه‌ها نظر بنداشای حلقه ماه نو
 افکندند - بندهای درگاه آسمان جاء نذر طلوع ماه نو گذرانیدند - بر عرضی
موتی رام پیشکار بیونک اضافه درماهانه اش دستخط قدسی نمط شرف
تزیین یافت - و دیگران نیز باضافه مناصب سربانند گردیدند * غرفه شهر
جمادی الثانی مقام منصل سیوان شد - رای دیانت دیوان تن و بلاس
رام پس از گذرانیدن نذر بجناب اقدس بخدمت نقدی نویسی و دیگران
بعده توجیه نویسی و مراتب و پرچه نویسی دفتر دیوان تن معزز و مفخر
گردیدند * دوم مقام صدر معبیت خواجه سرا بموجب عرض شرف ملازمت
اقدس دریافته سبکه خاک شفا تبرکاً بعضور پرنور گذرانید - بنیابت وزیر
الامالک یک حلقه کمان از راه تفضل مرحمت گردید - مومی الیه
آنها از آثار ظفر و فیروزی طالع خود دانسته زیب قوت بازری خود
گردانید * ذوالفقار جنگ بعرض اقدس رسانید که غلام تهانه دار را که
بدخو و بهانه جو بود دستگیر کرده آرده اینک حاضر است - مشتر الیه
مورد تعمین گشت - محمد دلور بوسیله اصالت خان سعادت ملازمت
دریانت و بعطای چیره مقیشی سرفراز گشت - وهینگا محلی بخدمت
فیل خانہ سرکار والا قامت افتخار افراخت - و میر فضل علیخان بمنصب
سه هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب " خانی " و خدمت سرجوگی

خواهان ممتاز و سر بلند گردید - و میر مقیم بمقصب سه هزاره ذات
 و پانصد سوار و خطاب "خانی" بر اسم و هاشم علیخان بمقصب دو هزاره
 و خطاب "خانی" و میر محمد امین خان بمقصب دو هزاره و میر
 عطاء الله بمقصب یک هزاره سو فواز شدند - رای سنگه بمقصب یک هزار
 و پانصدی ذات مفتخر گردید بنائب وزارت حکم قضا جریان عز نفاذ یافت
 که هرکه باران نوکری ازان طرف در لشکر فیروزیه اثر آید او را ملازم رکاب
 فیضی انتساب به در چند در ماهه اش از نوکری سابق او نموده گردانند -

میر سید علیخان به نیابت داروغگی توپخانه معالی بعطای دو سببه سو فواز
 گشت - و خورشید علیخان بخدمت بخشی گوی بادشاهزاده مرزا فرخنده
 بخش بهادر خورشید طالع خود را در برج شرف یافت - و پالکی مرسله
 رضا قلی خان بهادر از نظر گذشت - و عراض اکثری بدستخط صد خاص
 شرف توأمین یافت * هشتم مایه مذکور بعرض اقدس رسانید که عماد الملک
 شقاوت آثار از بیم صولت خدیو کشورگشا بمذلت و ادبار بمستقر الخلافه
 اکبر آباد رخت ادبار برده و گریخته - و نجیب الدوله بهادر داخل
 دارالخلافه شاهجهان آباد گردید * شرح این وقایع خامه حقایق نگار بیانگر
 روزگار چنین بتصریر می آرد - قبل ازین برگشتن جگو بعد حرب و پیکار
 از رعب افواج نصرت شعار باران ناصواب که بدار الخلافه رسیده دیگر بار
 رایت پر خاش بر فوازد و تار سیدن و او ملهار بکومک آن نابکار در شهر استقامت
 ورزد رقم پذیر گشته - لیکن چون بیان وقایع حضور فایض الفوز ضرور تو بود
 تا همانجا گذاشته شده - الحال بالا جمال کیفیت گوشمال یافتن دکهنیان
 بد مال و هزیمت خوردن آن قوم روه خصال می نگارد - که هرگاه جفکو
 ضلالت کیش بهیر و بنگاه خویش پیش گذاشته و افواج را بطور یمین
 یسار تقسیم ساخته بسرعت تمام خود را قریب دارالخلافه رسانیده

Khorahid
 Ali Khan is
 appointed
 bakshi to
 prince Mirza
 Farukhunda
 Bakht.

Defeat of the
 Dakhanis
 and punish-
 ment inflot-
 ed on them.

Dattā the
brave Deo-
can General,
uncle of
Jangū, is
defeated by
Najīb's
Dawla and is
killed in the
battle.

میخواست که خود را از دریای بلا نجات دهد - داتا نابکار را که عم آن
زمینده بخت تیره روزگار بود و از سرداران دکن گوی شجاعت بسبقت
می رنود رگ غیوت بحرکت آمد - و بال و پر عفا و فساد کشاده قدم
جرات پیش نهاد - و بی اندیشه و دغدغه مقابل افواج دریا امواج گشته
میخواست که از کفایت براری حله زده آتش جدال و قتال برافروزد که ناگاه
هدف تیر بهادران هیجا و علف تیغ غازیان و غا گشت و در چشم زدن
طعمه نهنگ تیغ دلاوران اسلام شد * توضیح و تفصیل این سانحه نادر روزگار
باین آئین نو گویند خامه بیان میگرد - که امیر الامرا نجیب الدوله بهادر
با قشون شاهي باستعانت تائید الهی و اقبال عدو مل شاهنشاهی برای
دفع آن گروه ضلالت پزوه کمر همت بسته خود هر اول لشکر نصرت اثر
گشت - و باتفاق شیر دلان پیکار خوبتقاوب آنها بحزم و احتیاط صف آرا
از زمین و یسار شده مصدر کشش و کوشش می بود - و برای مدافعت
مواد شورش و فساد آن بد نهادان همت میگماشتت - تا آنکه دتایبیل
باطل ستیز علم جهالت بر افراشته و دست از جان شسته با لشکر گران
حمله آورد و جنگی عظیم بمیان آمد و شورش نبرد و کارزار از هر طرف
برخواست - و آتش توپ و تفنگ زیانه بر آورد - و غلوله آن توپ آتشی دم
مانند تگرگ باریدن گرفت - و صدای جانسوزان مانند صاعقه و رعد بغرش
آمد - آتش تیغ و تیر مغفر شکاف آنچهان بلند گشت که جوهرش مانند
سهند از جا میجست - و نیزه بهادران عدو افکن از درع و جوشن
در گذشت * * نظم *

زمین پوشیده شد از درع و خفتان جهان گردید اندر نیزه پنهان
زکوة کینه سیل آورد سر زبر بصحرا آب زن شد آب شمشیر

سپاهی بیشتنر از موج دریا بهم آویخت چون سیلاب یکجا
 کشوده کام نین تمساح شمشیر حساب بحر هیجا زهر شیر
 فلک آورد در واژونه قرتب (۱) زمغز نیل چون دریا بلب کف
 ز آواز طراق گرز بر خود حواس آرامگه را کرد پدرو
 دران صحرا دو سبیل آمد فراهم تزلزل یافت در کار عالم
 بلند از هردو جانب گوش را بانگ نمانده در دماغی هوش یکدانگ
 عسارت زندگی را رفت از یاد بدوق جان سپردن گشت جان شاد
 نموده آشکارا بیدرنگی سواران بر پیاده تیز چنگی (۲)

بعد آویزش بسیار و حرب و پیکار آن مودود نابکار در عین پورش که
 اراده عبور جمن آنروی آب داشت - و پایاب علم نگونساری بآن طرف
 می افراشت - و امیرالامرا با رستم دلان عدو لشکار و نبرد آزمایان مانند
 بهمن و اسفندیار بازوی تهنیتی کشاده سد راهش در عین دریا گشته
 زمیگذاشت که پای جرأت فراتر نهد - در همان اثنا هلف تیغ ابدار
 مبارزان خونخوار گشت - و آن دیورجیم مردم آزار بیک ضرب غلوه بدوق
 شرب بار بدار البرار شنافت - ازین معنی جنگورا پای ثبات و استقرار
 لغزیده زخم تیغ ابدار خورده رو بفرار نهاد - و اعلام شوکت دکنیان نگونسار
 گردید - و نسایم نصرت و تائید ایزدی بر شفق رایست اهل اسلام وزید -
 وزیر بی تدبیر نیز همراهه آنفصالات فرجام گام زن وادی ابدار گشت - و در
 انتقام خداوند مجازی مبتلای عقوبت و عذاب در دین و دنیا شد *
 سبحان الله قدرت حق بنگر و از این و آن در گذر که در اندک ایام
 احوال آن قیره انجام دگرگون شد - و از گردش چرخ بوتلمون غیر زیان کاری

Jang is wounded and takes to flight. A large quantity of booty fell into the hands of the victorious army.

(۱) در اصل نسخه " قرتب " (۲) در اصل نسخه " چنگی "

و نفرین و لعن و مذلت و خواری با خود نبرد - انشاء الله المستعان
 این الیاد سرگردان در جهان خواهد گردید - و بعد ما نخواهد رسید * القصه
 غنیمت بیشمار از غنیمت کفار فجار بدست محامدان لشکر فیروزی مدار
 آمد و بسیاری از آن قوم ادبار - نصیب بطرف متنبر و قلاع سوزجمل جات
 ملجأ و ملوای خود دانسته افتاد و خیزان گریزان شدند * سوزجمل بهاس
 دینداری نفریانها راه داد - و تا باشکر ملهار راو بکومک و حفاظت آنها
 راه نورد نکست و ادبار بود * امیر الامرا بهادر بعد از فراغ این مهم اہم از راه
 دور اندیشی باقشور شاهی لوامی غنیمت افراشته هارم آن فواج گشتند -
 و برای بیم بردن مواد فساد که رگ و ریشہ این زقوم طبعان دور دراز
 بود پای استقامت و استقلال پیشتر گذاشت - و تا به کول مضروب خیام
 بہت و احتشام شاهی گشته فرج چپاول پیشتر درید - ملهار راو تاب مقاومت
 و قوت مقابلت با فرج ظفر موج در خود ندید از فرودگاه خود کوچیدہ
 و چند بار بجنگ گریز بطور عادت دکھیان جنگیدہ آخر کار دامنه‌های
 کوه و جاهای تنگ و قلب آن دیار ملجأ و مارای خود ساخت - و هر بار
 شکست خورده جان سلامت برده بمکر و حیل گذران میبرد - و منتظر
 رسیدن فرج دکن و بہار و بسواس راو کہ ہردو سرداران قوالانندار بودند
 میماند - و تیر تدبیرات هر چار سو می افکند * اکنون باز بتکویر وقایع
 درگاہ سلاطین پناہ خدیو جهان و جہانیان می پردازد - درین آوان میمنت
 اقتران گرجی بیگ معرفت محمد امن ظروف چینی کہ تحفہ روزگار
 و یادگار چینی نغفور میداد بنظر ہمایون در آرد - و حکیم اسرائیل خان
 بمنصب شش ہزاری چہار ہزار سوار و بخطاب " حکیم الممالک " و احمد الله
 خان بخطاب " ابو تراب خان " بنام پدر سرفرازی یافتند - و میر بہادر علی

The defeated
 army of the
 Dakhnīyās
 take refuge
 in the fort of
 Surajmal,
 and receive
 re-inforce-
 ment from
 Malhar Rāw.
 Najibū'd
 Daula again
 defeats the
 allied force
 and Malhar
 Rāw takes
 refuge in the
 mountains.

بمنصب سه هزار پانصدی و خطاب "خانی" بر اسم و عطای پانگی
و اودیسنکه بمنصب چهار هزار و خطاب "راجگی" عز و اعتبار یافت -
و نامر الدوله سادخان بهادر را بمنصب هفت هزار و کامیاب عاطفت
فرمودند - و حیات علی خان بمنصب دو هزار و محمد دایم بدرماه
شش صد روپیه و سید اعظم بهاهانگ شایسته سرفراز شدند * دوازدهم ماه
رایت فیروزی نور افزای سرای نور گردید * سیزدهم از نوشتجات منیر الدوله
بهادر بوضوح انجامید که رام فراین مقهور باران جنگ لشکر گران بهم
رسانیده سر قردان شدن مبارزان لشکر اسلام دار - بعقیدت الدوله بهادر حکم
محکم عز نغان یافت که از منجمان و اختر شناسان ساعت سعید روز جنگ
مقرر نمایند تا بتجویز آنها بزم جنگ موکب اقبال بطرف مخالف
بد سگال متوجه گردد * چهاردهم از مقام صدر نهضت الویه فیروزی پیشتر
شد و به کامگار خان برای استاده کردن خیمات نصرت اعلام حکم و الاشراف
صدور یافت - هرگاه آنحضرت ظل الله قالب خیمه را از نزول اجال
جانی تازه بخشیدند - خبرهای رام فراین مقهور متواتر بعرض باریابان
حضور لامع النور میرسیدند - چنانچه پانزدهم متصل گدھی دلهری اتفاق
مقام افتاد و وقت درخشیدن برق شمشیر در نظر همگنان عیان گردید -
اصالت خان و دلیل خان حسب الارشاد والا کمر همت چست بسته
دست کین بحرب اعدای دولت از آسودن بر آرد - و کمانگی زار برای
گرد آوری عساکر گردون مآثر برسم طلایه بلند پایه گشت *

Munirn'd
Dawla sends
information
that Rām
Narāyan is
collecting a
large force to
wage war.
'Aqidat
Khān is ap-
pointed to
proceed
against him.

شرح وقایع مکاربه دلیران معرکه رزم بادشاه
 اسلام با راجه رام ناراین بیدین شقاوت انجام بار
دویم و فتح و فیروز اولیاء دولت و کیفیت
نفاق ورزی آن خیره و پیش آمدن بکوب
 و پیکار از بهادران رکاب فیض انتساب
جهاندار گردون وقار و هزیمت یافتن او
دیگر بار محصور گشتن آن مفرور در
قلعه عظیم آباد و سرتافتن آن تهی
مغز از ارشاد هدایت بنیاد باعت
میرون پسر جعفر علیخان ناظم
مرشد آباد و بمیان آمدن
جنگ از میرون مقهور که
مقابل معسکر اقبل شده
آخرکار افتادن صاعقه از
غضب الهی بر میرون

Account of
the second
battle
against Raja
Rām Narā-
yan and his
defeat.

هرگاه بمسامع قدسی از روی اخبار زبانی جاسوسان رسید که راجه
رام ناراین با فوج ادبار و سپاه بیشمار قدم جرات از حد خویش فرا نهاد
مستعد کارزار و پیکار است - هر چند راهنمایی بانقیاد و اطاعت حضور که
موجب سعادت و فلاح آن مفرور بود فرمودند تأثیر نه بخشید - و گمراهی
 آن ادبار قرین از جاده مستقیم عبودیت زیاده تر میگردید - لاجرم چون

آتش قهر قهرمانی زبانه زد و رگ غیرت غضب سلطانی به حرکت آمد -
 تندیه و تادیب آن کوفه اندیش لزم همت والا نهمت پنداشتند - بنا بر
 آن سران و سپهداران را یاد فرمودند و قبضه شمشیر خاص که از برق آن
 عدو سوزی و از جوهرش فتح و فیروزی نمایان بود در میان گذاشتند -
 و امیران عظام را بقسمهای غلاظ و شداد برای جهد و جهاد همهها را یکدل
 و یکزبان فرمودند - تمام آنها بموجب ارشاد وای نعمت بر حق معروض
 جناب اقدس نمودند - که تا روح در قالب جسمانی است از بندها در
 جانفشانی قصوری نپهور نخواهد آمد - بنا بر آن بهست و یکم جمادی الثانی
 هنگام طلوع صبح اقبال که شام زوال اعدا بود - برای نواختن کوس جنگ
 فرمان قضا جویان در دادند - و بصف آرایی و نبرد آزمایی بدلیران عدو
 انگن و بهادران روگین تن حکم فرمودند - و با نواختن لوی لزم و ثبات پای
 جلالت و شجاعت بتاکید ارشاد نمودند - نهنگان بعر ذخار کارزار بر طبق
 حکم جهان مطاع توپخانه آتش زبانه را پیش برده سرگرم عدو سوزی
 و آتش افروزی گشتند - و به هراولی موکب نصرت اثر زنده فدویان
 جانباز دلیر خان بهادر و اصالت خان بهادر باعوان و انصار خود را بت
 ظفر آثار افراخته پیشتر روان گشت و قدوة فدویان اخلاص منس کامگار خان
 بسرداری ایلتمش معین گردیده قدم جلالت پیشتر نهاد - و در جوانغار
 و برانغار ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر و اکثری از جوانان بکار
 و مجاهدان عرصه پیکار جا گرفته یمن و یسار را چون کوه کوه آهین
 آراستند - چون قبل از آن رام نواین مقهور بود الله خان حبشی را از رعب
 موکب اقبال بشتافتن خود برای آستان بوسی بارگاه آسمان جاه فرستاده
 دست طلب شفاعت بدامن عاطفت خسرو دین پناه زده بود میخواست
 که معذرت گناه آن روسیاه نماید و آن شرزه گوی حيله کوش بار دیگر

On the morning of 28th January 1761, war against Raja Rām Narāyan is declared.

بنزویر و فریب پیش آید - و هم برین آئین غلام شاه که یکی از سرداران
 عمده اش بود نیز معرفت دلیر خان بهادر پیدام اسلام (۱) آستانه دولت
 مخفی می نمود - خدیو موفق پاک دین بر فسون سازی آن ضلالت آئین
 آگاه گشته ارشاد فرمودند که ازین پیش هم آن حیلله گر خود کام همین
 قسم بمعرض مرض استادگان حضور سپهر احترام رسانیده بود - بوجه احسن
 هرآینه ضمیر همایون ما بدولت منعکس است که کلام او از صدق
 و راستی فروغی ندارد - معروضش بدرجه پذیرائی نمی رسد - مگر دست
 بسته همین وقت اگر بشرف زمین بوس آستانه دولت آید قرین مشرف
 شود و استعفا می جرایم پیشین نماید - بحر کرم و بخشایش خسروی
 بجوش آید و نامه سیاه اعمالش شست و شو یابد - و غلام شاه اگر
 فی الواقع غلام شاه است حلقه بندگی حضور در گوش کند و جبین ارادت
 بر آستانه دولت سایه تا در عهد امن و عافیت آسایش یابد - و هدف
 نازک قضا نکرد - و الا پامال سم سمندان غازیان آنچه خواهد گشت که
 نام و نشان خود نخواهد یافت * القصه چون التماس آن باطل اسلح که
 بمکر و تزویر بود دروغ بیفروغ روشن گشت - و اثری ازان بظهور نیامد
 بل آماده جنگ آن باطل آهنگ گشته لوامی عصیان بر افراخت -
 و به قمر و هنگامه آرائی بصف کشی پرداخت و باران کارزار آن نابکار
 با لشکر جبار سوار شده رخت ادبار بعرضه پیکار کشید - یک و نیم پاس
 روز بر آمده مقابله طرفین رو داد و قلاتی ۱۲۱ صفین اتفاق افتاد - نخست
 اخبار جنگ قراولی از قراولان شیر شکار به تیر و تفنگ بعرض اقدس
 رسید - رفته رفته چون آتش کارزار بلند گردید - شهنشاہ دین پناه نظر
 بر عون اهزادی که نصر من الله و فتح قریب نصی است قاطع قرین نصرت
 و ظفر بر پیل کوه پیکر که برج فلک رفعت و اعتلاء گردون شکوه و عظمت

Ghulām
 Shāh raises
 the standard
 of revolt,
 and a fight
 takes place
 between him
 and the
 Royal army.
 Shāh 'Alam
 goes to the
 front.

و علا بود - بتوزک شایسته و آئین خجسته آهسته آهسته با جفود نصرت
آمود و سپاه منصور که دیدار روزگار کهن بآن آئین ندیده پیش آمدند *

نظم در تعریف فیل سواری خدیو کوه وقار و بردباری

هنگام فیلی که خرطومش گهی^{۱۱} کین آوری
پای تا سر چین پیشانی بود چون آستین
عقل اول هیكلش را چون محیط خاک دید
آسمان اولین را گفت چرخ در زمین
دید هر کس آن سر و خرطوم را داند که هست
کوچه راه از زمین تا گنبد چرخ برین
میشود قطب شمالی در نظرها نا پدید
در جنوب آهسته تر گریه گذارد بر زمین
آنکه در هر جنبش خرطوم در روز مضاف
بر چراغ عمر اعدا میفشاند آستین

خدیو مانند آفتاب خاور که از فلک اخضر بر آید در حوضه جا فرمودند -
و ماه تابان چرخ چارمین را بر زمین جلوه گر نمودند * * نظم *
چو در حوضه فیل جا کرد شاه زم-ونار گردید از برج ماه
شهنشه به بالای فیلی غیور نشان داد از موسی و کوه طور

نظم در بیان تعریف فوج و کثرت آن

سپاهی دوش بر دوش سواره به پایان کسود گسود او نظاره
سپاهی از غبار ره فلک ساز ز سامان تعیین آن طرف باز
بنمادش اگر پرداخت عارض ز فرسودن زبان را باخت عارض
چو مزگانی که باشد اشک آلود سر انگشت قلم را آبله بود

A description
of the Royal
army in
verse.

بزیر سایه بسازی (۱) پسزدان
 اجل نشناخت کس را در غبارش
 هوا را ساخت تیره آنچنان گرد
 ز بس از کثرت تغلیب جا بود
 صف محشر فلک را رفت از یاد
 ده خانه غاصط کردی نظرها
 نموده بسکه خود را گم دران کرد
 نمایان از علم تا مه ز ماهی
 سبق برده ز حشر از لاتذاهبی
 از طرف غنیم لثیم شلک عظیم از بان
 ر بندوق شروع گشته کار کشش
 و کوشش بشمشیر و خنجر کشید -
 و اکثری از ان ادبار آثار تهور و جلالت
 آشکار ساخته بر هر اول نصرت شعار
 تاخلفند - و شورش بسیار آن جهلمیان
 انداختند * کامگار خان بهادر با دلاوران
 نصرت نشان و دلیر خان با جنگ
 آوران جانفشان مصدر ترددات بی پایان
 گشته گوی شجاعت از ستم
 و دستان ربودند - و چنگ بحبل
 العین توکل زده از اقبال بی زوال خسرو
 دریا چون کوه جنبش نمودند -
 هر چند گروه ادبار نصیب کفار
 فجار بطمطراق بسیار و کثرت
 بیشمار مانند برق رباد
 شتابان گشته و مانند سیل
 خروشان میرسیدند - ایمن
 امعان آتش عدوسوز تیغ
 مجاهدان خونخوار کار مهر
 تابان می نمود - اگرچه آنقوم
 بدکردار معاندان ناهنجار
 از پای ثبات و استقرار نهال
 کارزار با رگ و ریشه عداوت
 می نشانیدند - ۱۰۱ باد
 مصرر حمله مبارزان اسلام
 از بیخ و بن میکنند - و برق
 فیروزه های دلاوران خرمی
 جان و تن آن خسان میسوخت -
 در عین زد و گیر سفیر
 تیر پیغام اجل بگوش
 برنا و پیر می رساند - و قاعد
 گلرنگ بندوق خط آزادی
 از قید حیات بهر کسی
 میداد و توپ اثر در خورش
 بدم آتشین دیگ خون
 معاندین از

Kāmgār
 Khān and
 Dilīr Khān
 are appointed
 generals
 to conduct
 the battle.

آتش عدم بجوش می آورد *

شده خمرو مقابل با چنان فوج A descrip-
tion of the
fight and the
battle-field
in verse.
علمهای کشیده قد سحرگاه
فکنده مهیجه زرسایه بر خاک
بهر سو تاخت مرکب داد بیداد
بچشمش جان ببردن بود بازی
ز رفتن آفتاب از بس که استاد
ترنگی از کمان در گوش آمد
زمان تیر شد تیر آتش کین (۲)
چکاچاک دم شمشیر خونبار
ز تاب و ترف که در آن رزمگه بود
بخود از یگه سر مورد دلار
بمیدان بود هر مرکب سبکخیز
صیقل مرکبان برق رفتار
دماغی ساز کرد از شیشه اش مرگ
شدند آن جنگجویان بسکه سرکش
فگند از بس جنیبت نعل زرین
ابر تیغ بارید آنقدر خون
ز هر برگستوان خون سرشته
دمی که هم نفس با خون دل شد
ز فیروزه شد نیستان عرصه کین
ز بس بارید ابر تیغ هر سو

* نظم *

ز هر سو ببحر آهن زد دگر موج
کشیده زلف بر رخساره از آه
بریده رنگ خور از چهره سیاک (۱)
قیامت را قیامت رفت از یاد
اجل میشد خجیل در رزم سازی
فکود از روز رستاخیز کس یاد
که از خود رفتگان را هوش آمد
ز آب تیغ گشت آئینه رنگین
چکارک را بدل افشرد مذقار
چو آتش دید مو نبض (۳) نکه بود
همائی داشت بر سر سایه گستر
که نبود باد را حاجت بمهیز
بر آورد آتش از خارا گل از خار
ز باد دامن خود ریخت این برگ
ز نعل باد پایان جست آتش
زمین شد آسمان از ماه و پروین
که روی خاک میدان شد شفق گون
نظر در نرگستان لاله گشته
سنالی از سفان بوسی خجیل شد
در آمد در غریزش شیر نرین
ازان برداشت نم پدوسته ابرو

(۱) بریده رنگ خور از چهره پاک (۲) ز باد تیر شد تیر آتش کین (۳) دیده موقش

زده بوسه بسر از پس سنایی
 نگذدی گر سر شمشیر بر خاک
 مگر سوزن زدن از عیسی آموخت
 نظر بر مرگ مردم تا نهاده
 ز بس سر تیغ کین افکند بر پا
 سر آن سروزان بر خاک غلطان
 ز شادی مرگ گشتن تا به آغوش
 کشیده نای ترکی فاله از نا
 بمرگ بس اکابر بر کف خاک
 زره مرتیر را پیکان بود دل
 نشاند از بسکه زهر چشم سوزان
 شده از جوی خون صحرا گلستان
 ز خون گردیده کوه و دشت گارنگ
 بهر ذرات ریگ از سائبه خون
 ز باد تیر ترک از سر بس افتاد
 بقلب فوج خسرو بود بر پیدل

بالجمله بعد آریزش بسیار و گیر و دار بی شمار که با شور بختان کارزار از
 شمشیر خونخوار گذشته کار بدست و گریبان رسید دلیر خان بهادر قدم
 دلیری در عرصه پیکار استوار داشته نقد جان نثار ساخته بغاژه شهادت چهره
 سعادت آراست و اصالت خان برادرش گلهای زخمها برداشت و نیز
 شربت شهادت چشید * مقارن اینحال اختلال کمال باحوال شاول معسکر
 اقبال راه یافت - کامگار خان بهادر چپقلشهای شیرانه و آریزشهای مردانه
 نموده روی همت از جنگاه نذافت - و به جگردازی و دلاوری چون شیر شوره

Dilir Khan
 and his
 brother
 Astlat Khan
 are killed in
 the battle.
 Kamgar
 Khan con-
 ducts the
 fight with
 bravery.

که در رزمه گوسفند افتد - داد مردی و مردانگی داد * درین اثنا فوج آن
 کافر نعمتان خیره شده از تورخانه والا در گذشتند - و قدم جرأت پدش نهاده
 تا بفوج قول همایون در پیوستند - شهنشااه گردون هوا بر فیل کوه تمثال
 آویزشهای اعدا ملاحظه میفرمودند - هرگاه بچشم دوربین مهابذه نمودند که
 فوج بدکیش پای از حد خودش بیرون نهاده اند از جوهر شهامت و پرو دای
 و گوهر شجاعت ذاتی عقان عزیمت جلوریز پدشتر فرموده بکومک
 رستمان جان سپار و هوبران بیسته کارزار متوجه شدند - و به نیروی همت
 یافت باعانت سپاه فیروزمند آذوقه اشرا را از جرأتی که می نمودند
 بار داشتند * در عین هنگامه هیچجا و کارزار هوش ربا فیل مستقی یله شده
 زنجیر گسسته بر فوج ظفر موج سیلاب وار دمان و خروشان رسید - و پیاپی
 دست ضبط خود هر چند بروی دراز میکرد کوتاه میدید - چون از صدمه آن
 اعضای مردم درهم شکستند - و از بیم آن افواج فیروزی قالبهای خود را
 از جان تهری ساختند - از تلاش کارزار باز ماندند - بسیاری پامال از ضرب آن
 دیودی زنجیر گشتند - و اکثر مغلوب داشت (۱) و هراس او شده حواس
 خودها باختند - آن سیه مست باد که کین عرصه خالی یافته بسوی فیل
 کوه شکوه سوازی خااه که چون آسمان بر زمین قائم بود حمله آورد و هر دو
 پیلان بکشتی بانم آویختند - و دود از دودمان چرخ کبود بر آوردند -
 عاژن خان ناظر که در خواعی جناب گیهان خدیو جا داشت و با وصف
 خوردن گوی نغنگ پای استقلال و استقامت محکم داشت از صدمه آن
 فیل مست از پا افتاد و پیک اجل را لبیک گفت - و محراب خان
 و لطف الله خان و عظمت الله خان و ولی الله خان و هاشم علی خان
 و میر مقیم دین دار و غیر جان نثار گشتند * از وقوع این سانحه تفرقه رفتوز

عظیم بعساکر منصور راه یافت و جمعی که بهر از چوهر شجاعت و پاس
 فدویت و اخلاص نداشتند از معرکه رو گردان شده راه فرار بخوار نمودند *
 چون سلک جمعیت فوج قول از هم گسیخت - و آن پیل تا بین خانه
 بادشاه محفوظ بحفظ الله آویخت و خطوط شوم که در میان آشوب
 و بلا بود بلند ساخته خواست که از برج حوضه آفتاب شهر خروج از بیچان
 کند - از آنجا که حفظ حافظ حقیقی شامل حال آن خسرو زیاده و خصال
 است در عین همین حالت دست برسمانه کشاده و دست نون بدامن
 افضال ایزد متعل زده خنجر دشمن کش بر خطوط آن مولی چنان زد
 که نگوسار از ضرب آن برگشته راه فرار پیش گرفت و پیل خانه - و آن
 خسرو رسد دل که از زور آن تنومند از پا افتاده بود بدانی یافت. سر سنگ
 نشیند * خدیو مراد چست و چالاک از پشت پیل خانه چسبید نیز
 زه گیر از کمان قضا و قدر چنان بر برق آن پیل سرکش زدند که با سوار غرق
 شد - مجاهدان شهامت پرور و مبارزان بسالمت اثر جنگ از میان
 شجاعت از دیدن ضرب خنجر کوه شکاف نه بهر دست چنان دور
 بدافید ایزد برتر کارگر افتاد باز مستعد و آماده بینکار شدند - و از نیروی
 بادشاهی و ورود فضل ایزد قوی دل گسته حمل آور شدند - نوبت پیمان فرما
 از سنگ خارا در گذشت - و آب شمشیر حیات سر آن دوزخساز را بباد
 فدا داد آخر کار جهاندار شیر شکار از شعنه سفان کتبت راز منافع ادبار
 شعار را سوخته آفتاب کردار تیغ کشیده مانند بقات النعش متفوق
 ساختند و از صوات بادشاهانه علم غلبه و استیلا در معرکه هیچجا انواختند *

* نظم *

چنان افواج دشمن را ز جا برد که گوئی منتت برگ گل هوا برد
 هراس از بس بفرج دشمنان بود صدای پای شریک الامان بود

درین اثنای نیک اقبال مژده فتح و ظفر بگوش بندگان جهان رسانید و کلید
 دولت نصرت خداداد بدست دولت خواهان رسوخ نهاد - داع (۱) غنچه
 دل هواخواهان از نسایم فتح و فیروزی گل گل شکفت و نهال دولت
 و اقبال از باد بهار عفت ازلی بالیده بلبل بال مسرت کشوده ترانه
 خوشدلی گفت - طنطنه شادبانه بر پشت پیلان کوه و آوازه نقاره بر اسپان
 برق جولان در گنبد گردان پیچید و صفیر کرنا و نغیر تا بعرش برین رسید -
 بالجمله فتوحات غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال اولیای دولت آبد
 اشتمال گردید که با وصف ذهن و چشم زخم عظیم کریم کارساز در چنین فتح
 باز کرد که عنوان دفتر کشور ستالی و ظفر نامجات باستانی همیشه
 خواهد بود - و یادگار روزگار خواهد ماند * رام نواین مقهور از بیم سطوت
 موکب منصور خائف و هراسان گشته هویمت را غنیمت دانسته نقد
 حیات مستعار از معرکه نبرد و پیکار با صد هزار ادبار و عار بیرون برد و اسباب
 تجمل و جاه آن حال تباہ قاراج افواج بحر امواج گشته بر باد رفت *
 از آنجا که نیت خیر طوبیت این برگزیده درگاه صمدیت منبع حسنات
 و منبع ترحم است بمقتضای آن تعاقب لشکر گریخته را که خاک مذلت
 بر سر بیخته جانهای خود سلامت می بردند منع فرمودند - و از قتل
 عام آن گروه فاکام در گذشتند * رحم خان که سردار کلان آن خیل ادبار
 نشان بود برهبری طالع الامان گویان دست زهار خواهی بدامان بادشاهی
 زد - و غلام شاه و مرآیدهر و رقن رار داروغه توپخانه مقهور گرفتار سر پنجه
 اولیای دولت گشته دستگیر و اسیر ببارگاه فلک نظیر آوردند - و از توپخانه
 آن ادبار نصیب چهل و در ضرب توپ خورد و کلان بضبط ملازمان دوز
 دربان آمده داخل جنسی سرکار والا گشت * شهنشاه دین پناه بعد

حصول این فتح عظیم شادمانه نوازان وقت شام از جنگ گاه معارفت
 فرموده داخل خيام دولت و اهتشام گشته چدين نياز بسجده عبوديت
 در جناب راهب العظيبت نمودند - و شکر و سپاس بپندياس ادا فرمودند -
 امرايان عظام و بنندگان عقيدت فرجام آداب تهذيبت فتح و نذر و پيشکش
 گذرانيدند * بست و دويم ماه مسطور ازان مقام بطرف باغ نراين مقهور
 منزل آرای اقبال گردیدند - و بهرام جنگ را که گرد مال بر دامن خاطر
 او نشسته بود از ابرافضال خسرو دريا نوال بوساطت مدار الدوله بهادر
 شست و شويافت - و کامگار خان بهادر که کشيده خاطر بسبب سوال و
 جواب رحم خان و غلام شاه بمعرفت ديگران گشته بود از عذابت خسرواني
 بمعطيه سر پيچ جواهر سر بلند شده سر عزت باوج گردون افراخت - و از
 کمال عاطفت و رافت که سرشت و جبلت همايونست غلام شاه
 و رحم خان را بمعطای خلعت فواخته از جان امان دادند - و پيش
 کامگار خان بذابرباين (۱) خاطرش فرستادند - و قبایل محراب خان که اسير
 پنجه نقدير گشته بود و کسان الله داد خان دستگیر ساخته آورده بودند
 فرمان آسمان مطاع عز اصدار يافت که از قيد رها سازند - و بعرض و ناموس
 کسی دست انداز نشوند * زهی شهشاه عدالت پور و خسرو ترحم گستر
 که خشمش با عفو دمساز و غضبش را لطف انباز - بل برای دشمنان در
 احسانش باز و صلی عفو جرایم بلند آواز - کریم کارساز درگاه این دارای
 دانای راز دلها آگاه را سجده گاه مقبلان و ذات قدسي این سزوار تاج
 و تخت سلطنت مظهر اقبال و جاه و حشمت تا دور قيامت همیشه
 و پاینده داران * بست و پنجم از تفضلات خسرواني و قدرداني
 پسر ذوالفقار الدوله بهادر بخدمت فوجداري شاه آباد معزاز فرمودند -
 و سليمان خان را بمنصب چار هزاري و خطاب پدرش سرفراز نمودند *

Ghulān
 Shāh and
 Kāhān
 Khān are
 pardoned
 and robes of
 honour be-
 stowed on
 them. The
 kinsmen and
 followers of
 Mihrīb
 Khān and
 others are
 set free.

The son of
 Zulfaqrā's
 Dawla is ap-
 pointed
 to the post of
 Jār of
 Shahābād.

بست و ششم ریات عالیات بر پل فتوحه نصب کردند • بست و هفتم
 میر ساریمان خان برادر میر متیسم خان بعفایت جامه ملبوس خاص
 و بالا بن سربلذذ دست • و لطف علی خان بمنصب چهار تنزاری دو هزار
 سوار و خطاب "راب اندیشخان" کامیاب گردید - و پسر امالت خان بهطای
 خلعت چوین درجه سومایه درانت ابدی اندوخت • چون رام نرین مقهور
 از بیم مهلت عیب منصور فرار نمود - مرتبه دریم از راه فرور لوای جهالت
 و بغارت در راه پنجوب بیانی از سخنان فریب و ریب دام تزویر
 گسوده دوع "ریت سبی برداحت و انتظار کومک و رسیدن میرن
 ناهنجار آن نازت آثار برده باستظهار حصار کوه کردار بمکاربه و پیکار
 مستعد آن دیکار میماند - و امسون بازی گرمی و شعبده بازی بروی بعضی
 بست فتوحه این همه ناشناس میخواند - تا آنکه بحوصله گان باطل کوش
 در راه و شوش در سر بهغز داشتند باز بشفاعت گرمی بوخاستند -
 و این مسفقون کسد از وصل شاهد مقصود روی یافتند - حتی که کار
 محاصره دوزاری کسید و خیر آمد آمد میرن مقهور بمسامع علیه حضرت
 چهاربانی رسید هرگاه آن کج نهاد شورش بغی و عناد بریا ساخته بکومک
 رام نرین خانه بربک پرداخت - و باراد فتنه انگیزی اسباب استیصال
 خود آن مدیر بوگشته اقبال جمع نموده در فکر بیخ نئی نهال دولت
 خویش آن نامواب اندیش افتاده از تبه وائی و بیبائی آن رانده درگاه
 الهی بعزم ای متابله عساکر گردون مآثر بکوچه های متواتر لوای نکبت
 برافراخت و پیخونست ده گرداگرد دیار عظیم آباد رخت اقامت کند
 و قردگاه خود سازد و باعث پشت گرمی بدمالان آن بد نهاد شود -
 زبیر مصلحت دید رای صوب نمای جهاندار مالک رقاب دست
 استیلا از آن حصار کشیده بمدافعت امداد همت والا نهمت گماشتند - هنوز

Shāh-Ālīm
 ĩlta al-
 Fatūlu
 bridge, 2nd
 February
 1761. Con-
 fers honours
 to his offi-
 cers.

Miran joins
 Rām Narīn
 and
 helps him in
 continuing
 the fight.

تیغ خون آشام غازیان اسلام از خون اعدای بد فرجام رفکین بود و سپاه بهرزه
 انتقام که درین زد و خورد کوفتها و زنج و تعب کشیده نمی آسود - و جراحات
 معجزو حان بالتقیام رو ناورده که این کارزار روی نمود * سلخ مالا جمادی الثانی
 حضرت ظل سبحانی بتائید یزدانی عزیمت پیشتر فرموده سایه عز و جاه
 بمنزل افکندند * سیوم رجب المرجب همین بیگ برسم سفارت از پیش
 رام نراین رسیده فاصحه سای کعبه جاه و جلال گشت - و بعرض استادهای
 بارگاه آسمان جاه رسانید که شاه دزانی خطبه و سکه این دولت خدا داد
 در دارالخلافه شاهجهان آباد جاری ساخته و رنگ شکسته زر و سیم را درستی

Shah 'Alam
 deputed
 Kāzim Beg
 to induce
 Miran to give
 up hostili-
 ties. Miran
 kills Kāzim
 Beg. The
 king ap-
 points Kāzim-
 gār Khān to
 wage war
 against him.

از رواج نام نامی داده * کاظم بیگ که بزبور دانش آراسته و پدراپه عوایب
 اندیشمی پدراسته بود از حضور برفتن پیش میدون مشهور معین گشت - قاب
 نصیحت های ارجمند و مواعظ سعادت پیوند پنجه از کوش آن باطل کوش
 بر آورده آن کجرو را زهنهونی بطریق قدیم عیودیت و جاده مستقیم فدویت
 نماید و رنگ خیالات از آئینه ضمیر آن زداید * هرگاه فامبرده از حضور پرنور
 مرخص شده بلشکر ذکرت اثرش رسید و ملاقی گردید . ارشادات حضور

افس که هر یک جوهر آبدار نصایح و مواعظ سعادت جاودانی او بود آورده
 کوش آن بیهوش ساخت - از نشئه باد غرور و استکبار آن لایمقل مردم آزار
 همت بر خون خوردن آن بیگناه گذاشت . آن رو سپاه خونخواران مظلوم مرحوم
 را علف تیغ آبدار نموده عمرمایه عذاب سرمدی اندرخت و همراهش را
 از غایت بیدانستی و مسلمان کنی منسلح نموده سرداد و توشه عقوبت
 جهنم آن بدنهاد ابد الابد برای خود نهاد * ازین حرکت ناپسندیده و فالاق
 آتش غضب بادشاهانه زبانه زد و فرمان قهرمان جلال بفرمان یافت *
 هزبروان دشمن شکن و سران عدو افکن و دلیران پیل تن و شیران شمشیر
 زن تیغ انتقام از نیام بر آورده و چنگال عدو مال بخون بدسگال فرورنده

بازوی دایری کشایند - نهنگان بحر و غا فوج فوج مانند موج دریا برخاستند
 و پلنگان کوه هیجا سیلاب آسا از جا چندیده صفها آراستند - مبارزان شهامت
 نشان و دلوران کوه توان روی بعرضه میدان نهادند - و آراز هَلْ مِنْ مُجَارِزِ
 آریزه گوش گنجد گردون نمودند - هواولی موکب نصرت شعار برابست
 اقتدار کامگار خان بهادر بهادر جنگ شرف استقرار یافت - خان بمسالت
 نشان بمنقضای مصلحت دور بینی از راه کسر نفس بعرض رسانید که
 این بنده جان نثار لیاقت این کار و طاقت این بار ندارد - و بعد پیش
 قدمی این فدوی جان سپار در حرب و پیکار اگر خدا نخواست چتم
 زخمی بهراول ظفر شعار روی آرد کسی را نمی پندارد که سد راه گردد -
 و این عقیدت آثار برد که در جنگ اول بعد هزیمت خوردن بعضی
 پست فطرتان بد فرجام و شهادت دلیر خان و اصالت خان تیغ انتقام از
 پیام کشیده بکرمک سپاه نصرت پناه پرداخت - و با رام فراین مقهور کارزار
 رستمانه ساخت - چنانچه از دست این غلام آن تیره انجام چند زخم کاری
 برداشت - چون فیل سواری این عامی عبودیت نشان قریب آن پیل
 ازدهای دمان گشت ورد و بدل های حربهای شیرانه و حمله های دلیرانه
 با من و دشمن آنقدر پیوست که دو دریای لشکر را از معاينه معامله نه
 این را ظفر و نه او را خطر عذاب ضبط خود از دست هر کسی رفت -
 محض نیروی پنجه اقبال عدو مال و مانند افضال ایزد متعال بود که
 کمر اعدای بد سگال درهم شکست و آن بد مال رو گردان گشته گرفتار عذاب
 و نکال گشت - و تا حال زخمهای تیغ خون فشان که رو به اندمال نیابده
 احوال این عقیدت اشتمال را الم آن زخمها دگرگون میدارد - پیشتر هرچه
 فرمان رود بندگان را رو یافتن چه مجال *
 * شعر *
 بهرنیک و بد جان نثاری کنم بدین گفته ها استواری کنم

Dilir Khān
 and Asalat
 Khān also
 join Kāngar
 Khān in the
 expedition
 against Hām
 Narāyan.

بالحمله بعضی ابنای روزگار عرض آنرا حمل بر خود داریش دانسته
 بخلاف حصول مأمولش کوشیدند * بهر حال خان فدویست ننان مطابق
 فرمان جهانپان رخس فقت و جلالت بمیدان شهامت و بسالت تاخت -
 و بعادت معهود سواره فیل کوه پیکری که غرق آهن بود آن روئین تن
 همت بدفع اعدا گماشت - و با جمعی از ثابت قدمان معرکه وزم که انیس
 و همدم بزم او بودند علم فتح و فیروزی افراشت و در جوانغار و پیرانغار
 مرکب اقبال ممتاز الدوله بهادر و مدار الدوله بهادر پای استقامت و استقلال
 افشرد بار یافتند - و در یمین و یسار بعضی سرداران عمده روزگار و جوانان
 بکار جا یافته صف میمند و میسره چون آتشین حصار آراستند + چهارم
 و پنجب المرجب شهنشاه عدو بقدر کشور کنا سمن جرات بجولانگاه نبرد گرم
 عقاب ساختند و فرمان دادند - که توپخانه برق نشانه پیشتر برده سر نرم
 خرم سوزی بخت دشمن نمایند - ازان سو میرون ذبکار نیز آماده حرب
 و پیکار گشته به ترتیب افواج پرداخت - و با سپاه بی پایان و لشکر گران
 و فیلان سیداه بخت که اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم شوم آنها تعبیه
 کرده بودند مع پلتن های فرنگیان رون گشته بمقابله آمد - از جانبین کار
 کنش و کوشش بالا گرفت و شور کوس روئینه طاس در قصر نیلی^۱ راق
 هراس انداخته از نه طاق افلاک در گذشت - آرز کرنا گوش پیر و برنا
 کر ساخته بلغض صور محشر همصفر^۲ گشت * * نظم *

شد آن روز در عرصه شور و شر ز بانگ دهل گوش افلاک فر
 دهل زن ز بس بردهل چوب زد بهرزخمه راه صد آشوب زد
 بلند از گلوبی فنا شد صغیر بقا کرد نصرت ز بانگ نذر

The battle
takes place
on 10th Feb-
ruary 1761
between
Miran and
the royal
army.

^۱ In MS. نیکی

^۲ In MS. همصفر

بر آردن فریاد از دست هم
 بکین رایت مهر چون بر فواخت
 علم کرده در عرصه پاستوار
 نفس دشت بر آتش دینه باد
 کشیدند از سوز در قلب گاه
 سید گشت از درد روی سپاه
 اجل را اجل آمد از بس پیش
 بنمشیر اگر قطع می شد امید
 ز غریب در شوره شیر بدرد
 ز عوغای شمشیر در کیر و دار
 سنان را ز اخلاص مذکور بود
 زبانش چنان فتنه برداشت سر
 ز بس عرصه در دید در جنگ تنگ
 ز سر چون گذشت آب تیغ جفا
 دل پرچگر بود هم چون حباب
 ز پس رنگ از چهسره پرواز کرد
 شود گرز با سر چو صدمه فروش
 اگر نیز را زخم بوسد دهان
 ز کین بود در عرصه طوفان زیاد
 ز بس گرز بونیک و بد یافت دست
 ز گرما میبازد شود جان تلف
 ز آنکس که در خانه زین قدم
 ز تیر کماندار شمشیرسوزن

بقیر غم ز گونای الم
 سحر کوس شور قیامت فواخت
 بدعظیم برخاست هر سو غبار
 نقیب اجل با بمیدان نهاد
 دنیوران آتش نفس بس که آه
 بجشم زره سرمه شد خاک راه
 اجل گریه میکرد بر حال خویش
 سنان بهر خیاطیش می رسید
 سرشور و شو آمد آنجا بدرد
 سر از تن تن از سر نمودی فواز
 ز درش پلان باز سو دور کسود
 که شد خفتگان لحد را خیدر
 ز پرواز افتاده بر چهسره رنگ
 بدریای خون بود پیکر شنا
 نظر بند در موج اضطراب
 هوا راه سیر چمن باز کرد
 فک پندیده مغز بیرون ز گوش
 شود سرخ لبهای سرفرازان
 نیازد کس شور دریا بباد
 سر سر بلند است چون سایه پست
 دم باد زن گوش فیلان بکف
 ندارد ز تاراج هم چشم غم
 مشبک چو آماج گردید تن

وزید آنقدر باد شمشیر و تیغ
 بجان نندن از بس که گردید شان
 دران عرصه از زهر چشم یلان
 نگفتند در عرصه طرح نبود
 بساط ستم نینه گسترده بود
 بر آورد سر : آتش دینه بود
 هر جا که دستی کسی میرسید
 بودند چون گو دران بستخیز
 ز بس تنگ شد عرصه کارزار
 یلان سر بهچوگان شمشیر تیز
 چو مقراض رخت فدا می بود
 چو آن قیره در چشم مردم نمود
 چو مقراض رخت فدا می بود
 چو آن قیره در چشم مردم نمود

القصة محمد کامگار خان بهادر با سپه بهرام انتقام گام جرات پیسنر
 کاشته از توپخانه مشاهده دایره بگذشت - و اثری را از مخازین طعمه
 شمشیر تیز نموده سقیز بستمانه نمود - حتی که از پیسنستی خان رسنم دل
 تزلزل در ارکان ثبات ویرن نامذبحار راه یافت - و پس پا کشته میخواست
 روی از کارزار تافته فرار اختیار نماید - لیکن مردم هندوستان را به شورش
 بودند شورش افزای رگ جانشینش شده رفتن از جنگ گاه ندادند -
 و بعضی از آنها پیده شده آمدند جنگ شدند - درین اثنا پان فرنگیان
 نابکار که به ادوات توپخانه آتش بار و آلات حرب و پیکار مسند استاده
 بودند - بکومک آن قوم رحیم پرداخته از چار سر هجوم آوردند - و شلک
 عظیم از طرف شقیم لغیم نمودند - که هوا از ابر دود تیره شد و چشم خود
 خیره گشت - اثری را ازین حادثه قیامت اثر و دو راهه پر خوف
 و خطر آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاری بگرداب معات
 افتاد و تگرگ باران گلوله فرصت نفس زدن نداد * خان بسالت دشمن

Miran is helped by the European artillery.

۱ In MS, گزیر

دایران نبود را دادش دانه پای بدامن استقامت و استقلال پیچیده
مانند کوه بسنوه نیامد و از جا نچکید و با تم مراتب سپاهشکری و چاندنشانی
نوشتید - بل نقد حیات مستعار را نثار ساختن با عفت بقاء جاودانی انگاشته
و سرمایه عمر ثانی پنداشته آن شیور دل از خصم رویه صفت سرابا حیل
نمی اندیشید - مردانه وار آن سپه سالار دل بر هلاک نهاده از هفت زخم
تیر چهره شجاعت هر هفت برده (۱) قازق قاره بست - لیکن بدمن عفایت
خسروانی از آفت جانی مصون و محفوظ مانده ازان دریای طوفان خیز
اجل کشتی حیات ساحل نجات آن رستم دل نشید - ر ذو الفقار جنگ
بهادر و مدار الدوله بهادر کارزار رستمانه نموده بسبقت کار فرموده تا بارودی
میدان شتاروت جوی قاخته آوازه نهب و غارت اداخته بر گردیدند - عجب
هنگامه عدوت افزای زود گیر و مردم ربای در چشم زدن صورت بست که
قرک فلک مشاهده نکرده بود *

ز د و بهر فریبی بود در پیش
ز نخل عمر بریدن (۲) بصحرا
ز حیرت کرده خالی خانه دیدار
شبشب از کمانها تیر چسبده
بشنود در کجای در جای گذران
بحکم تیغ خون جاری بهر سوی
بهر حلقه کمندی تافته خام
گرفتاری گرفتار طلب بود
دران میدان بعزم صید اقبال
سپاه ساقه هم جنگ خروشان

(۲) در اصل نسخه "تویدن"

(۱) هر هفت کرده = تمام زینت

کدیسن گه جام زن از موج لبریز سیه چون نشه قند و شمشیر می تیز
 القصه دو دریای زخار لشکر از موج خونخوار تیغ آبدار بستوه آمد - و تا
 تمام روز آتش افروز کارزار بودند - و از آستین کین ساعد رستمی بر آورده
 دست جلالت می کشودند و حمله های شیرانه می نمودند * * نظم *
 دو لشکر تیغ زن چون موج باهم زند تا بخت بیدار ظفر دم
 نفس در سینه آسایش ندانست بدل امید گنجایش ندانست
 بسر بردند کوشش در همه روز نگردیدند برهم هیچ فیروز
 هرگاه شیر گردون خون شفق ریخته زافه آهوی شب مشکبو ساخت -
 وقت شام شهنشاہ سعادت فرجام مع کامگار خان و ذوالفقار جنگ و دیگر
 بنده های خاص و عام معاودت فرموده نزدیک صبحه شب بسر بردند -
 از وقوع این حال اختلال کمال و فتور موفور بموکب جاه و جلال راه یافت
 بل اکثر مردم لشکر فیروزی اثر متفرق شدند - و اشخاصیکه بهره از جوهر
 رسوخ بندگی نداشتند قدم آنها از جاده فدویت لغزیده روی از رفاقت
 رکاب گردون انتساب یافتند - و بوسوسه نفسانی و راهزنی غول شیطانی راه
 بوادی ادبار پیموده عار فرار اختیار کردند - لکن مجاهدان ظفر پیوند
 و مبارزان عقیدتمند که گوهر وجود رسوخیت نمود شان آبدار از انقیاد
 و اعتقاد بود پای ثبات و استقرار مستحکم داشته رفاقت چنین وقت
 سعادت انگاشته باهم عقد عهد و پیمان موکد بستند که انشاء الله تعالی
 در اندک ایام که کمتر عرصه آن یازده روز است خار وجود میون تیره انجام
 از شوره زار هستیش برکنده کارش تمام می نمایم بلی * * بیت *
 ازین رفتن و آمدن عار نیست که بی جز و مد بصر ذخارف دست
 درین اثنا خبر زخمی شدن میون مشهور مشهور گردید رای عالم آزادی
 چنین اقتضا فرمود که بالفعل از محاصره قلعه عنان نافتن و مقابله موقوف

داشده از راه بهار ده از خار وجود آن ناپاک پاک است روی توجه باید آورد - و از طرف عقبه های دشوار گذار عازم دیار مرشد آباد باید شد - چرا که جعفر علی خان پدر میرن ناهنجار همانجا است بطریق یلغار رسیده تزلزل در ارکان آن ناحیه باید انداخت تا اعدا را ازین حرکت کمر قوت شکسته گردد - و درین ضمن درستی فرج ظفر موج باآئین شایسته و عنوان بایسته بظهور پیوندد - و راجدهای آن نواح و مرهنه ها مثل شوبهت وغیره که سردار فوالقندار اند در زمین بوس دولت بد فین کامیاب گشته حلقه بندگی در گوش عقیدت خود گذند - چنانچه بر طبق اراده جهانبدانی سوار کرده دولت و کامرانی بآن ضلع برپا گشت - و بکوچه های متواتر یازدهم رجب المرجب حوائی بهار از رایات نصرت شعار فیض بار گردید - چون روز جمعه بود نماز آن روز ادا فرموده جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز سوده داخل خیمه مبارک شدند * سیزدهم متصل شیخپوره بعز و احترام مقام فرمودند * چهاردهم بلند خان را بخدمت بخشیدگرمی چهارم و نظر علی را بمنصب سه هزارم پایه بلند بخشیدند - پانزدهم از مقام شیخپوره متصل سلیم پور مضرب خیمه دولت قیام گشت * هفدهم کرامت علی را بعطای خلعت چهار پارچه مورد عاطفت و مهریانی ساخته از لباس کدورت حضرت ظل سبحانی بر آوردند * هژدهم رایات عالیات پیشتر نصب گشت - عرضی شجاع الدوله بهادر از نظر کرامت اثر گذشت * بیست و نهم در کهنای کوه وقت شام سرا پرده ابهت و احتشام سراج بمهر و ماه زد * بیست و سوم متصل مروج جگائی کفج سنکه بعطای خلعت میبانی شد * بیست و هفتم منیر الدوله بهادر بعطای شال ملبوس خاص خوشحال گشته سر افتخار بارچ افغان بر آورد * غره شعبان المعظم سوادق عز و اچال بطرف اسراوه زدند - بعد یک مقام ازان مقام نهضت رایات عالیات پیشتر

The king prepares to advance towards Murshidabad to surprise Jaffer Ali Khan, father of Miran.

The king reaches Shaikhpura on 19th February 1761.

گردید - و متصل جگر کاوکه مرزا راجه رام ناتھه از کوفت زخم صحت یافته
 ناصیه سالی نعبه درگاه خواقین پناه گردید * رمضانی حجرام که باهتمام تمام
 بمعالجه اش پرداخته بود - مورد مهربانی خسروانی گشته بخلعت فاخره
 و زری شرف نندوز کامرانی گشت * شیدو رام پندت وکیل راجه آن کوه سپهر
 شکوه چپین نیاز بسده اقبال سوده دو اشرفی بصیغه نذر گذرانیده از
 سعادت آستان بوس سر عز و احترام بلند ساخت * یازدهم سرا پرده عز و جاه
 بموضع بلینا برینا گردید و ذوالفقار جنگ خریطه عرضداشت راجه بشن پور
 معه نذر مرسله اش بحضور پرنور گذرانیده و بهرام جنگ در انگشتری طلا
 معه نگین یاقوت بی بها در پیشگاه درگاه سلاطین پناه بطور پیشکش آورد
 بعز قبول آن نامور گردید دهانچ جان باستانه بوس اقدس کامیاب گشته
 بخلعت مفاخرت مورد مکرمت گشت * عربی جعفر علی خان ناظم
بنگاه مبني بر قواعد سوخ ظاهري و معرا از عقیدت باطنی معرفت
رحمت الله بیگ که از نزد راجه بشن پور بسفارت آمده جنبه انروز بسجده
عقبه خلافت شده بود - معه ندوز در حضور اشرف گذشت - چون پرتوی
از صدق نداشت در روغ بیفرغش بر خاطر عانی مظاهر جاوه گر گردید *
شانزدهم ازین مقام الویه فیروزی پیشتر حرکت نمود - کرهی زنگار میناکار
که باهتمام کار پردازان حضور پرنور حصن انجام یافته بود - بجلاس میمنت
مالوس بلند پایه گردید * بنده های آستانه دولت آداب تهنیت بتقدیم
رسانیده نذر ها موافق مراتب و حوسله خود گذرانیدند * حسام الدین
بمنصب یکهزاری پانصد و خطاب خانی بر اسم سرمایه دولت جاودانی از
پیشگاه خلافت و جهانبانی اندرخت * راجه دمودر سنکه معه همراهیان
بازیاب مچرا شده سی و یک اشرفی و یکصد و چهل و یک روپیه بطور نذر
خدای گرام آورده مورد عزایت خسروانه گشت - راجه مذکور خلعت فاخره

The Emperor
 or bolts at
 Balyū on
 14th March,
 1761. Zulfā
 qār Khān
 submits a
 petition on
 behalf of the
 Raja of
 Bishanpūr
 with nazā-
 na. Sa'far
 'All Khān,
 Nazim of
 Bengal, also
 sends a peti-
 tion through
 Rahmatu'l
 Lāh Beg.

On 14th
 March, 1761,
 Raja Dama-
 d. Singh
 and Sheh-
 bla were

و شمشیر و شیو بهت مرهقه خلعت پنج پارچه و سرپیچ مرصع پیش قیمت
 و شمشیر خاصه و یکرأس اسپ صبارنگار و رحمت گشت - و برادرانش
 موافق رتبه خلعتها یافته در همچشمان سر عزت و قامت افتخار بر افراختند *
 هجدهم ^۱ عبور موكب منصور از دریا نموده خیام دولت و اجلال آن طرف
 دریا برپا گشت - و میون نابکار معه جیش ادبار بر تالاب نو بفاصله دو کوره
 رخت ادبار انداخت * بعرض اقدس رسید که از شیو بهت و در میان
 مقاهیر یک گونه جنگی بطریق قراولی شروع گردیده بود - بعد اندک
 آریزش وقت شام آتش حرب فرو نشست * نوزدهم بطرف بشن گنج
 اردوی معلی نصرت سنج گشت - یک غول آن گروه شقاوت پزده با در
 ضرب توپ و دیگر آلات حرب و پیکار از دریا گذشته بقصد شهبخون آن کافر
 نعمتان ملعون تلاش بسیار نمودند - لکن چون مراتب پاسداری و خرم
 و هوشیاری بمقتضای شهریاری بیشتر بکار میرفت - و تأکیدات جهانبانی
 به بهادران نصرت نشان زیاده تر به خبرداری صادر می گشت - آن خدیبع
 پیشگان دست نیافته از تمغای خود نا کام برگشتند * و بکوچه های متواتر
 بست و هفتم شعبان المعظم لوای فلک فرسا حوالی جم کاره نصب شد -
 امان الله بیگ غرایب اجناس مرسله شیو بهت از نظر آفتاب اثر گذرانیده
 مورد افضال و الطاف گردید - و عزت علی خان معه همراهیان بزمین
 بوس اشرف مشرف گشته بخلعت چهار پارچه و دئی سنگه نیز بخلعت
 چهار پارچه و همراهیانش بعطای بالابند سر بلند گشتند * بست و هشتم
 نهضت رابات اقبال پیشتر شد - اخبار رسیدن زنده عمده های عقیدت
 نشان خادم حسین خان بهادر بانواج گران قریباً معسکر گردون اثر گوش زد
 خاص و عام گشت - و با میون ناهنجار آریزش و پیکار که از فدویان
 عقیدت شعار در اثنای راه رو داده بود بمسامع علیه جناب خانانی رسید *
 The Emperor received in audience and were honoured with royal robes and presented with swords.
 The Emperor on 22nd March, 1761, encamps at Bishaaganj. Miran sends a party with two guns to make a night attack but without success.
 The Emperor on his way to Murshidabad on 31st March, 1761, hears the news of the fight between Nishān Khādim Hossain and Miran.

از بسکه موکب جاه و جلال باستعجال منازل طی میکرد و منظور خاطر
 همایون چنین بود که باندک ایام نزدیک مرشدآباد دایره دولت و اقبال
 شود و بسبب عقبه‌های دشوار گذار این امر در تعویق و درنگ می افتاد
 به ابعاد ازان خارا قواش برای هموار نمودن راه‌ها ارشاد قوی بنیاد شرف لغات
 یافت که به تیشه فوهاد پیشه سنگ‌هایی که مانع گذشتن لشکر فیروزی اثر
 باشد از راه دور سازند - چنانچه بر طبق حکم جهان مطاع آن کپسار برکنده
 شد و در عرض راه طایفه قطاع الطریق که در دامنه‌های کوه‌ها ملجاء
 و ماواى خردها ساخته دست نظارل و غارت به رهروان و مسافران دراز
 میکردند را ایدا می‌رسانیدند - یک روز حمله آورده بر بهادر لشکر فیروزی
 ریختند - بر قندازان و همراهیان خان شهاست و شجاعت نشان محمد
 کامگار خان بهادر اکثری را بدار جهنم فرستاده طعمه گولگ بندوق شرر بار
 ساختند - و بعضی ازان اشرار گویزان و افتان و خیزان از صولت دلیران
 شیر افکن سر کن و پر کن رفتند - تمامی بنگاه نصوت پناه بامن و امان
 ازان عقبه هولناک بفتح و فیروزی بیرون برآمدند - و بکوچه‌های متواتر
 سر مامها دیو که معبد کلان کفار فجار است گذشته سرا پرده دولت بیرون
 ازان وادی بر نه رواق گریون زدند *

وقایع مسرت عنوان یعنی تولد بادشاه زاده

فرخی نشان مرزا محمد اکبر شاه بهادر

طول الله عمرة الی انقراض الدوران

Birth of
 Prince Mirzā
 Muḥammad
 Akbar Bahā-
 dur

درین آران میمنت اقتراون مرده تولد ثمره شجره خلافت و جهانبانی
 و گل ریاض سلطنت و کامرانی درجه حدیثه اقبال ثمره افرواد گلشن

* Be as is omitted in the MS.

امانی و آمال رخسازده اختر سپهر عظمت و اجلال قابنده گوهر محیط
 جاه و جلال مرزا محمد اکبر شاه بهادر بیگ بشارت رسان آورد که در اسعد
 زمان آن یوسف طلعت بعرضه پیدائی رسید و نژدیهال فامتش گلشن
 سلطنت چمن چمن بشگفت - شهزاده جم جاه ازین مزده روح افزا در
 پیراهن نگذچیدند و شکر ایزدی بصد نیاز بقدم رسانیدند * * نظم *

که گذشش بنده هرکس بود آزاد
 بنام اکبرش کردند اظهار
 زد ازین زاپچه نقشش برابر از
 اسد را از درایج هژدهم بود
 عیان برجیس گشته در چهارم
 درایج سنبله قاشانزده طی
 عیان فهم سعادت گشت در آن
 زیاد آورد زهـره مزده گنج
 که گذشش بست و سیوم عین مقصود
 به پرچم سلک گوهر گشت گسناخ
 وقد بست و چه ارم شد مرتب
 که جوزا را قنبر گردید موجود
 بعقرب کرد سر بهرام گلگشت
 بهغتم گشت ازان دشوارش آسان
 به تیر اندازی دل کرد اقدام
 ششم خانه بنا از بهروی کرد
 فرح شد حاضر و اندره غایب

خدا فرزند فرخ فرچنین داد
 گزیده معبدان در این نکین وار
 منجم فال (۱) طالع کرد چون باز
 نخستین خانه اقبال مولود
 شده اول وقد پیدا ز طـارم
 به بیتا نویمی کرده پس ازوی
 کمان با یازده سرزد ز قربان
 فرود از سنبله چون هشت بر پنج
 درایجهای میزان بیستم بود
 زحل در بست و هفتم بود ازین کاخ
 درایج پانزده طی کرد عقرب
 درایجهای عقرب چارده بسود
 به پیمایش چو آمد بیست و هشت
 چو شد از قوس طی دویم در بجان
 پدید آمد ز بیت هشتمین کام
 درایج چارده چون جدی طی کرد
 فلک قویانی آوردش مناسب

The horo-
 scope of
 Prince
 Akbar in
 verses.

بر آوردن او به قسم از وقتد گاه
 چو یوسف گشت از این بیت پیدا
 چو دیدش دایدش دیوانه گردید
 ده نظاره اش چشمی نه بیم بود
 نمود از بست و هشتم تا بماه
 بدل نگذاشت مهرش تا بمقدور
 درایج در حمل چون بیستم شد
 حمل را هژدهم بود از درایج
 ده و چهار از درایج ثور فرمود
 به بیت عشروش کردید از غور
 ده خانه ده آن چارم رفت گشت
 ده و یک خانه چون آمد پدیدار
 عطارد در ده و صد زمین درایج
 پی قیروش قلم کردید در دست
 به ده چارم درایج داشت سرطان
 درین خانه ده داد از آگهی رفت
 بالجملة در عطا و نوال وجود خسرو کام بخش بر روی ارباب احتیاج
 کشوده جهانی را دامن آرزومندی پر ساخته و ضعیف و شریف را از تشریف
 و عنایات بفراخت - محادار خان و نظارت خان به اتالیقی و تربیت
 و پرورش آن نوکل حدیقه خلافت و شهریاری مامور اند و از جمیع امور
 نظر شفقت و عنایت باحوال خجسته موال بادشاهزاده سعادت آمده
 از دیگر امثال زیاده تر و بیشتر است - و ده نفس نفیس در کل مهم
 این بخت بلند ازلی و سعادت مند لم یزلی انتمام از بدو رضاعت تا اتمام

Mahaldār
 Khān and
 Nāzārāb
 Khān are
 appointed
 guardian
 tutors.

عنفوان جوانی حضرت ظل سبحانی میفرماید - حتی نه خوابگاه
 آن بیدار بخت در خوابگاه عز و جاه مقرر است - اگرچه ذات منبع حسنات
 این کریم النفس خجسته صفات بمضمون حدیث سرور کائنات علیه
 اکمل التحیات اولادنا اکباده رحیم و مهربان بر حال جمیع فرزندان عالی قیام
 که رونق گذار کارخانه ایجاد و باعش بقای بنی نوع عباد و زینب
 و زینت حیات مستعار اند - كما قال الله تعالى المال و البنون زينة الحیوة
 الدنیا خصوصاً اولاد سلاطین نامدار و خواتین سپهر اقتدار که سلسله
 بند کارگاه امکان و شیرازه اوراق پریشان جهان نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
 بطن اند و نفوس قدسیه انبیا علیهم التحیة و الثفا نیز از جناب و اهدب
 العطیات رب هب لی من کدنک ولیاً طلب اولاد و ولی فرموده اند از
 حد شفیق تر واقع شده است - لکن یعقوب دار این یوسف روزگار را از
 دل و جان میخواهند حق جل و عالی این سرور روان جویدار خلافت را
 محفوظ از رنج و محن و از گزند زمانه پرفتن داشته بعمر طبیعی در سایه
 هما پایه حضرت جهانبانی بعصول مرادات و کامرانی رسانان * * * نظم *
 ورا باشد ز صبح و شام یکروان رکابش ماه نو بوسد فلک سان
 بجارویی درگاه فلک جاه ز خور جاروب زر آرد سحرگاه
 بفراشی بهار آید در گل قالین بود خورشید انور
 بخدمت آن نو نهال چمنستان اقبال خاقانی کفور گوپال نانه را حضرت
 ظل سبحانی ممتاز فرمودند - میوزا راجه رام نانه در موهبت این عطیه
 آداب بجا آورد * ماه صیام که اهل اسلام را پیام حصول سعادت از قیام طاعت
 آورده بود برای کافه انام باعش فلاح ابدی و نجاح سرمدی از نیران عقوبت
 ایزدی بفهرای حدیث نبوی اولها رحمة و آخرها نجات من الیدیران مرده
 لا تقنطوا میداد حضرت قدر قدرت برکت عظیم شمرده بتیام صوم و سنت

The Emperor keeps
 fast during
 the Ramzan
 and per-
 forms devo-
 tional ser-
 vices.

The royal cavalcade on 14th April, 1761, reaches the Bahwulla. The zamindars out of fear demolish the bridge and run away. By the order of the Emperor the bridge is repaired; the army crosses the bridge and encamps at the bank of the Ganges.

On approaching the *Rānī Sarā'i* on 16th April, 1761, Monsieur Law interviews the Emperor and presents *naṣṛāna*.

The Emperor intends to capture the fort of 'Azimābād.

قراریج اقدام فرمودند و از امال قدوسی شعاری و پرهیزگاری بموجب حکم حضرت باری که این قصومو خیرکم واقع است بروزه داری بسرمی بردند * درازدهم ماه مذکور عبور صواب منصور از ناله رهوه کودید - چون زمینداران از بجا از سب لشکر کودید فریاد آوا شکسته رفته بودند بکارپردازان خلافت حکم محکم شرف نغان پذیرفت تا اول را درست نماید - مطابق فرمان گیتی مطاع بل بسته شد و اقواج دریا امواج از ان ناله عبور کرده بر لب رود کنگ زایت عز و جاه افراختند - بهمین اطوار در درسه باز * چهاردهم رمضان مرکز الودیه ظفر طراز متصل سرای رانی گشت - موسی لاس قونکی جبهه افروز باستان بوس کسکه پنج اشرفی نذر جناب والا آورده بخلعت چهار پارچه و همراهپانش بخلعت سه پارچه بهرطور گشتند * از آنجا که همت والا نهمت شاهنشاهی معروف بقلعه کشائی بود - وبسبب تخیل میون ناشانچار این کار به تاخیر انجامیده - بعد از حرب و بیکار از ان نابکار چنین موافق عقلی دورین قرین مصلحت گشت - که تا حدرد بردوان و سرحد کلانته از طرق و شوارع کوهستان گذشته قریزل در ارکان ناحیه مرشد آباد و در اس در بل جعفر علی خان پدر میدون مشهور از رعب موکب منصور باید اذخاست - تا آن مخدول ازین عزم فاصواب باز آمده بحال خود گرفتار گردد و ازین اراده فاسد بر کرد - و در چندی چون این امر صورت گیرد و قلعه عظیم آباد از خار وجود گره باغیه پاک شود تعافل داده دفعه عیان عزیمت باز منمطف ساخته بمضمون الحوب خدع یکبار بلغار گردانرد قلعه عظیم آباد گرفته مفتوح باید ساخت - و درین اثنا رفا سپاه فیروزی لوا و اجماع جیوش دیگر از اطراف و المانف منظور باید داشت - هرگاه این وجوه از توفیقات ایزد منعال استکمال پذیرفت و آنچه منظور نظر آفتاب پرور بود جلوه گر گشت - باستعجال تمام در اندک ایام خیم نصرت

سرانجام در باغ رام نواین مشهور بابهت و احتشام زدند - وکیل راجه اندرپت اقمشته نفیسه سفیدبینه و اجفاس شال بانف و موئینه معه یکصد اشرفی نند و دو راس اسپ قهچاق بطور پیشکش بدرگاه آسمان جاه آورده کلاه عزت کج نهاد - و شیوهت مرهته که بچپاولی لشکر ظفر اثر مامور بود پیشدستی نموده متصل دروازه مغرب رو به قلعه رخس شجاعت تاخته بامتحان جنگ آوری از اقوان و امثال از نقد جان دریغ نداشته گوی سبقت بود و تلاش مردانه و گوردار مردانه نموده افواج قهوران را که مقابل و روکش شده بودند هزیمت داده شصت راس اسپان نازی نژاد غنیمت آورد *

هفدهم شفیقو بهادر بادراک پای بوس خاقانی سرمایه دولت و کامرانی اندوخت - و باقر علی خان که یکی از عمده های دکهن و صفوی نژاد بود با جمعیت خویش باستان بوسی جبین عبودیت نورانی ساخت - و بعدایت تبرک جامه ملبوس خاص عز امتیاز یافت * از آنجا که سودای خود سرب و کجروی رام نواین در سر خود داشت و سود را زبان خود از گمراهی می شناخت - دیگر بار در افکار دور از کار و سرانجام موافق ادبار خود افتاد - و باغواهی بعضی واقع طلبان نذره جو و فساد انگیزی مردم خوش آمد گو سر از اطاعت تافته به قوت حصار فلک اساس آن بد نهاد سر بگی و عناد از ایراد انقیاد بیرون کشید - و مستعد جنگ آن باطل آهنگ گشته ادوات توپخانه گرد و نواح قلعه بر برجها چید - اگرچه مقتضای عموم رافت طبع همایون بصلاح اندیشی ناممکن و مقدور بود و راهنمای بشاه راه هدایت میفرمودند - لکن آن سید بخت بجاه مستقیم عبودیت مهمل نمیکرد - چنانچه شورش عظیم باندان نژاد توپ و حقه های آتشین از آن قلعه بجانب عساکر گردون مآثر برپا ساخت * لاجرم خدیو مهر پرور ازین حرکت از غضب سلطانی آتش قهر بر افروخت - بر یلان عدو بند

Hāqir 'Alī Khān of the Sāfawī dynasty joins the Emperor with all the troops under his command.

Rām Narāyan revolts against the king, mans the fort with guns and opens fire on the royal army.

و پهلوانان نصرتمند فرمان دادند که در حلائق آمدند دشمن افکن سر بدخواه
 بدام آرند و بمحصار کمر فتوت استوار بسته نلسیصال همت گمارند -
 و با دشمن افروزی قتال و جدال قبحم مداوت آن بدستگال سوخته نگذارند که
 نشو و نما یابد و بموسی الاس^۱ فرنکی^۲ اسباب جنگی آماده و مهیا داشت
 فرمان قهرمان جهان سوز همان روز عز اعدا یافت - که توپخانه بدی آواز
 هاعقه نهیب را پیش برده آتش فشان بر سر دشمنان سازد - و برق بلا
 در خرمن جان و تن اعدا اندازد - و فضل الله خان بهادر که قریب آن قاعد
 بموزچال نصرت اشتمال در کمین نشستگه بود بگومک آن بهادر پردازد -
 فرنکی حسب الحکم قضا شیم توپهای آتش در بر فرق مخالفان نابکار

The Em-
 peror orders
 Mūsa Lās
 (M. Law) to
 besiege the
 Fort and ad-
 vanced with
 artillery to
 attack the
 enemy, and
 commands
 Fazlu'l Lāh
 Khān to
 render as-
 sistance to
 him.

¹ M. Law, who is mentioned here, is the French officer who was command-
 ing the French detachment at the battle of Plassey. He was "Chevalier Law
 de Lauriston," one of those European noble adventurers who came to India in
 the 18th century to try to carve out a fortune for themselves and to throw
 some fame and glory, if possible - upon their own names. Chevalier Law
 was a nephew of the famous banker Law, who played so notorious a rôle in
 the reign of Louis XV with his financial scheme, ending in the ruin of a great
 number of families.

Chevalier Law came to India and married in Pondichery, probably, a lady
 of Portuguese origin. They were two brothers, both of them military men
 fighting for the King of France. "Moossa Lass" was a military organizer,
 a certain merit and had a great skill as administrator. Previous to the battle
 of Plassey, he had on some occasions lent a helping hand, embracing the
 cause of various Rajas and Nawabs in fighting against the English. He
 was conspicuous by his bravery and very popular among the Indian rulers
 of the time. After his defeat at Plassey, Clive showed great consideration for
 him. He was sent back to France as a prisoner of war, but later on he
 returned to India and served as Governor of French Establishments in the
 country.

Chevalier Law was a great observer of men, and also a writer of some
 talent. He has left behind him very interesting memoirs relating the events he
 saw in India and describing the customs and manners of the people of India at
 that time, with special reference to the rulers of the epoch. The late Mr. Hari
 Nath Das, of the Imperial Library at Calcutta, having heard of these memoirs
 found out the original manuscript after long researches. He had commenced
 to edit these memoirs in book form when death put an end to his labours.

برق کردار انداختن شروع ساخت - و تفنگچیهای شعله خوری چابک دست قوی با زوری مقابل قلعه جوینان رو آورده آتش کارزار بمعاندین ناهنجار زدند * باقر علی خان و زین العابدین خان بهادر که سر آمد عمده های بارگاه عالمیان پناه بودند بمطایبی جامه ملبوس خاص ممتاز شده قوی دل فرمودند و به یورش قلعه ارشاد نمودند - حقایق و معارف آگاه شاه معصوم که عارف باطنه و در سفر و حضر همراه رکاب جناب عالمیان پناه^۱ حاضر بوده و جوهر دعا با گوهر شجاعت آراسته دارد با رفقای خود درین معرکه لوی عزیمت پیشتر افراخته و گیرودار رستخانه ساخته پیشتر از مورچال نایب و زیر مورچه قائم ساخت و به نهایت مرتبه بدلاوری پرداخت * اکثر فرنگیان که در آن حرب قدم جرأت پیش نهاده آماده کرده شده بودند علف تیغ آبدار گشتند و حته های آتشبار که بطرف موکب نصرت شعار زانند ازین طرف نیز بعضی مردم بکار آمدند - مجاهدان اسلام دست بدامن اقبال شهنشاهی زده باهنگام تمام در پیش بردن مورچال قیام نمودند - و بساختن سلامت کوچها پرداخته در جد و جهد افزودند - محذولان از راه گردنکشی و سرقابی اکثر فرصت که می یافتند بدست برد گاه گاه پیش قدمی می نمودند - لکن طعمه نهنگ شمشیر جوانان خونخوار شده انهمزام خورا و بال و پر شکسته بهزار خستگی بعضی جان را سلامت میدهند - و دیگر بار آتش افروز بیکار می گشتند - و بسبب آن حصار مهیبر آثار که چون کوه استوار بود جای امن خود می یافتند - و چون کار جنگ با سنگ و گل افتاده بود تگ بر دلیران میگشت - آخر کار زینه های بسیار نهنگ دریای کارزار تیار ساخته بازنده عروج و صعود تا دیوار بانندی آنحصن حصین رسیده تلاطم در کالج ناهنجار آن سست اساس می انداختند -

^۱ omitted in the MS. پناه

و پیکر دایران غرقه خون میگردید و آب (۱) چکاچک خنجر تا به گردون میرسید -
یکروز فرصت و قابو یافته فربانها بدلاش تمام نزدیک قلعه رسانیده از راه
کمال تهور و جرات بچنّاح استمّجال از خندق چسته بیریق نصرت بر برج
آن قلعه افراشتند - و زین العابدین خان بهادر بهرام جنگ با چندی از
یکه تازان معارک و غا سبقت از جنگاه بوده و پای شمت باستقامت محکم
بسته بالا رفته میخواست که مخدولان را لقمه نهنگ شمشیر ساخته وامل
جهنم سازد و لوای فتح و فیروزی افرازد و به تنبیه مفسدان و تعدد پیشگان
کما ینبغی پردازد - چنانچه انتری را بدار البوار فرستاد و بسیاری را از
دلوری رستمانه آن بهادر بی نظیر سراپا جگر پای ثبات لغزید تا اینکه
پنججاه منزل کشتی پر از مردم و اسباب آنها عبور بآن روی آب نموده عیب
گریز را هنر شیر انداختند - و موسی لاس بهادر نیز کار بجادوت فرموده دریاچه
دروازه غرب رویه شکسته مستعد رفتن اندرون حصار گشت - و برادر کلان
محمد کامگار خان بهادر و شیو بهت آثار شهامت و شجاعت آشکارا ساخته
پیش دستی نمودند و جنگ عظیم از مردم غنیم بمیان آمد که کار از دست
و دست از کار رفت - از شورش فتنه تیغ تیز آثار رستخیز نمودار گشت -
و از ضرب بندوق و بان رخنه در کاخ تن و جان افتاد - از کاسه سرها آب سفان
جانستان از یک نیوزه بالا میگذشت - و از هجوم نیوزه داران صحرائی کارزار
نیستان وار بنظر می آمد - ازان جنود غلوده بخت چون از خواب غفلت
بیدار شدند و خردار گشتند - یکبار بر سپاه نصرت شعار که کمتر از کم داخل
شده بودند و باقی مستعد و آماده در آمدن استاده بودند همه آنها حمله
آور گشتند * بعضی اشوار نابکار که با مخالفان ناهنجار نرد یگرنگی
می باختند - چنین وقت را غنیمت انگاشته از راه کوتاه اندیشی رخ از

Zainu'l-Abidin Khān,
M. Law,
Muhammad
Kāngār
Khān and
Shew Bhat
enter the
fort with a
small body
and a severe
fight takes
place be-
tween them
and the
garrison.

(۱) آواز

رزمگاه یافتند و از راه شقاوت منشی توفیق سعادت رقابت مجاهدان اسلام نیافتند بلکه نردبانها را گذاشتند که بهادران عذر افکن نصب نموده در خرمن تن اعدا برق بگزند و همچنان پهلو تپي ساختند که نردبانها کشیده پرده روسیاهی سردی بر روی خود انداختند * ازین حرکت دروازه کومک مسدود شد و معاندین دست یافته رایست جرأت و ثهور افراشته و دست از تعلق جان برداشته یکبارگی زور آوردند - درین اثنا اکثر از دلبران کارزار مردانه وار نقد جان نثار ساخته بسعادت شهادت رسیدند - زین العابدین خان بهادر درین معرکه با معدودی پای همت به حصول سرخروئی از خداوند حقیقی و مجازی مستحکم داشته بجزگ بهادرانه و اویزشهای شیرانه مصدر ترددات نمایان گشت - و نام سهراب و افراسیاب را تازه تر ساخت - بد گوشران شقاوت اثر درین حالت خیره سر شده بدیستر قدم جرأت نهادند - آن قوم شوم مرند مور و مایخ هجوم آورده بمقتضای

* بیت *

موزچگان را چو بود اتفاق

شیر زبان را بدر آزند پوست

داد نمکخرا می دادند - آخر کار خان شهامت نشان از کلبن مردانگی گل زخمی چیده از پا در آمد * اسمعیل بیگ و رضا بیگ را که از ایام طفولیت بل آوان رهاست تا زمان عنقون جوانی مانند پسران خود پرورش کرده بود در معرکه هوش ربا و آز مونگاه مرد آزما حق نمک ادا ساخته از جان رفتند و بیاس نیکذامی چاروانی بیجانغشانی پرداخته بهزار کوشش و در آن شیر سراپا دل و چگورا از آن وادی هولناک که بروی خاک افتاده بود برداشته زنده ازان بام پائین آوردند - چون زخمش کاری و فواره خون ازان چاری بود محض از قوت قنوت تا باردوی معلی رسید * درین عرصه ارتفاع

فرنگی و فرنگی‌های دیگر و دهبیرج فراین بادوات جنگی و پلتن‌ها از راه دریچه بیرون دیده نوایر کارزار را زبانه وار نمودند و سرگرم بآتش افروزی توپ و بادلیج و تیر و تفنگ شده در مقام جنگ آوری بودند - و ازین طرف رستمدلان شیر شکار و جوانان بکار شعله افروز آتش پیکار گشته از توپ خونخوار و ضرب بان و بندوق شور بنز آن مدبران تیره روزگار را می سوختند - کار کشش و کوشش در بالا شده بجائی رسید که نوبت بدست و گریبان کشیدن *
* نظم *

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| ز کوه کینه میل آورد سوزیر | بصحرای موج زن شد آب شمشیر |
| سپاهی بیندگر از موج دریا | بهم آمدیخت چون سیلاب یکجا |
| بطارم از سنانها ز آب رفته | ز سرمد نیزه بالا آب رفته |
| زمین و آسمان در گرد شد کم | بیکدم فتنه زد چشمک بانجم |
| شده مجروح دست شیر گدیران | بتقبضه بسته خون شمشیر گدیران |
| دماغ عاقبت آشفته گردید | نفس دودی شد و در مغز پیچید |

موسی لاس بهادر کار بهودی و مردانگی نموده با غازیان بهرام صولت رایت استقرار افروخته همچنان با مخالفان تیره انجام کارزار رسانمانه نمود که دم تیغ انتقام از بریدن سرهای آن گروه نافرجام کفدی آغاز نهاد - و بسکه تیرزه گیر پیغام فنا بگوش جان اعدا فرستاد پیکان از کار افتاد - کمان از کشایش شکست و زره پاره پاره چون گریبان مست گشت - بالجمله آن گروه شقاوت پزوه ترین مذلت و ادبار دست نیافته شکست خورده باز داخل قلعه گشتند و دلیران با فتح و نصرت برگشتند * زین العابدین خان بهادر که زخم کاری برداشته بود و در حضور پرنور مثل او دیگری سردار ذوی الاقتدار و مدبر و شجاع سپهسالار نبود از جراحت جان گزا بدرجه شهادت رسید * چون گره کشائی مهمات سپاه بغاخن تدبیرش بود و در

جزء و دل دست زدیوش رسائی داشت * گروهی از کوتهدلان عافیت
گزین و بیدلان فرصت طلب قرین هراس گشته پای همت پس کشیده
از سعادت موافقت رو تافتند و ازین سانحه هوش ربا رنگ بر رو باختند -
هرگاه این احوال بمسامع جلال رسید جهاندار مالک رقاب که جناب قدسی
مآبش معدن تحمل و وقار و بسان کوه سراسر تمکین و بردبار اند - باستواری
از کان همت بلند مطلقاً بر این امور ناملایم نظر نفرمودند و لغزش و تزلزل
در عنصر گرامی آن برگزیده دادار بیهمال راه نیافت و بمقتضای صدق
اعتقاد و کمال سداد اعتماد بر فتوحات و تائیدات خدا داد نموده امید
شمول امداد الهی را در شاداید حالات مد نظر داشته از جا برفتند و بنابر
برهم خوردگی بمواسا و مدارای سپاه فیروززی لوا را نواخته بمضمون کریمه
كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً كَارِ فَرَمُودَةَ بِقُوَّةِ جَنُودِ سَمَوِيٍّ وَ تَأَيَّدَ
ایزدی بتیغه عساکر نصرت مآثر را دلدهی داده لوا می توجه پیشتر افراشتند *
از صولت جناب قدر قدرت معاندین را پشت قوت شکست و بسوراخهای
امان مانند مار بدسگالان ناهنجار در آمده باز دیگر دیوار قلعه را مامی
ساختند - چون صورت یورش بحسب استحکام آن مقام متعذر بود و هر تویی
که توپخانه برق نشانه بران حصار محکم اساس می رسید اثری نمی نمود -
معهدا سپاه اهل فرنگ دست جرات بمدافعه کشوده از توپ و تفنگ
و آلات جنگ و ادوات آتشبازی روی هوا را از ابر دور نبوده ساخته مانند
بخت خود تیره میساختند - و عرصه نبرد را بدویز سنگ حادثه نموده
گروه مذلت و ادبار بر فرق خودها آنچنان می انداختند که مجاهد
اسلام را از غلو آن گروه تیره انجام و از ریزش گولته بدوق گام فاجه و استید
می اغزیید و از شرازه ریزی برق حلقه های باروت گریبان ثبات می درید -
و در رکاب دولت انتساب ضربهای توپ کلان چندان حاضر نبودند تا ازان

برق بلا در خان مان قیوه دزونان زده خاکساران را بمعرض هلاک اندازند -
 لهذا رای جهان آرای که فی المثل جاء گیتی نما است چنان اقتضا
 فرمود که گرد و نواح آن بهران ساخته رسد آذوقه که باعث حیات بدمآلان
 زشت سرشت است بند باید ساخت و بناخت و تاراج همت والا نهمت
 مصروف باید داشت تا اینمعنی باعث رفاه لشکریان ظفر قرین و موجب
 پریشانی آن قوم بیدین گشته آنچه مرکوز خاطر انور است بظهور پیوندد
 و باسلب دلخواه بی آویزش و کارش صورت بقدد * چنانچه بست و سیوم
 رمضان مبارک حرکت زیادت عالیات بیشتر باین عزم مصمم گشت و بر لب
 درینی پن پن نزل اجال گردید - درین اوقات نصرت سمات مهدی بیگ
 که بکار دانی مشهور بود عنایات خسروانی به نیابت میرسامانی او را
 نواخت و سبکان بیگ را بخدمت کوتوالی ممتاز فرموده باطراف دستار
 برایشی سر بلند فرمودند و سرفروز خان بخدمت بخشی گری طراز آستین
 دولت و کامگاری نهال جویدار حشمت و بخنداری بادشاهزاده کامگار بخت
 بیدار مرزا محمد اکبر شاه بهادر سرفراز شد * رویت هلال فرخنده فال غره
 شوال کلید درهای بسته مسرت و نشاط و بهجت و انجساط برای روزه داران
 عبودیت خصال آورد و طرب افروز خاطرها آن روز دل افروز گشته باشاره
 ایرونی ماه غم دیرین از دلها برد - فردای آن که عید سعید بود شانیدانه عظمت
 و اجلال بلند آرازه گشته طنطنه اقبال بسامعه افلاکیان رسانید و زمیغیان را
 بر زبان بقوای مبارکباد گردانید - شهذشاه دین پناه بر فیل آسمان شکوه بافر
 خسروانی رناید آسمانی سوار شده مصلای عیدگاه را از سایه هما آسا
 رونق و ضیا دادند - بعد ادای نماز خطیب سعادت نصیب را بخلعت
 فاخره نواخته سیم و زر بارباب استحقاق انفاق فرمودند - امرای عظام
 بر آستانه گردون نشان بابهت و احتشام حاضر شده آداب تهنیت و مبارکباد

On 25th
 April 1761
 the Emperor
 halts at the
 bank of the
 river Pūn-
 pūn, and
 after a stay
 of seven
 days pro-
 ceeds further
 up. Mūsī-
 rām, who
 was sent by
 Miran, op-
 poses the
 advance and
 is killed in
 the fight.

و بملازمان آسفانه دولت سپارد * مشارالیه بر طبق فرمان آسمان مطاع
 با دلاوران جلالت نشان رخش همت را چو لاله داده بدفع و استیصال آن
 فرقه بد خصال پرداخت - از طرفین آتش قتال شعله زن گشت - به مرزا
 حسین خان بهادر و قبا القطار جنگ سردار و فرنگی برای امداد و اعانت
 شیواجی مذکور فرمان قضا جویان عز صدر یافتند - دلاوران شجاعت نشان
 و مبارزان نصرت قرمان بازوی همت کشاده به برکندن مواد نساک آن قوم
 بد نهاد قدم جرات پیشتر نهادند و از آویزشهای مردانه داد مردانگی دادند
 و آن بر گشته بخندان باطل مشیر را بر خاک هلاک انداختند و در اندک
 زد و گیز بسیاری را دستگیر کرده آوردند و اثری را علف شمشیر آبدار
 ساختند - شیواجی مذکور با دلاوران منصور داخل قلعه چه مسطور شد
 و کلید قلع و غیره بی بملازمان دولت سپرد - درین آوان نصرت اقتران
 بمسارع جاه و جلال رسید که خادم حسین خان ناظم پورنیه که عمده‌های
 ندویان درگاه خلیف پناه است کمر فدویت و جان سپاری بجان و دل
 باستواری بسته برای آستان بوس کعبه سپهر احترام روان گشته و بافواج
 گران و لشکر سنگین باین هزیمت برآمده که کار نمایان بادای حق نمک
 خداوند هر دو جهان از دست بر آید *

گشته شدن دهنوسی رام و رسیدن خادم حسین

خان بهادر به حضور فیض گنجپور حضرت

خدایو گیهان

شرح این وقایع فیروزی عدوان چنان خادم حقایق نگار درین روز نامیچیه

مآثر اقبال می نگارد - که هرگاه میرن ناهنجار با فوج جوار بازاد و حرب و

Dhanfairam
is killed in
the battle.

Khādim
Musāim ar-
rives at the
Royal camp.

پیکار آتش افروز ادبار بود هر روز قویب معسکر گردون اثر بمقامه چند کروه
رخس ادبار می افکند و خیمه شذارت و خلالت آذر بمقامه چند کروه
بریا میساخت - لیکن از هراس برق تیغ خون آشام مهابزان اسلام قدم
جرات پیشتر نمی نهاد - چه در عین جنگ اول آن بد فرجام چند زخم از
بازوی جوانان رستم دل خورده و رنگ رو باخته چند گروه پس پا گشته -
لاکن در آن روز بسبب اینکه پرده ظامانی شب بر روی خورشید فرو هشت
قدارک آن نیز در معرض خفا ماند و مگر نه آن سیه بخت اقبال را خیر باد

Account of
the battle
between the
Royal army
and Miran,
and the
defeat of the
latter.

گفته بود و از تداپوش کاری نمی کشود و پیوسته از سر پیچیده دلاوران رکاب
ظفر آیات هراسان و خایف بوده بسر می بود - هرگاه دید که افواج شاهي
که مؤید فتوحات نامتناهی اند از هر چهار طرف آماده پیکار و هوشیار و خبر
دارند و با وصف قلت پامی همت کوتاه نمی سازند و هرگاه که خادم حسین
خان سعادت اندوز آستانه بوس گردید و بجمعیست شایسته بشمول
معسکر اقبال رسید کار آن برگشته بخت بمذلت و ادبار خواهد انجامید
لهذا دشواری رام بد فرجام و فتح سخته تیره انجام را با فوج جبار هرول
شکر ادبار ساخته خود باراد پیکار خادم حسین خان که سردار سپهدار بود
روان شد - و چند فرنگی را رام برین مقهور برای مصلحت مصلحت
و دعوت بر طریق غوایت بموافقت خود و رو کردایی از خدمت درگاه
سلاطین پغاه بسخندان مدارا و مواسا پیش خان مسطور نیز فرستاد و آن
قدویت سرشت فرنگیان را بمکافات رسانید و گفتگوی عرض امیران دغل را
نشفیده رو ازان بر نافت و بمقتضای رای رزین و از عقل دوربین افسون
دغا پیشگان را تائیری در دل خود نه بخشید و بجوهر شہامت کمر همت
بمدافعت اعدای بد طینت از راه عبودیت بدل و جان بست - و با بسالت
مذنبان رستم توان و بهادران جنگ آوزان سمند مردانگی و فتوت بمیدان رزم

تلاخت - ازان طرف مخالفان نیز یورش نموده مصدر نبرد و آویزش گشتند -
 خان مذکور بمیامن همت عتیقات پیوند حمله آور گشته بازمی خصم افکنی
 کشود و علی الاقصال بجالایی از برق افروزی توپخانه آتش نشانه باران
 آتشی بر فرق معاندین باریدن آغاز نهاد و دشمنان تیره درون را فرصت
 دیده کشودن نمیداد - چنانچه از چار سوی موجال باورزش آتش قتل
 گرم گشته برق اجل در خرمن جان اعدا میزد و از جان رتی دشمنان را
 سوخت - بارش خدنگ و ریزش کوله تفنگ مانند قطرات که از ابر بهار
 ریزد گردید - مبارزان ظفر نشان جرات و اقدام بر دلیری و دلوزی نموده
 گوی سبقت ازان جنگاه بودند - دشمنی رام از ضرب شمشیر نبرد آزمایان
 بجهنم شناخت و بسیاری دران معرکه فقد جان در باختند ، آخر کار فدویان
 عتیقات شعار عام غلبه در میدان و غنا افراشتند و معاندان سزای اعمال خود
 یافتند - چون فرج آن بدکیشان شکست خورد و بازمی همت میبرن مقهور
 و رام فراین سست گشت ، خادم حسین خان بهادر با غازیان نصرت
 نشان و بهادران فیروزی عنوان مصدر ترددات بی پایان شده مرکب فتوت
 بجولان آورده بر سر نموده بخندان حمله آور گشتند و فرصت وقت مخدولان
 را نداده بصدقات متواتر توپ زعد نهیب نغمه جان خراش بگوش دشمنان
 رسانید آن گروه خدلان پزوه نیز پای متبله استوار داشته مستعد جنگ
 و کارزار شدند و بقدر طاقت میکوشیدند - های هوی دلبران در عرصه میدان
 پیچود و صدای زد و گیر آنچندان بلند دردید که شیر سوار گردون بر خود
 لرزید - تیغ خارا شکاف در معرکه مضاف مانند برق از ابر غلاف بر آمد -
 و از سر سیئه اعدا گذشته تا بناف چاک ساخت - غرض که زد و خورد
 عجیب در نظر آمد که خفتگان عرصه خاک از شور این محشر نازه سر بالا
 برداشتند - بالجمله بعد آویزش بسیار و پیکار بیشمار نسیم فتح و فیروزی

بر شنگه رایت موکب نهبان ستان و زندگى نقش مراد بحسب مدعا نشست
 و اولیای دولت خداداد و جمیع عباد را این نصرت نمایان مزده امن و امان
 آرد ، رام نوابین مقهور و میرن مستخول هراسان و پویشین رو گردان شده از
 معرکه هوش ربا سلامت جسده عیان به وادی ادبار تافتند و اموال و امنه
 و اسباب و ایدال بتاراج غازیان لشکر دادند . رام نوابین بار دیگر داخل قلعه
 گردید و قلعه را از ادوات حرب و جنگی آراسته محصور گشت و در تهیه
 اسباب نکبت و وبال بمقتضای زامی تباہ پرداخت و از بیخوردی و زیاده
 سرپی کارهائی که نه در اندازه قدرتش بودند می ساخت - و بتدر
 در هزار کس از فرنگی به آلات جنگی در باغ جعفر علی خان مستحکم
 نموده در تردد بیخ کفی خود افتاد و درخت بغی و فساد در شوره زار
 طینت شیطنت منشی می نشاند و در افکار دور از کار میماند . از آنجا
 که همت والا نهمت شاهنشاهی مصروف قلعه کشائی بود بطریق چهارنی
 نزول اجلال فرمودند - افواج بحر امواج هر چهار طرف آماده و استاده
 میمانند و طریق بند نمودن رسد غلات می نمودند - بعضی بدمالان از راه
 حرص و هوا چشم بدنیای دنی درخت غلات بمخالفان می رسانیدند و در بهای
 آن قیمت فراوان گرفته ذخیره بدنامی ابدی از نمکحرامی می اندوختند -
 لهذا بقالان آن ناحیه را بنابر چشم نمائی بعضی را اسیر و بعضی را بر خر
 سوار کرده تشهیر بموجب حکم والا نمودند - ناگفته اندیشان از خواب
 غفلت بیدار گشته عبرت گیرند و آینه چنین خیانت بار دیگر بعمل
 نیاورد - اجناس محموله بضبطی مردمان لشکر و بعیطه ضبط و نصرت
 اولیای دولت در آمد . بست و سیوم ذی قعدة برابر دریای سوهن
 نصر الله خان ایلچی شاه درازی که از عمده های دولت عظمی شاهنشاهی
 است چپه سالی آستان شهر نشان گشته آلا مع جیفه مرصع معه نامه

خلت شمامه که مبهني بر قواعد مودت و ولا و صداقت و اتحاد و تجدید قوانین مواخات و داد بود بحضور فیض گنججور معه تکلیف و هدایای مرساه شاه درانی گذرانید و یک سر اسب عربی نژاد با زین طلا که سبکرو تر از باد صبا بود بذخر همایون در آورد - از مواهب ساطانی که شایسته حال او بود سر بلند و سرفراز گردید و بغوازش و الطاف ابریز احسان خسرو جهان گشت *

rāni. arrives at the Royal Court with presents.

برق افتادن بر میرون بی سرو پا و بر باد رفتن خار و خس هستیش ازین دار فنا بحکم ایزد توانا

چون حکمت ربانی همواره باعزای اعلام این سلطنت ابدی الاتصال مصروف است هر بیجوهری که باعتماد اسباب دولت و حشمت از بی سعادتانی راه خلاف پیماید و جاده عبودیت گم کرده بسرکشی گراید مقدم حقیقی چنان بیاداش اعمال نکوهید او گرفتار سازد که نام و نشان او را از صفحه روزگار محو سازد و بانواع انواع خرابیها کارش چنان تمام شود که هر جریده زمانه ثبت شده عجز از افزای دیدار روزگار گردد - فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ *

Miran killed by lightning on 24th May. 1761.

هران کهنر که با مهنر ستیزد

چنان افتد که هرگز بر نخیزد

مصدق اینمقال بیان احوال کثیر الاضلال میرون بدمال است که هرگاه آن گمراه حق خداوند حقیقی و مجازی نشناخته پاسداری آنرا بر طاق نسوان گذاشت و هنگامه آرائی بمقتضای بد طبیعتی ورزیده بغی و طغیان پیش گرفت

ناگاه دفعه گرفتار عذاب گردانید همدرین دار ناپایدار گردید و بجوای زشتی
اعمال اسدیصال بزیاد هستی خود و نیز بیخ برکفی نهال دولت نمود -
چنانچه درین آوان میمنت اقلوان بعرض بندگان استادهای سرور خلافت
مصیر ربانی هوکارهها رسید که بست و ششم ماه مذکور میبرین مقهور که از
کج اندیشی سرش از نیش پشه نمرودی و بد اندیشی این دولت خدادان
دیر بزیاد می خابید - آتش قهر الهی سوخت و صاعقه غضب ربانی
خس وجود آن نابود را بباد فنا داد و کیفیت این سانکه چنین است که
آن غمزه بخت بخواب غفلت بر بستر غلطیده بود که دفعه باران باریدن
شروع شد و رعد بفرش آمد که در همان اثناء برق آتشین دم در خرمن
هستی او افتاد و او را بدار البوار فرستاد *

بر ضمایر ارباب فطرت و باغ نظران اصحاب خیرت که مطالعه کهن
نامها نموده و اخبار و آثار ملوک و سلاطین گذشته از کتب سیو
و قزیم صاحب افسران دیده پوشیده نباشد که کم کسی را از خوانین
سابقه و بادشاهان سالفه چنین حسن اتفاق افتاده و دولت ربخت
خدا داد رو داده و تأییدات سمایی و نوازش الهی بر سرش دست
نهاد که چنین معاند ذمی شوکت که کلاه فخرت و جاه از فرط غرور
بر فرق خورشید و ماه می شکست و از نهایت اقتدار و کمال استکبار
و غرور و پندار کسی را بخاطر نمی آورد بی سعی و کوشش بخاک مذلت
و ادبار افتاد و اسباب دولت پر نکبتش در طرفه العین بر باد رفت و نام
و نشانش از صفحه زمانه بزرگ فنا حک گشته آتش غضب پروردگار در
متاع بختش چنان زدند که اثری از خاک او نماند * بار خدایا این مورد

omitted in the MS. دیده 1

الطاف نامتناهی را که دست پرورد اعطاف تست علی الدوام در میدان
 خصم افکنی و عدو سوزی بتائیدات قدم و فیروزی کامیاب نشانتین و در
 جهان نکه دار و از فتوحات غیبی و عنایات لا ریبی کامروای جهان و جهانیان
 داشته باعلی مدارج و اقصا معارج شهریاری و فرمان روانی رسان *
 دیده و زبان هوشمند از وقوع این سانحه عبرت گزینند و بدولت خواهی این
 پرورد عفت الهی بجان و دل کوشند - که هر تبه رای بدستگال که بدخواه
 این دولت ابد اشدمال خواهد بود روی بهبود و سود نخواهد دید و دم
 همسری و برابری از نابخردی شخصی که خواهد زد از لگدکوب زمانه
 خود بخود پامال خواهد گشت - بحول و قوه الهی توسن فغد خرام فلک رام
 و جهان بگام این سلطنت ابدی دوام خواهد گردید و آفتی از تغد باد
 خزان از فضل ایزد سبحان باین بهارستان سلطنت و خلافت نخواهد رسید -
 و مخالفان منکوب و دشمنان مقهور از عنایت رب معبود خواهند گشت
 آمین آمین آمین *

چون جعفر علی خان پدر میرون ناهنجار این ماجرا گوش کرد
 طایر عقل و هوش او پرید و سواى گریز مصلحت ندید - خواست
 که از مال و منال و احمال و اثقال کفاره نموده فکر خود نماید * سرداران انگریز
 بر اراده ناصوابش آگهی یافته و سپاه همراهِش ازان نخل بی ثمر آثار روز
 بی ندیده رو تافتند و از ناصیه اقبال آن برگشته اقبال صورت و معنی
 اختلال دیده رقم بیدرگنی خوانده دریافتند که بوی گل خیز^۱ از اوضاعش
 بدماغ نمیرسد - چنانچه جز و کل اساسه میون در وجه نوکری خود بحیطة
 تصرف آورده نگه داشته و صلا در دادند که این همه اجناس و نقود مال

The soldiers
 under Ja'far
 'Ali Khan
 rebel on
 hearing the
 news of the
 death of
 Miran.

بادشاهی است بریاد نمود ، از وقوع این ساجه خللی عظیم در شوکت
 جعفر علی خان راه یافت - بل وضع و شریف از آثار ادبار آفتاب سر کوه
 آنرا شمرده دانستند که کارش تمام میشود - و ادبارش نزدیک رسیده حال
 پراختلالش اشتهار یافت - عفت و سب کیفیت برهم خوردگی او رقمزد
 کلک گهر سلک خواهد شد .

Presentation
 of nazars by
 the chiefs to
 the Emperor
 on the occa-
 sion of 'Id-i-
 Azhā.

درین ایام خجسته انجام مقدمه عید الضحی بهزاران میمنت
 و تهنیت سرور افزای دلها گشته - شهنشاه دین پرور دین پناه
 مطابق قوانین معموله ایوان گردون اساس عیدگاه را از قدوم برکت
 و میمنت ازوم نور آگین فرموده ادای آداب صلوات واجب نموده
 خطیب دولت نصیب را بخلعت فاخره و نقد نواخته بدل و انفاق بفقرا
 و مساکین و اهل استحقاق فرمودند و رسم قونانی بجا آوردند - بغداد
 عقیدت پرور و تمدهای حضور انور نذر و نیاز بتدر تفاوت مراتب گذرانیده
 سر اندکار باوج سپهر افراختند - کماندی رار مرهته و جگجیون پناقت
 بملازمت اقدس کامیاب گشته اجناس نفیسه از پارچه کمصاب زرین
 و یک زنجیر نایل کوه پیکر و جواهر قیمتی از طرف راجه شیوهت
 برسم پیشکش گذرانیده درجه پذیرائی یافت ، و راجه پهلوان سنگه
 پوشاک سفیدینه از قسم شبنم و نوزبه دکن به پیشگاه خلافت و جهانجانی
 نذر آورده منظور انظار اجابت گردید - غرض محرم الحرام رایلت ابهت
 و احتشام ازان مقام متعجب گشته موضع سمیرفکر مخیم سادات عز و
 اقبال گشت ، عرضداشت شجاع الدوله بهادر و احمد خان عالیچنگ
 و امیر الامرا نجیب الدوله بهادر مشتل بر تهنیت و مبارکباد یعنی بتقدیر
 و اعمدی مهین پرور خلافت مهر سپهر سلطنت جمشید مرتبت دارا بدبه

The nobles
 congratulate
 the Emperor
 on the occa-
 sion of the
 nomination
 of his Heir-
 apparent.
 The account
 of affairs that
 took place at
 this time.

سنگدر کوبیده بادشاهزاده والا نژاد محمد جوان بخت بهادر طال الله ممد
وضاعف حشمنه از نظر قدسی مظهر گذشت

تفصیل این مضمون بشارت مشحون قلم ندرت رقم به گوناگون
مسرت در انسلاک بیان میکند که بهاء و بسواس را که این هر دو سردار
عمده قوم مرهته بودند - تمام فوج دکھنیان همراه آن خلافت کیشان
بازار قتال وجدال و بعزم ناصواب برای گرفتن انتقام افواج هویمت
خوردند پنجاب روان گشته - و بالاجی را که رئیس کلان این شیطین
و سرگروه این کفرین ملاعین است آن هر دو را که ~~هم~~ زقوم بغی
و طغیان اند با فوج گران بامه بیکران روان ساخته و برای مهارت لشکر
اسلام همت فساد انگیز گماشته و قریب دوسه لک سوار جوار
و مردان کارزار و توپخانه برق کبدار و سامان بسیار که از حد شمار فواتر
و از اندازه قیاس فزون تو بود آن ملعون مهیا نموده بیشتر فرسزاده و خود
فیز آماده بر آمدن از مقر آن خود نابکار بود - هرگاه بهاو و بسواس را که
با بالاجی را و فتنه انگیز این هر دو باطل ستیز قوابت قریبه داشته بدیار
شاهجهان آباد حفظ الله تعالی عن الجور و الفساک رخت ادبار کشیدند -
و شاه جم جاه بسبب طغیانی دریا عبور با سپاه منصور نتوانست فرمود -
و آن طرف جیحون^۱ خرگاه سپهر پناه برپا بود و امیر الامرا نجیب الدوله
بهادر در رکاب شاهی سعادت حضور داشتند - و بمحافظت قلعه شهر پناه
نواب معتمد الدوله یعقوب علیخان بهادر که با اشرف الوزرا شاه ولیخان
و خان موصوف فیما بین سلسله قوابت منوط و مربوط بود مامور گشت -
و نواب شجاع الدوله بهادر و حافظ رحمت خان بهادر و درندیشان بهادر

Balaji Rāw
sends a very
large army
under the
command of
Ibbāw and
Biswās Rāw,
two great
Marhatta
generals, to
fight against
the Emperor.

^۱ جیحون a mistake for چون a river near Delhi.

و دیگر سران و سرکرده‌های افغانه با اتباع حکم گیتی مطاع در رکاب شه‌نشاه
 جمجاه نیز حاضر بودند . و خیمام فیروزی اعلام دران ایام بنامو تندیه بعضی
 مفاسد^۱ در کول و چالیسر برپا بود . و این فوج دکلهیان بیخبر از
 راه دیگر یعنی از راه ملک متعلقه سوزجمل جات که آن مقهور لعین
 نیز باین قوم بسبب موافقت دین متفق بود^۲ . و غازی الدین خان که سلسله
 جنیان مواد فساد از راه عفاک بود باینها رفته اتحاد نیز محکم داشت .
 وقت رسیدن این افواج ملحق گشته خمیده بغی و طغیان گشت
 و سوزجمل جات مذکور را تحریر و ترغیب نموده روگردان از اطاعت
 بادشاهی نمود . و از آنجا که باطن آن قیره بخت از شورش و فساد
 انحراف از اطاعت خمیر یافته بود وزیر^۳ بسفغان ابله فریب و کلمات مکر
 و ریب از راه راست برگردانید و با گروه کافرین آن بیدین روان شد .
 و بکوچه‌های متوانر گرد نواح دهلی رسیده به معتمد اندوله بهادر طرح
 پیچش افکندند . بهادر مسطور چون آن مقدر نداشت که عهده برا
 از آن هوز و مانع تواند شد . در قلعه مبارک محصور گشت . و بنگمبانی
 و انسداد ناکجات که اندرون قلعه بودند هر قدر که جمعیت موجود
 داشت به پرداخت - که یکایک از قوم شرم آن . لاعین بغارت و تاراج شهر
 دست دراز کردند . و در خانه‌های مردم باشند شهر در آمده از مال
 و اسباب هر چه یافتند دست برد نمودند . و این گروه غارتگران را پنداره‌ها
 نام کرده اند که نوکری آنها معض بغارتگری است و وجه ماهیانه مقرر
 ندارند . بعد دست برد و غارت شهر و شهریان عقب قلعه مبارک از دست

Some of the
 Chiefs join
 the Maharat-
 tes and at-
 tack the city
 fort which
 was under the
 command of
 Mu'tamidu'd
 Dawla.

^۱ A mistake for مفاسدین.

^۲ The verb گشت is omitted in the MS.

^۳ omitted in the MS.

دریا این همه شیاطین بدان طرف هجوم آورده کمندها بر دیوار قلعه
 نداخته قریب در سه صد کس از طرف برج اسد در قلعه آسمان رفعت
 در آمدند - و شروع بغارت و تاراج سکنه قلعه نمودند - و شورشی عظیم
 برپا کردند * بعد آگهی یافتن برین ماجرا معمد الدوله بهادر برق اندازان
 و همراهیان خود را برای تنبیه آن خیره ها فرستاد - و با نذک زد و گیر اسپر
 کرد - و اندری را تلخیز زهر مرگ چشانید - و آنها یکه پائین قلعه بودند
 این حالت دیده و شنیده مانند بان گریختند - و معمد الدوله بهادر از
 وقوع این ماجرا بند و بست قلعه بوجه احسن بعمل آورد - و لوازم هشیاری
 و خبرداری چنانچه بایست نمود - درین اثنا بهار بیدین معمد الدوله
 بهادر طرح آشتی نمود - و بهدازا و مواسا پدش آمده بند و بست خود در
 قلعه مبارک درخواست نمود * از آنجا که بهادر مذکور قلت جمعیت
 داشت و عهده برای خود از محصور شدن در قلعه بسبب عدم آذوقه
 و هم کمی آن که کفایت مدت دراز نمی توانست کرد و هم بییقین این
 معنی که از غنیمتی آب دریا کوسک از قشون شاهي غیر ممکن است -
 با این همه اندیشه ها رضامند صلح شد - و شرایط بر آمدن خود معه اسباب
 خود و مردم همراهی بمیان آورد - همه شرایط آن کفار فجار قبول کردند -
 چنانچه با رفیقان و اساسه خود از قلعه بیرون آمده از راه دریا بر کشتیها
 سوار شده روانه بجانپ لشکر و قشون شاهي گردید - و غنیمت تیم بر قلعه دست
 یافت - و مردم خود را بکثرت داخل نمود *

Mu'tamidu'd
Dawla sur-
renders, and
leaves the
fort in hands
of the ene-
mies.

شاه جهان نامی که پیشتر مجملی از احوالش رقمزده نلک
 حقایق گذشته که وزیر بدفرجام بعد شهادت خلیفه چند ایام بدهمت
 نام بادشاهی بر سر حکومت نشانیده بود - حالانکه لیاقت امر
 خلافت در اصل جبهات و نظرت خود نداشت و این خلعت

The Wazir
installs Shāh
Jāhān an im-
postor to the
throne.

برقامتس نازیبنا می نمود - مرهتتهها احوال او را دیده در فکر عزل او افتادند - و بر کومه اندیشی و تبه رانی وزیر کمراک آگاه گشته از خواب غفلت چشم عبرت بین گشادند . و بمذاقمت سورجمل مفصل مطلع شده بر دغا و دغل او اطلاع یافتند - بتأیران تدبیر مقید نمودن وزیر سراپا تقصیر و اسیر نمودن سورجمل فتنه گر مصلحت اندیشیدند * چون این معنی بر آنها واضح و مکشوف گشت - غیر گویش سورجمل فتنه انگیز و وزیر باطل ستیز چاره دیدند - آن هر دو باطل شعار آواره دشت ادبار شده شبها شب در حصن متین خود آن لعین و وزیر ادبار قرین داخل شدند - چون سرخیل نفره بیدین مواد نخوت و استکبار دران قلعه مهیا داشت - و دست تصرف بغلبه بآن حصار از جمله محاللات می انگاشت - سامان جنگی بران قلعه چیده استحکام آن حصار ذریعه امن و امان و وسیله حفاظت مال و جان دانست - و مطمئن خاطر شده عذر تقصیر از مرهتتهها نه بدتر از گناه بود خواست - چون بهاؤ باطل آهنگ اراده جنگ با شاه داشت - و کارش و پیچش با او بالفعل صلاح حال نعی انگاشت اغماض و اعراض ازین گفتگوها نموده باستماله و مدارا و رفق و مواسا پرداخت - هرگاه این خس و خار از آستازة درایت پایدار پاک شدند - سیف الدوله سیف الدین محمد خان بهادر که نامریه احوالش بغاظة تدویت این سلطنت ابد مدت آراسنه و پیشانی ارادت بملکونه بندگان ملازمان حضرت قدر قدرت نورانی دارد - و تاج محمد خان خواص که دیرین بندههای پادشاهی و تربیت یافته محفل فردوس آرامگاه است - چنین وقت را که از نائیدات الهی بدست آمده غنیمت دانسته در حق شناسی بر روی بهاؤ باز ساخته راهنمای شاه راه مستقیم شدند - و در باب نشانییدن بر کرسی ولیمهدی مهین پور خلافت گوهر محیط سلطنت مرزا جوان بخت بهادر سعی

و تلاش نمودند - و بطمع انعام چند لگ رویه از عتبه خلافت و بنوید
شمول انواع مراحم و احسان و اقسام عواطف و انطاف بی پایان حضرت
خدوچهان در جلدوی چذین خدمت نمایان امید وار و مستمال ساختند -
و آن رحشی خلقت را از رادی ضلالت بر آورده بدام آوردند * از نیروی
اقبال بی زوال خدیو گیتی ستان و از مددگاری طالع والای خسرو گیهان
نقش مراد موافق آرزوی هواخواهان دولت ابد بنیاد مربع نشست -
و شاهد مدعا از پرد؟ خفا جاوید گشت - و بنوعی که در تصور درر بینان
نمی گذرید و بهیون عقل هوشمندان نمی سنجید بظهور پیوست - و عقل
مقصود از کلید توفیق رب المعبود گشایش پذیرفت * بعد قرار یافتن این
امر عظیم بهاری نخیم شاه جهان را کسان خود فرستاده از مقامی که برآمده
بود بهمانجا باز داخل سلاطین نمود^۱ - و گوهر درج عظمت و بختیاری
و مالا برج رفعت و کامگاری بادشاهزاده مرزا جهاندار شاه بهادر را بمسند
ابتهت و حشمت و چار بالش دولت و حکومت منمکن ساخت - و پرد^۲
آرای هودج عظمت و نور افزای شبستان حشمت مریم مرتبت بلقیس
سیرت نواب زینت محل که بشرافت ذات از دودمان سیدات و خاندان
نجات اند - و بخدمت خدیو زمان بشفقت مادری حقوق خدمتها از
ایام طفولیت بیشتر دارند - و نیز تا این زمان مصروف بجان و دل اند -
آن تقدس نقاب را داخل محل اقبال ساختند - جهان و جهانیان ازین
نوید قرین شادمانی گشت - و بافضال ایزد متعال امر عظیم انتظام مملکت
سر انجام پذیرفت - شاهد ملک و ملت بزم افروز دولت شد - و معشوق
مقصود از گلین ایام گل امید چیده در آغوش خورشید پر کرد - سر رشته
زمام ایام بقبضه اقتدار این سلطنت ابدی دوام در آمد - و کویب رخشان

Installation
of Mirzā
Jahāndār
Shāh.
Rulers and
Chiefs of the
Deccan pay
homage to
the Prince.

^۱ Error in the text.

جایه و جلال و آفتاب عالم‌قاب سعادت و کمال از افق مکنت و اقبال ساطع گشت - و اختر نکبت و وبال از حضيض بر آمده بارچ دولت و اجلال لامع گردید - نخل برومند آرزومندان در سراپستان خرمی بار نشاط و بیغمی آورد - و گل مراد عقیدت‌مندان بگلستان انبساط گل گل شکفت . بالجمله بساعت سعید صحن دیوان خاص را آئین بسته فرمان رفت که هر که حاضر الوقت باشد بشرف ملازمت فویاوه ریاض خلافت و مهر سپهر عزت و عظمت و تبعید بهادر مشرف گردد . چنانچه هر کسی که از خاندان بارگاه سپهر جایه حاضر بودند بملازمت کامیاب گشته ذخیره اندوز سعادت شدند - و سران و سرداران دکن بشرف زمین بوس کعبه آستان مرشدزاده آفاق حبیبین عبودیت بر افراخته بعظمت خلاع فاخره قلمت مبهات بلند ساختند - غریب کوس شادی به پیشطاق نیلی رواق پیچید - و طمطنه عشرت و مبارکبادی به سپهر برین رسید - و از رافت و احسان مزرعه امید دکهنیان سپراب گشت - روز مذکور هفت دست خاست با جواهر زواهر و جیغه‌های مکمل بسرداران عمده معه نار و شنکر و غیرهم عذابت شد - و در صد دوشانه دیگر همراهمان رودار آنها کامیاب مواهب و مورد مرحم گشتند - سرداران بعد یافتن خلاع از حضور مرشدزاده آفاق بمسکن خودها رفتند - و بهار را از عواطف خسروانی نواختند - و از نوید دست حمایت خانانی شادگام نمودند -

Bhāw is bestowed with Royal favours.

پس از چند روز که لشکرش از رفع کوفت قطع مسازل آسوده گشت - باد نخلوت در ایام دماغش جوش زد - و نشئه غرور و پندار آن لا عقل جاهل را از جا برد - هر چند تاج محمد خان خواص که گرم و سرد زمانه را دیده و شور و شیری روزگار چشیده بود راهمونی بمصالحات کرد - و از جنگ و پیکار بانواج شاهی که آثار رب الهی اذی ممانعت نمود

سود نکرد ، ساتف دیوان خاص که از سیم بذا دولت اعلی حضرت حضرت
 شاه جهان نور الله بقرده بود چشم طمع درخت - و بسماجت و صفت
 در جاندزی خدمت آن فزیم دست تصرف بر آورده فخریرا بدنامی ابدی
 آن تیره انجام اندوخت . و مال کرورها به بیست و دو لک روپیه فروخت ،
 با وصفیکه شاه نصرت سپاه راه دور و دراز پیموده و سپاه و لشکریانش از
 رفج ننگدستی نیاسوده بودند - لیکن بمنقضای همت بادشاهانه و سیرچشمی
 ملوکانه ازین سلوک در گذشته چشم قصد ر اعتقاد بر مال دنیا نه افکند -
 و بدای اساطین دولت سلاطین نامدار و خواهرین عالی مقدار از بیخ و بن
 بر نکند * لاین این مدبر عذر پرور بحیللهای چند در چند کار خود ساخت .
 و فی الحقیقت بدای قصر دولت خود را برپا داد خود را در ورطه
 هلاک انداخت * آن ضلالت بژوه بعد فراغ ازین کار بآراستگی افواج
 پرداخت . و با سپاه گران و لشکر بی پایان که از مور و ملخ قراران تر بود
 بطرف پانچ پت در عرصة یک و نیم مایه از ریز داخل شدن دار الخلاء
 شاه جهان آباد روان شد - و عز و جزم آن گمراه دین و دنیا را برین داشت
 که تا لاهور توس عزیمت نازد - و از غارت و تاراج آن ممالک وسیعه را که
 بالفعل در قلمرو شاهی شمرده میشد خراب کند و برپا دهد . چنانچه
 صمد خان بهادر که بهخواست قلعه سرفرد سر باند از حضور شاه بود -
 و بتدریست آن ضلع از جانب شاه پهمده اش تقویض یافته سد راه
 فوج بی سرو پایش قریباً گنجپوره گشت و باهم جنگ عظیم پیوسته *
 بعد زد و خورد بسیار و صرب و بیکار لشکر دکنهذیان روی بغلیه آورد و اکثری
 درانیمان سر بجیب عدم در کشیدند - و بسیاری ازان معرکه جانمندان خسته
 و نیم جان بدر رفتند - صمد خان از کثرت اعدا و قلت جمعیت خویش
 زاندریشیده بازوی شجاعت بگوششهای مردانه بدفعیه آنها بر کشاد - و آخر

Blow with his large army proceeds to Panipat, and is opposed in the way by Samad Khan.

Samad Khan is killed in the battle. The Emperor sends a large army under Najib ud Dawla with other distinguished Sardars to fight Marhattas.

نقد جان داد - چون این اخبار سامعه افروز شاه جمشید دستگاه گردید -
 عفان همت از جانب کول تافت - و امریکه پیش نهاد از نزول آنجا
 بود موقوف گذاشت - و بسرعت تمامتر قطره زن بطرف لشکر بدسگال
 گشت - و امیر الامر نعمت‌الدوله بهادر را باسران و سپه‌داران افغانه
 مثل احمد خان بهادر عالی جنگ و حافظ الملک و دوندیکخان
 بهادر هراول لشکر فیروزی نموده و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر را
 بدکومک این فوج ظفر موج تعیین فرمودند * و بسبب موسم برشکال آب
 دریا طغیانی آن چنان داشت که پل بستن دشوار بود - و عبور افواج پایاب
 متصور نمیشد - و تا انقضای آن موسم سعی و ترقدن محال بنظر می آمد *
 درین اثنا گویند پدکات که سردار عمده آن قوم بود - و بلده آواره در کوره
 مع حدود دیگر بار تعلق داشت - با سپاه گران و سامان فراوان برای امداد
 و اعانت دکهنیان ازان مکان روان شده با خزینه و رسد رخت ادبار بجای
 قرار دکهنیان بدکردار می کشید - هرگاه این اخبار بمسامع جاه و جلال رسید -
 شاه جمجاه قشون دلاور باسران نامور چپاولی و بلغار برای تاخت و تاراج
 بر سر غنیم لغیم مذکور متعین فرمودند * مبارزان اسلام و دلیوان خون آشام
 شبانه ب مانند تیر اجل بر سر آن قوم بی خبر قبل از طلوع آفتاب جهانتاب
 رسیده زغیر قتل و غارت بلند آوازه گردانیدند - و دست بشمشیر برده مانند
 خیار ترسرها بریدند و بسته بسته انداختند * گویند غنوده بخت چون
 از خواب غفلت دیده عبرت بین برکشاه بازار موت را گرم دید - هولناک
 برخاسته در فکر چاره خود افتاد - و با لشکر نکبت اثر خود خواست که
 ازین رستخیز فتنه انگیز بگریز جان را سلامت برد - لیکن از یمن اقبال
 عدو مال آن صید بدام آورده در اندک زن و گیر مبتلای ببحر فنا گشت - و از

پشته پشته A mistake for

فوج او دوسه هزار کس حجاب وار سر بچیب فذا فرور بردند * عزیزان نصرت مند و دلیران ظفر پیوند بفتح و فیروزی مال و اموال و احوال و انتقال غنیمت آورده مراجعت باردوی شاهي نمودند * بعد انقراض ازین مهم انعطاف عذاب اقبال برای تزییه بهار بدمال انسب متصور گشت و قشون فیروزی از تائیدات سماری باسانی تمام که در حوصله توقع نمیکنجید بهر آن روی آب نمود * را و ماهار که سردار آزموده کار بود از راه مصلحت اندیشی به بهار مشوره جنگ گریز که عادت قدیم دکنیایان است داده گشت - که عهده برانی از افواج قاهره بادشاهی که از ولایت کمر کین بسته بهندوستان رستم دلی نازا نموده اند خارج از عقل می نماید - و اطوار دیوبن خود گذاشتن آخر کار بقدامت خواهد کشید - و بعد ازین کف فوسوس مالدن فایده نخواهد بخشید * لیکن آن خود سر ضلالت کیش گفته او را در حساب نیاررد و بغرور و نور فوج و اسباب حرب از توپخانه بیشتر بمقالات هوش افزا گوش نمی گذاشت و از ماهار راو بسبب موعظ و گفتگوی صلاح انگیز او روی درهم کشید و بمعرض عذاب آمده خطاب کرده آن بدکردار را جواب داد -

Matihār Rāw
with a large
army intrenches
himself
at Pānpat.

* بیت *

که در من چه نرم آهني دیده * که پولاد او را پسندیده
اینقدر استکر گران و جیشی بیکران که انظم افواج بی پایان دکن در
هندوستان و سران و سپه ازان فراهم اند و سرداران عمده جلالت نشان آن قلمرو
و نامدازان با ساز و سامان و فیلان کوه شکوه فلک توان و سایر اسباب گیوردار
و ادوات رزم و پیکار مجتمع اند چه گنجایش دارد که افواج شاهي غالب
دست شوند و چه نام و نشان در ایران و توران خواهد ماند که بحرب خدع
جنگ نمایم و از مقابله و مقاتله رو برتابیم * اگر فتح می یابم عنوان ظفر نامهای
باستانی از فتوحات آسمانی خواهد گشت - و از سرزمین کابل تا ایران کوس

لمن الملکي خواهم نواخت . و اگر سر باختم نام نامي از اوان ایام حکمراني
 و کامراني تا قیام قیامت در جهان فاني خواهند ماند . این مقالات از آئین
 سپاهکری و سرداری سرور در و بعید از عقل و شعور است - بلکه آبرو
 و ناموس دکن بر خاک مذات ریختن است - و بالعجمله آن ناقص عیار
 بفروزي ، روان دنیای بی اندیشه و ازدیاد اسباب حرب و بیکار و خزینة
 وافر و بیشمار مست باد و غرور و پندار خود بود بدانش و انگی کار نغمه
 و حرف مصلحت آمیز کسی نشنود - بذبران بصواب اندیشی عقل تبه کار
 خود قریب پانی پت سنگریست و لشکر گران دکنیان بوزینه خور و گار رویان
 گراز نیرو دران سنگر فرود نمود - و به آلات و ادوات توپخانه مستحکم ساخته
 ایمن نشست - و هر روز از جنگ تیر و تفنگ و توپ اندازی بکمال جانبازی
 هنگامه آرا میگشت - و از قشون شاهي نیز مردان نامي و دلیران رزم آزمای
 پای جلالت فتنه دست جرات می آزمودند و بازوی پهلوانی میکشودند -
 و عزیزان اسلام و بهادران شوهر انتقام تیغ از نیام دلزوی کشیده آن هندوان
 بدفرجام را زده زده تا بسنگر میرسازیدند - و از چارسو کار جنگ بر آنها تنگ
 ساخته بحمله های شیدانه و چپقلتتهای مردانه رایست اقتدار تفلر نابکار
 نکونسا می ساختند - و اعلام اسلام را تا بلشکر آن قوم ظلام می افراختند - لکن
 بسبب استحکام سنگر که کوه آهنین توان گفت و خراب ؟ چیده و کلان کلان
 توپ دکن که چیده بودند به ثبات قدمی در جنگ بیخطره و هراس در می
 پیوستند - و لهذا نقش مدعا درست نمی نشست - و شاهد مقصود صورت نمی
 گرفت - رفته رفته انفصال این قضیه تا مرطبه تا انقضای برشکال که سعی و تردد
 محال بود امتداد کشید - و تا عرصه ششماه انجامید - و از ترک و تاز عقده کار
 نمیکشود - و هر روز بازار حرب و بیکار گرم بود - لکن چپاولان لشکر فیروزی آثار
 و یک تازان حیوش قهار هر بار از مخازنیل طعمه شمشیر خونخوار می نمودند -

و بسیاری را بجهنم میفرستادند - و رسد و غله و کبھی آنها را تاواخت^۱ و تاراج میکردند تا اینکه دور سنکر حلقه بستند - و غلات و حبوبات از ترک و تاز و قتل و غارت بالکلیه مسدود ساختند - و حالات آدم و نواب بی علف و آب و دانه بکاهش رو آورد - و ازین معنی اختلال عظیم بحال آن گروه خسبران پزوه راه یافت - و آثار عسرت و نکبت ظاهر شدن گرفت * چون بالاجبی^۲ راو سرگروه عمده آن قیره بختان نابکار بود تفکدستی و بد احوالی اینها شدیداً مبلغ پنج لکه روپیه بر نو گاون بار کرده نقد فرستاد - و تازو شنکر که قلعه دار دارالخلافت بود میخواست که این مبلغ خطیر بانقوم اسیر پنجاه تندیر رسد و باعست^۳ ملاح آنها گردد - لیکن از خوف دست برد غازیان اسلام و یغماچیان فیروزی اعلام متردد و متوقف بود - چون ضرورت شدید برسانیدن مبلغ بذابر قروفیه سپاه آن گروه تنباه در پیش بود لاجرم مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بدست یکصد و پنجاه سوار صرفاً هزار هزار روپیه بهریک حواله آنها نموده فرستاد - و در شب تار که چون بخت سیاه آن قیره روزگار تاریکتر بود روانه ساخت - که بوسه یاغار بلشکر نکبت اثر رسیده زورق شکسته آنها را از گرداب رنج بیرون کشند - لیکن چون نا خدای تندیر لنگر آنها شکسته و نهنگ بلا در کمین نشسته بود از اتفاقات گذار آن غنوده بختان بجانب * وکب ظفر آثار شاهي افتاد - و مستذولان گسسته عنان چون شتر بیمهار فرق از یار و اغیار ندموده باز^۴ نافت ادبار قریب لشکر و بازار روهیله که هراول لشکر و قشون ظفر اثر شاهي بودند کشادند و بمضمون

* مصرع *

صید را چون آید سوی صیاد رود

در شب قاز بخیال خام آن گروه قیره انجام بنصور لشکر بهار^۵ بدفرجام با آرام

۱ Mistake for تاخت.

۲ Mistake for ار.

تمام در سایه اجل آرمیدند * چون صبح شاه خاور پیغ از پیام کتید و زافع شب
از آشیانه ناریک خود پدید - آن دفره ملاحظه عدای الله اکبر از اذان مسلمین
و آواز حب علی الصلوة از اهل دین شنیدند هوش و هواس در باختند -
و پیک اجل را شناختند * و افغانان همان زمان مانند اجل شتابان
بر سر آن وحشیان نیم بسمل رسیده بروج سر از قلعه تن افتاده جدا
ساختند - و چون طایران بسمل در خاک و خون طیان در آن شکارگاه انداختند -
و زر نقد را بتاراج آورده از فتوحات ربانی و نایب آسمانی انگاشتند * چون
این گنج بی رنج بدست افغانان افتاد - و تشویش باز پرس و استرداد آن
زر دامنگیر هر برنا و پیر بود - و نیز شوق جدال و قتال بآن غازیان کشور اقبال
با دشمنان بد سگال عذاب صبر و تحمل می گسیخت - یکبار اعلام اسلام
برداشته در تحصیل ثواب جهاد تعجیل نمودند - و بی اطلاع و مشورت بازمی
پیشدستی در جنگ بشکست اعدا آزمودند * بقدر دو هزار پیاده جرار چون
شیرگران و پیل دمان بر سنگر حمله آور گشته بر سر مقهوران ریختند - و مانند
برق و باد چابکدستی نموده و تیغها کشیده بانقوم آویختند * از کوشش
و آویزش دلیران مردان مرد آتش نبود بر او رخته و از شعله حرب و قتال
خرمن تن اعدا سوخته بیدخبر از مورچال آن گروه بده آل در گذشتند -
و بسیاریرا از آن دبران بجهنم فرستاده درون توپخانه مردانه وار در آمدند -
تا آنکه تزلزل در ارکان لشکر و لشکریان افتاد - و عذاب اختیار از دست رفت -
و پامی قرار و ثبات لغزید - چنانچه اکثر بگام ادبار فرار نمودند * لکن ابراهیم خان
گاردی و منهار و دیگر زامبوران که در شجاعت نامور و اعظام بهار بر آنها
بیشتر بود پامی مردمی و مردانگی استوار کرده هر چهار سوی بهادران گرفتند -
و بضرب تیر و تفنگ و حقه باروت و جعبه سنگ کار جنگ بر پلنگان
و غارتگ کردند - دلیران کمر جهاد بسته از انبوه آن گروه شقاوت پزوه بستوه

نیامدند - و بهرین مراتب مجاهدین و حصول دولت شهادت که خاصه
 بمسلمین است دل نهادند - و داد مردی و مردانگی دادند - چون در کومک
 از هر چهار طرف مسدود بود - و شب پرتی تاریکی بر روی عالم افکند - کفار
 فجار حلقه وار گرداگرد گرفته و چندین هزار سوار و پیاده نابکار هجوم آورده
 بهادران دشمن شکن را بضرابان و بندوق و شمشیر و تیغ از پا در آوردند -
 و یکسر همه پیل تان را مورچگان بسبب اتفاق سرازیر جدا کردند -
 چون دو هزار جوان جراز یکبار درین بیکار از تیغ آندار شربت شهادت
 چشید و از قوم چند سردار نامی و جوانان بکار بقدر چهار پنج هزار کس
 که مشهور بشهر و دیار دکهن بودند کشته و خسته گردیدند و از این معنی
 بتازگی صدمه رعب و غلبه جنود مسعود در باطن آنقوم مردود جای
 گرفت و آثار سطوت و عسالت پلان نه چون پیل مست و پله یکدله بدمحاجبا
 در آمده زلزله در بنیان هستی اعدا انداختند کارگر کشت در فکر و تدبیر
 خودها افتادند و چون از عدم رسیدن رسد غله و غیره بجان آمده بودند
 و دایره محاصره را بر خود تنگ دیدند غیر از جنگ صاف چاره ندیدند - لاجرم
 آن جیش ادبار که چون پیل در گل افتاده از کار رفته بودند یکبار آماده
 بیکار گشته بانواع اسلحه و آلات زین خود را آراسته صف کشیده با معسکر
 شاهي آویختند ، امیر الامرا بهادر و وزیر الممالک بهادر که هر اول لشکر
 فتح بیکر بودند با حافظ الملک و درندبخان بهادر و احمد خان بهادر غالب
 جنگ معه بهادران رسنم نشان و جنگ آوران جانفشان بدبندگ شوکت
 و شان باقبال شهنشاه جهل در میدان با لشکر گران و سپاه بی پایان روان
 شدند و از اخلاص راسخ و عقیده صادق بقوت و نیروی عذابت الهی که
 همواره کارساز دین و دولت همایونست همت مصروف نکرد و حرب
 کردند و شاه جمجاء با افواج بحر امواج قزلباش و درانیان و غلامان زین

کمر در قلب لشکر جا گرفت * نظم *

ازین سو قزلباش چون چشم یار
همه نیرۃ دازان ابلق سوار
وزان سوزره پوش دکهنی تمام
چو زانی که پیچیده باشد بدام

و فتند، خواندیده از باین سر کشید - زدهای نوپ مردم گزای شعا
فشان بر سر دشمنان در صحراء جانستان گشت و نیش زنبورک جان
فوسا و بان نگرگ بازان زوزله در زمین و زمان افکند و بندوق جان شکار چون
سینه مار کفچه زهر آب دار بر آورده افسون اجل در گوش هر یک میخواند -
عرس طبل جنگ و نواز کرنا پرستانرا در دل تلاش برخاش انداخت
و از دم نقاره شورش و هراس در نه طاق گردون گردان افزاده خون جوشان
برخاست - ناله نای وزمی تهذیب اجل با صدای خلاص گفتن آغاز نهاد
و ملک الموت برای گرفتن جانهایش آمده راست باستاد - از هر دو
طرف تیغ جدائی افکن مانند مغراض جامع، نفن بریده از سوزن نیرۃ بر
بن دلیران صف شکن میدرخت - و اثر ستان جانستان مانند ابرنسان
با تیروباران گهر جان دشمنان در صدف تن می سفت - تیغ مغفر شکاف از
تارک تا بناف در گذشت و خانه زین از خون بهمفیان یکسر رنگینی
* نظم *

گشت

تبر زین بفرق یلان گشته غرق * چو تاج خورسان جنگی بفرق
کجک در کف پیدایان می نمود * چو ماه نواز آسمان کبود
نعره‌های شیران و دلیران عرصه نبود در جگر گنبد گردان پیچیده ترک
فلک را بر آسمان هراسان ساخت - و شهسوار آفتاب عالمتاب از آشوب و
هراس از اوج فلک الافلاک در حوض خاک سر بجیب تفکرو

انداخت *

ز شمشیر شیران لشکر شکن
 ترنگ کمانها ز گردون گذشت
 ز پیکان تیری جدایی فتن
 ز گرز گران خود را سر شکست
 دو دریای لشکر بجوش آمدند
 در پیل دمان باهم آریختند
 ازین سو پانگان کسار جنگ
 وز آنسو همه دانهندان فوج
 هزاران در آیدان چون نهنگ
 همه لعل خندان و زرین قبدای
 ز طعن سندانهای دشمن گذار
 ز غریبیدن کوس زوکیف خیم
 خروشید توپ ازدهای دمان
 بهم حمله بردند چون پیل مست
 شد از کشتهها پشته اندر مصاف
 ز باریدن گولهها چون تگرگ
 بر آورده سر مسار ناخچ برون
 بشورید شیدوز گردون شگاف
 چو باز ولایت نزاع دکن
 هزیمت باقواج دانهنی فساد

Description
of the battle
in verse.

* نظم *

زره پیرهن چاک شد چون کفن
 ز سر موج تیرغ پر خون گذشت
 مشبک شده سینه تیغ زن
 دلیرانه بردند چون ضرب دست
 نهنگان بهم در خروش آمدند
 دو شیر ژبان خون بهم ریختند
 گرفتند بر دانهندان راه تنگ
 ز دریای آهن بر آورده موج
 ز دریای آتش گرفتند تنگ
 بزیر ماسه صف کشیده بیای
 برون چست از سفک خارا شرار
 فلک دست و پا کرد از ترس کم
 بلرزش در آمد زمین و زمان
 گرفته هر یک گریبان بدست
 پدیدار صد کوه چون کوه قاف
 شده پاره پاره همه درخ و ترک
 بجوشید خون از خم قیره گون
 ز بیمش زمین را بدید ناف
 بر آریخت چنگال دشمن شکن
 تو گویی که چون برک را برد باد
 بالجمله گردان گردون گرای و پهلوانان زور آزمای را نیروی رو داد که بهرام
 کینه جو تیغ انتقام در نیام کرده تحسین و آفرین بر قوت دست و بازوی

مبارزان نامجو نمود و شیر گردون بر دایری پر دلان احسنت گفت - از آنجا که در معارک و غا و مهالک هیچجا فتح و نصرت بعون عنایت نصر من الله وابسته است و از کثرت جاه و بسیاری سپاه هیچکار نمی کشاید در عین یورش و کارزار سپهدار بهاء و بسواس راو با چندین سرداران نامدار و بهادران شهسوار و مبارزان بسیار و بکه نازان کهن سوار کهن آماده پیکار بجهتی بود که دیده چرخ بیمدار و گردون دوار فدیده و در هیچ معرکه و پیکار چنین فوج جرار بجولانگاه میدان سر نکشیده پیکار هدف گوله شور بار گشت و دنده علم دکهنیان کوفساز گردید و نسایم فتح و فیروزی بر پرچم علم ظفر توام وزید *

هرزیمت در افتاد بدخواه را * زمین بوس داد آسمان شاه را
غذایم فراوان از مال و اسباب نمایان بدست لشکریان و افغانان افتاد و از نترد موفور و گنجهای معمور ازان بهاء در سرکار شاهی داخل شد و نیز جفاس بسیار از زر و جواهر و اعل و گوهر که کاسه چشم حریصان ازان سیر توافت شد بدست صغیر و کبیر و غنی و فقیر از قالان و تاراج آمد و قریب سه چهار کرور روپیه تخمیفماً از امتعه و اشیا و زر نقد و جواهر بغارت رسید - و از مقام پانی پت تا بشهر دهلی از تیغ غازیان اسلام که جولانی نمودند ده پانزده هزار کس از فوج دکهنیان بیدین بقتل رسیدند * نازوشکر که در قلعه مبارک قیام داشت هرگاه ایقواغه شنید تاب مقاومت در خود ندید و فلک فرار اختیار کرده آواره دشت ادبار گردید *

عفت قباب ثریا احتجاب ملکه ملکی صفات تقدس انتساب نواب
زیفت محل صاحبه از راه عنایت و مهربانی و نظر بر حقوق لوازم بندگی و خدمتگذاری بهاء که در اوایل طلوع نیر خلافت ازان بظهور رسیده بود اغماص از فلات و جرایم او که مرتبه دویم از جهل و نادانی مصدر آن گشته بود فرموده

نازوشنکر را از آفت رسیدن فوج شاهي آگاهی داده ارشاد فرمودند که بزودی زود
 بهر قسم که داند از مناع و نقود هرچه که برداشتن تواند همراه گرفته از شهر
 با قبایل بسوسواس راو بر آید تا پامال فوج شاهي نکرند * هرچند اوباشان
 شهر جمع گشته بنهب و غارت دست دراز کردند و آنهاییکه از پانی پست
 از سمت شهر فرار شده میرفتند بسیار را غارت کردند و مال هزارها بدست
 هر کسی افتاد و صرفه الحال محتاجان شهر شدند لیکن مجال تعرض
 نازوشنکر هیچکس نیافت * هرگاه نازوشنکر بموجب ارشاد حضرت بیگم صاحبه
 آماده برآمدن از قلعه شد - حبش خان که از غلامان درگاه آسمانجاده بود
 و درینولا در قلعه داری نازوشنکر ملازم - مشارالیه با جماعت چند صد کس
 مع شده و بلوا برای تذخوای نموده چند هزار اشرفی از نازوشنکر مذکور گرفت *
 بهر حال مشارالیه از دست حمایت خسروانی با متعلقان از دارالخلافه
 بر آمده رفت - و قویب سه لگ و پنججاه هزار روپیه نقد و اجناس دکن
 که از هر باب بود وقت رفتن با زر نقد پوشکش محفوظه عفت و طهارت
 نمود - و اجفاس که در هر جا منتشر افتاده بود و از راه اضطرار نتوانست
 برداشت در ضبط ملازمان خورشید احتجاب در آمد * چون افواج نصرت
 پناه شاهي مانند یازبال همت کشاده بتعاقب آن وحشیان که از دام
 بسته بودند می پرداختند و شاه جمجاده نیز با قشون دلاور برای قلع و قمع
 فساد دکنیان بد نهاد و قطع ریشه آفتوم همت مصروف میداشتند و تهاون
 و تاخیر خلاف آئین ندبیر می انگاشتند - ناگهان بالضرورت عجلت رسیدند
 و بقیه اموال از قیاس افزون و از تعداد بیرون بدست قشون درآمد و در
 تذخوای سپاه تقسیم یافت - و ابراهیم خان کاردی که از سردار عمدت آن
 سرخیل بقی و عناد زنده اسیر شده بود بموجب فرمان شاه جمجاده بقتل
 رسید و شفاعت کسی از درگذشتن قتل او پذیرا نشد - و از حبش خان

پسر اشرفی مسترد شده در سرکار شاهي داخل گشت - و بيكم
 بيست محلل معه مرشد زاده وليعهد بوسم استقبال تا نوبله نه
 ده كروه از دارالخلافه دارد تشريف فرما شده نزديك دريخانه
 بت زندق و بملاقات همديگر تمهيد قواعد خات و ودان نموده
 را استحکام دادند - و يك انچه روپيه نقد بطريق ضيافت
 فرمودند و پنجاه هزار روپيه بطريق انعام باشرف الوزرا

Raja Nāgar
 Mal inter-
 celes on
 behalf of
 Sūraj Mal for
 parlon.

بطا گشت * درين ولا راجه ناگرميل از طرف وزير بي تدبير و
 عفو تقصير بحضور شهزاده رسیده معذرت ها نمود و
 به باقوال كاذبه پيش برد و ديگر بار فتنه خوابیده را از بكالي
 و مرتبه بلند امارت از پيشگاه جناب خلافت مآب بيدار
 حجه تقدس نقاب خورشيد احتجاب از بين امر ابا و انكار سخت
 خوابوده گلشن دولت شاهزاده تيمور شاه كه بايد خاندان سپهر
 قريبه دارند فهمانیده اشرف افور را منع فرمودند و بانكار
 دهانيدند * راجه ناگرميل چون جواب شنيد و صورت قبول
 نوعی تدبير ماپوس و نا اميد برگشته رفت *

شاه در قلعه مبارک داخل شده در مكان ممتاز محل كه خوابگاه
 حضرت است معه پرديگان عظمت و اجلال داخل شدند و مكان

The Emperor
 occupies the
 fort.

را برای بارياب شدن سرداران و امرايان در مردانه گذاشتند -
 صاحبه معه خدمه محل و ديگر پرده نشينان مشكوي اقبال
 اسد و ديگر امكفه سکونت اختيار نموده در لوازم مهمانداري و
 مرزا تيمور شاه آنچه بظرف خسروانه و ملوكانه پرداخته
 شاهزاده مي فرمودند - چنانچه چند دست رخت هذروستاني
 بتكلف تمام تيار كفاييده بودند بآن سرد جويد - ار سلطنت

عنایت نموده یکی ازان بر قامت والای آن شمشاد باغ عظمت
 کردند و پوشانیدند - بسیار مرغوب طبع نازک پسندش افتاد - و به
 در محفل خلد منزل از ته دل ازین لباس فاخره زیب قامتی
 حاضر می شدند - ازان مجلس بغمات دلکش که ارباب نشاط بر
 نوازی دران مکان گرد آمده با ساز دلنواز نغمه سرا میشدند اکثر
 حاصل می نمودند - القصه چند ماه شاه جمجاه و شاهزاده تیمور شاه
 سپهر اشتباه مهمان مانده و تعلق مهمات سلطنت در پیشگاه خلافت
 امیر الامرا نجیب الدوله بهادر گذاشته و شجاع الدوله بهادر
 وزارت خدیو گیهان نواخته و عهد و میثاق مجدد بر اطاعت خدیو
 محکم گردانیده وزیر الممالک و حافظ الملک و احمد خان بهادر
 جنگ و روسای هندوستان را رخصت فرموده خود بوطن مالوف
 عزیمت منعطف ساخته از ریات خورشید تاب ماگ پنجاب را
 ساخت - و از آنجا بسر زمین ارم تزیین کابل اعلام فیروزی افرخت
 خامه که روز نورد شهرستان مضامین ضروری ارقام بود و از فصول
 سوانح نویسی حضور لامع النور دور افتاده قدم کشیده داشت اکثر
 وادی جلوریز بیان میگردد - و درین آوان میمنت افتران راجه پهلوان
 کعبه آستان فیض نشان رخصت انصراف بوطن مالوف خود یافت
 عزیمت بانسوتانت و بعطای جامه ملبوس خاص کسوت مباحات
 و عید الله بیگخان ملقب به جنی که بعضی آثار مغیبات بسبب
 عالم غیب ازو بشهود میرسیدند بخدمت میر توذکی ممتاز گشت
 عنایت گردید - و ممتاز الدوله بهادر بنظامت بعضی محالات به ط
 طره مشی روشناس محفل عز و امتیاز گشته فوق افتخار
 رسانید - و اسد جنگ به نیابت بخشینگری سرافراز گردیده بغلعت

هنگامه چراغان و کفر روز چند ساعت مسرت اندوز طبع آسمان پذیرند گشاید
 خامه حقایق نگار نتمه احوال بد مان جعفر علیخان که بد
 پذیرفته بود بظاہر عبرت انگیزی غفلت مغلثان که قدرت نامی ایزد متعالی
 بفرحوا ای بیکه

بیک لحظه بیکساعت بیکدم = دگرگون میشود احوال آدم
 بچشم قاعظرو یا ارای الابصار ملاحظه نمایند و دریا : عبرت بین کشاید
 پذیر میگرداند - که چون خان مذکور از راه کوز نمکی و کافر نعمتی
 محال در سر داشت و محرک سلسله آن بوده اسباب وبال و زوال
 خود آماده و مهیا ساخته طرق بغی می پیمود و با خدیو عالم و خدیو
 بغی آدم ارتقا و استحقاقا فرمان رومی معانک هذدستان بنام نام
 مسلم است سرتابی میکرد و خاک بیوفائی بر فرق ادبار خود بیخته
 نا پسندیده بظهور ...
 عفو جواد

مکارم فرمانده
 ت ازان عبرت مید
 ر بمقام خرابی
 ا بند سلاسل و اغ
 - ر علیخان فاهنط
 بقیضه افتدار آور
 و حکومت بفر
 حکومت و کامرانی
 مل خسرو پاک دین
 نصرت پیرا بنه
 بی رزم و چ

عد و حال بخاک برابری گشته پامال گردید - و مژده امن و امان
الم و عالمیان رسید * پیشگاه ابهت و اجال بی غبار و گلشن آبرامی
بی خار شد - چشم فتنه خوابیده و خورشید آسودگی بر روی ملک
تابید - نیزد بی همقا ماهیچه ظفر لولا را پیوسته همچشم خاور
بهمسر داران و گزند چشم بی باین دولت ابد بنیان مرساد .

ERRATA.

| | | |
|----------------------------|--------------------------------|------------------------------|
| 8 (48) line 9, margin. | <i>For</i> puts down | <i>read</i> subdues |
| 9 (41) ,, 1 ,, | .. route | .. rout. |
| 3 (108) ,, 7 ,, | .. Shahid | .. Shuhūd. |
| 3 (113) ,, 6 ,, | .. were admitted into audience | .. were granted audience. |
| 3 (117) ,, 25 ,, | .. ditto | .. ditto. |
| 5 (114) ,, 17 ,, | .. presents him <i>nazar</i> | .. presents him with nazars. |
| (114) ,, 11 ,, | .. is received into audience | .. is granted audience. |
| (118) ,, 7 ,, | .. fell | .. falls. |
| *) ,, 4 ,, | .. take | .. takes. |
|) ,, 7 ,, | .. receive | .. receives. |
|) ,, 17 ,, | .. force | .. forces |
|) ,, 7 ,, | .. honours to | .. honours on. |
|) ,, 1 ,, | .. were received in audience | .. were granted audience. |
|) ,, 20 ,, | .. at | .. on. |
|) ,, 9, footnote | .. they | .. there. |
|) ,, 20, body of the text. | .. <i>أهلاً</i> | .. أهلاً |

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

No. 1, PARK STREET, CALCUTTA.

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARTON, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.
AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKSELLER, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the Facsimiles being out of stock.

BIBLIOTHECA INDICA.

Sanskrit Series.

| | | |
|--|-------|----|
| Advaitachintā Kaustubha, Fasc. 1-3 @ /10/ each | Rs. 1 | 14 |
| Altārhya Brāhṃaṇa, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1-6, Vol. IV, Fasc. 1-8 @ /10/ each | 14 | 0 |
| Altārhyalocana | 3 | 0 |
| Amarakoṣha, Fasc. 1-2 | 4 | 0 |
| Angama Dīdhī Prasarini, Fasc. 1-3 @ /10/ each | 1 | 14 |
| Aṣṭasāhārikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 8 | 12 |
| Ātmastāvayvaka, Fasc. I | 0 | 10 |
| Ācāryavākyā, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 8 | 9 |
| Avadāna Kalpalatā, (Sams. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-11. Vol. II, Fasc. 1-11 @ 1/ each | 22 | 0 |
| Bālam Śhaṭṭi, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each | 1 | 14 |
| Bauddhāyana Śrauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1, @ /10/ each | 8 | 10 |
| Bhacārīṭy | 0 | 10 |
| Bhāṭṭya Dīpikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1-2 @ /10/ each | 5 | 0 |
| Bauddhasiṅgasaṅgraha | 2 | 0 |
| Bṛhaddevatā, Fasc. 1-4 @ /10/ each | 2 | 8 |
| Bṛhadhārma Purāṇa, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 3 | 12 |
| Bodhicaryāvatāra of Śāntideva, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 8 | 12 |
| Orī Cāntānātha Oṃsita, Fasc. 1-3 | 1 | 14 |
| Ātadūpani, Fasc. 1-2 @ /10/ each | 1 | 4 |
| Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each | 8 | 0 |
| *Āntarvāṣṭha Brāhṃaṇa, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-6; Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ /10/ each | 14 | 0 |
| Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4/ each | 8 | 2 |
| Ditto Vol. VII, Fasc. 1-6 @ /10/ | 3 | 2 |
| Ditto Vol. IX, Fasc. 1-2 | 1 | 4 |
| Āntarvāṣṭha-yaṅjñāpāramitā, Part I, Fasc. 1-18 @ /10/ each | 11 | 4 |
| *Āntarvāṣṭha Āntarvāṣṭha, Vol. II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 28 | 14 |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 7, @ 1/4/ each | 1 | 4 |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 8-10 @ /10/ | 1 | 14 |
| Āntarvāṣṭha (English), Fasc. 1-7 @ 1/4/ each | 6 | 14 |
| *Āntarvāṣṭha Sūtra of Āntarvāṣṭha, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ /10/ each | 10 | |
| Āntarvāṣṭha, Fasc. 1-3 @ /10/ each | 1 | |
| Dīva Kriyā Kaṇḍī, Fasc. 1-2 @ /10/ each | 1 | |
| Gadadhara Paddhati Kāṇḍa, Vol. I, Fasc. 1-7 @ /10/ each | 4 | |
| Ditto Āntarvāṣṭha, Vol. II, Fasc. 1-4 | 2 | |
| Gobhīliya Gṛhya Sūtra, Vol. I, @ /10/ each | 3 | |
| Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each | 2 | |
| Ditto (Appendix) Gobhīliya Parisista | 2 | |
| Gobhīliya Gṛhya Sūtra, Gṛhya Saṅgraha | 0 | |
| Haralata | 1 | |
| Karmapradīp, Fasc. I | 1 | |
| Kāla Vīṅka, Fasc. 1-7 @ /10/ each | 4 | |
| Kāntara, Fasc. 1-6 @ /10/ each | 4 | |
| Kaṇḍī Kalpa Lata, Fasc. I | 0 | |
| Karīṅḍarāvaṇa Saṃuccaya | 2 | |
| Kurma Purāṇa, Fasc. 1-9 @ /10/ each | 5 | |
| Kīrtavali, Fasc. 1-3, @ /10/ | 1 | |
| Māṇḍya Pārijāta, Fasc. 1-11 @ /10/ each | 8 | |
| Mahā-bhāṣya-pradīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ /10/ each | 19 | |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 1-3 @ 1/4/ each | 3 | |
| Māṇḍya, or Maitrayaniya Upanishad, Fasc. I | 0 | |
| Māṇḍīkī Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ /10/ each | 1 | |
| Mūrtasāyā Purāṇa, (English) Fasc. 1-3 @ 1/ each | 3 | |
| Mogdhādhā Vyākaraṇa, Vol. I, Fasc. 1-7, @ /10/ each | 4 | |
| Nirukta, (2nd edition) Vol. I, Fasc. 1-3, @ Rs. 1-4 | | |
| Nīṅḍāpaddhati, Fasc. 1-7 @ /10/ each | | |
| Nīṅḍāpaddhati, Vol. I, Fasc. 1-6, Vol. II, Fasc. 1-6 @ /10/ each | | |
| Nīṅḍāpaddhati, Fasc. 1 @ /10/ each | | |

BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 1892.

شاه عالم نامه

تالیف

غلام علی خان

SHAH ALAM NAMA:

A HISTORY OF THE REIGN OF SHAH ALAM II

BY

GHOLAM ALI KHAN.



EDITED BY

A. AL-MAMUN SUHRAWARDY, *Istikhārāt Millat*, M.A., Ph.D., *Bar-at-Law*,

AND

ĀQĀ MUHAMMAD KĀZIM SHIRĀZĪ,

Persian Instructor to the Board of Examiners and Lecturer in Persian to the University of Calcutta.

PART II.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1914.

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

NO. 1, PARK STREET, CALCUTTA,

AND OBTAINABLE FROM

The Society's Agents—

MR. BERNARD QUARITCH, 11, Grafton Street, New Bond Street, London, W.
AND MR. OTTO HARRASSOWITZ, BOOKENLEER, Leipzig, Germany.

Complete copies of those works marked with an asterisk * cannot be supplied—some of the fasciculi being out of stock.

BIBLIOPHICA INDICA.

Sanskrit Series.

| | | | |
|--|-----|----|----|
| Advaitachintā Kaustubha, Fasc. 1-5 @ /10/ each | Rs. | 1 | 14 |
| Āitarīya Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-5; Vol. II, Fasc. 1-5; Vol. III, Fasc. 1-5, Vol. IV, Fasc. 1-5 @ /10/ each | ... | 14 | 5 |
| Āitarayalocana | ... | 2 | 0 |
| Amarakośa, Fasc. I | ... | 2 | 0 |
| *Anu Bhāshya, Fasc. 2-5 @ /10/ each | ... | 2 | 8 |
| Anumana Didhiti Prasāriṇī, Fasc. I, @ /10/ | ... | 0 | 10 |
| Aṣṭasāhasrikā Prajñāpāramitā, Fasc. 1-6 @ /10/ each | ... | 8 | 19 |
| Ātmatattvavivēka, Fasc. I | ... | 0 | 10 |
| Āgryavāidyaka, Fasc. 1-5 @ /10/ each | ... | 3 | 2 |
| Avadhāna Kūpalatī, (Sams. and Tibetan) Vol. I, Fasc. 1-9, Vol. II, Fasc. 1-9 @ /1/ each | ... | 19 | 0 |
| Bālam Bhaṭṭī, Vol. I, Fasc. 1-2, Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each | ... | 1 | 14 |
| Bauddhāyana Śrauta Sūtra, Fasc. 1-3; Vol. II, Fasc. 1-4 @ /10/ each | ... | 4 | 6 |
| Bhāṣya Dipikā, Vol. I, Fasc. 1-6; Vol. II, Fasc. 1, @ /10/ each | ... | 4 | 6 |
| Bauddhastotrāsaṅgraha | ... | 2 | 0 |
| Bṛhaddevatā, Fasc. 1-4 @ /10/ each | ... | 2 | 8 |
| Bṛhadbhāgavata Purāna, Fasc. 1-6 @ /10/ each | ... | 3 | 12 |
| Bodhicaryāvatāra of Candideva, Fasc. 1-6 @ /10/ each | ... | 3 | 2 |
| Āri Continātha Charita, Fasc. 1-3 | ... | 1 | 14 |
| Ātadāpī, Fasc. 1-3 @ /10/ each | ... | 1 | 4 |
| Catalogue of Sanskrit Books and MSS., Fasc. 1-4 @ 2/ each | ... | 8 | 0 |
| *Āśāpātha Brāhmana, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-6 Vol. III, Fasc. 1-7; Vol. V, Fasc. 1-4 @ /10/ each | ... | 14 | 5 |
| Ditto Vol. VI, Fasc. 1-3 @ 1/4/ each | ... | 3 | 2 |
| Ditto Vol. VII, Fasc. 1-5 @ /10/ | ... | 3 | 2 |
| Āśāpāthīkā-prajñāpāramitā, Part I, Fasc. 1-16 @ /10/ each | ... | 10 | 0 |
| *Āśāpāthīkā-prajñāpāramitā, Part II, Fasc. 1-25; Vol. III, Part I, Fasc. 1-18, Part II, Fasc. 1-10; Vol. IV, Fasc. 1-6 @ /10/ each | ... | 36 | 14 |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 7-9, @ 1/4/ each | ... | 2 | 8 |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 9-10 @ /10/ | ... | 1 | 4 |
| Ālokavartika, (English), Fasc. 1-7 @ 1/4/ each | ... | 8 | 18 |
| *Āśāpāthīkā-prajñāpāramitā, Vol. I, Fasc. 1-7; Vol. II, Fasc. 1-4; Vol. III, Fasc. 1-4; Vol. 4, Fasc. 1 @ /10/ each | ... | 10 | 0 |
| Āri Bhāshyam, Fasc. 1-3 @ /10/ each | ... | 1 | 14 |
| Dāna Kriyā Kaumudī, Fasc. 1-2 @ /10/ each | ... | 1 | 4 |
| Gadadhara Paddhati Kālasūtra, Vol. I, Fasc. 1-7 @ /10/ each | ... | 4 | 6 |
| Ditto Āśāpāthīkā, Vol. II, Fasc. 1-4 | ... | 3 | 2 |
| Gobhīlīya Gṛhya Sūtra, Vol. I, @ /10/ each | ... | 3 | 2 |
| Ditto Vol. II, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each | ... | 2 | 8 |
| Ditto (Appendix) Gobhīlīya Parīkṣā | ... | 2 | 0 |
| Ditto Gṛhya Saṅgraha | ... | 0 | 10 |
| Haralata | ... | 1 | 14 |
| Karmaprādīpī, Fasc. 1 | ... | 1 | 4 |
| Kāla Vīveka, Fasc. 1-7 @ /10/ each | ... | 4 | 6 |
| Kātantra, Fasc. 1-3 @ /12/ each | ... | 4 | 8 |
| Kāthā Śarīrā Sūtra, (English) Fasc. 1-14 @ 1/4/ each | ... | 17 | 8 |
| Karma Purāna, Fasc. 1-9 @ /10/ each | ... | 5 | 10 |
| Kīrtanavali, Fasc. I, @ /10/ | ... | 0 | 10 |
| Madana Pārijāta, Fasc. 1-11 @ /10/ each | ... | 6 | 14 |
| Mahā-bhāṣya-prādīpodyota, Vol. I, Fasc. 1-9; Vol. II, Fasc. 1-12; Vol. III, Fasc. 1-10 @ /10/ each | ... | 18 | 7 |
| Ditto Vol. IV, Fasc. 1-2 @ 1/4/ each | ... | 2 | 8 |
| Manuśikā Saṅgraha, Fasc. 1-3 @ /10/ each | ... | 1 | 14 |
| Mūrtasāyana Purāna, (English) Fasc. 1-3 @ 1/- each | ... | 9 | 0 |
| *Mīmāṃsā Darśana, Fasc. 10-19 @ /10/ each | ... | 6 | 4 |
| *Mūrtasāyana Vyākaraṇa, Fasc. 1-2, @ /10/ each | ... | 1 | 4 |
| Śrīkṛṣṇa (1st edition) Vol. I, Fasc. I @ Rs. 1-4 | ... | 1 | 4 |

BIBLIOTHECA INDICA

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 1824.

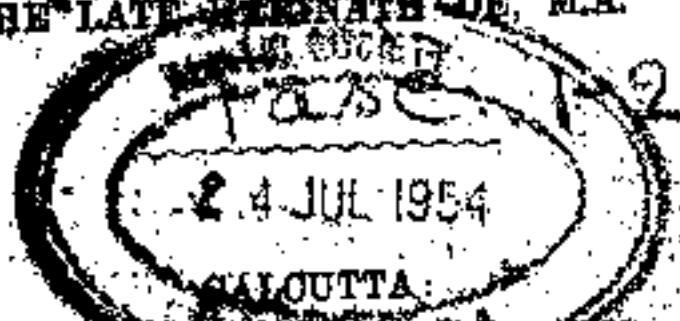
SHĀH-'ĀLAM NĀMA.

2



EDITED BY

THE LATE BEENATH DE, M.A.



PRINTED BY THE ASIATIC SOCIETY, BENGAL,
AND BY THE ASIATIC SOCIETY,
ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET,
1912.

DATE LABEL A829

THE ASIATIC SOCIETY.

1, Park Street, CALCUTTA-16.

The Book is to be returned on
the date last stamped :

VII 4 JAN 1

